

از سهند تا انستیتوی پرسش

محمد کشاورز

توضیح:

در ماه آوریل گذشته حزب کمونیست کارگری ایران (حککا) دستخوش تجزیه‌ای پرشتاب گشت. بدنبال انتشار اطلاعیه مطبوعاتی یکی از بنیانگذاران این حزب، موجی از کناره‌گیری‌ها براه افتاد. و به مجرد آشکار شدن شکاف درون رهبری، پیکره «حزب» در یک انفجار سیاسی از هم گسست. رخدادهای مربوط به این واقعه، تشابهی به بحران یا قطب‌بندی‌های سیاسی ناشی از آن، در احزاب مدرن سیاسی نظم موجود، نداشت. این تحولات بیشتر یادآور حوادث مشابه درچپ ایران در گذشته بودند. و همچون حوادث پیشین دلایل سیاسی-تاریخی این رخداد نیز در درون غبار ناشی از «ریزش ناگهانی» گم گشت.

آنگونه که از مضامین اعلامیه‌های مستعفیون از حککا برمی‌آید، دلایل جدایی‌ها، حول خطوط سیاسی مشترکی دور میزند؛ ناتوانی «رهبری حزب» در تحقق اهداف و وظایف تعیین شده، چرخش از مواضع برنامه‌ای و اتخاذ سیاست‌های جدید مغایر با اهداف پیشین از جمله مهمترین دلایل ذکر شده میباشند. در عین حال آنان از آنچه که دستاوردهای تاریخی تاکنونی این جریان نامیده‌اند، دفاع کرده‌اند. امری که در نزد مستعفیون چونان دفاع از «آرمان سوسیالیستی» کارگران جلوه یافته است.

رهبری حککا، برغم تلاش ناموفق در کم اهمیت جلوه دادن این واقعه، توضیح سیاسی بحران و تجزیه «حزب» را موکول به «واقعیات آینده» نمود. منصور حکمت ضمن تأکید بر پایبندی به مبانی نظری تاکنونی‌اش، مواضع امروز حزبش را حاصل تکامل «کمونیسم کارگری» خواند. صورت مسئله چنین است؛ انفجار سیاسی حککا محصول کدام دلایل سیاسی-تاریخی بود؟ این واقعه بر بستر کدام زمینه‌های سیاسی و تشکیلاتی رخ داد؟ آیا مکانی که امروز حککا در

صحنه سیاست احراز کرده است نشانگر برش این حزب از مواضع برنامه‌ای خود است؟ اگر پاسخ مثبت است، پس ماهیت چرخش سیاسی حککا چیست؟ جایگاه مستعفیون حزب چگونه تبیین می‌گردد؟ و اگر پاسخ منفی است، پس الزاما باید پذیرفت که حزب کمونیست کارگری امروز غایت منطقی مسیری بیست ساله است. در اینصورت باید بتوان خط سیری که حککا را بدینجا رسانده است را پی گرفت. نضج گام به گام عناصر فکری آنرا در مراحل تاریخی مختلف حیات این جریان نشان داد. و از این رهگذر، چشم انداز آتی حرکت حککا و مستعفیون آنرا ترسیم کرد. این نوشتار کوششی است به منظور پاسخ به سئوالات یاد شده.

این مبحث، با نگاهی به بولتن مباحثات درونی حککا آغاز می‌گردد. این، نگاهی است گذرا به شیوه و جایگاه بحث و نظر در سنت «حزب کمونیست کارگری». سپس مضمون مباحثات و نظرات مستعفیون مرور می‌شود. آنگاه از مجرای نقد دیدگاه مستعفیون به بحران، به زمینه‌های سیاسی و شکاف تشکیلاتی که انفجار سیاسی حزب کمونیست کارگری را رقم زد، می‌رسیم. بخش بعدی این مبحث، با بازگشت به صورت مسئله، به بررسی فشرده تاریخ حککا، «از سهند تا انستیتو پرسش» اختصاص می‌یابد. منابع و توضیحات ضروری بصورت زیرنویس در انتها ذکر می‌شوند.

حادثه نابهنگام

درست به هنگامی که صلاحیت «رهبران» حککا برای اشغال مناصب «دولت آلترناتیو» در احساسات آتشین اکتیویست‌ها رنگ یک باور جدی می‌یافت، ناقوس ناکامی این رویای نابهنگام، در میان جمع رهبری نواخته شد. رضا مقدم یکی از بنیانگذاران «حزب کمونیست کارگری» در اطلاعیه مطبوعاتی خود، شکست حزب و کناره‌گیری از آن را اعلام داشت. این اعلام شکست، اگر چه در نزد کمونیست‌ها امری قابل انتظار بود(۱)، اما برای احزاب همدریف، همچون حادثه غافلگیرکننده‌ای تجلی نمود. فریاد «فاجعه را باور کنید» خود نشان از ناباوری بخشی از پیکره حککا داشت. ناباوری به «رهبرپرستی مجاهدینی»، به رقابت بیرحمانه «شخصیت‌های» طالب نام و سرانجام ناباوری به آنچه دیده بدان گشوده بودند(۲).

برخی اطلاعیه‌های مستعفیون اشاره به مباحثاتی داشتند که در سطح کمیته مرکزی و بدور از چشمان اعضای حزب در جریان بود، یعنی بحث نظری بصورت غیرعلنی، که سرانجام با جدایی عده‌ای، علنی گشت. البته این جدایی محصول مباحثات نبود. به وارونه، این بولتن بحث بود که بعنوان نتیجه جانبی جدایی‌ها، منتشر گشت.

مباحثات در آینه نئواستالینسم

نقطه آغاز مباحثات در بولتن، آنگونه که از مضمون آن پیداست، ارائه یک طرح پیشنهادی از جانب بهمن شفیق برای تشکیل انترناسیونال توسط «حزب کمونیست کارگری» است. اما نظریه پرداز حککا تفسیر طرح مزبور از «کمونیسم کارگری» را نمی‌پذیرد. طرح پیشنهادی در چند رفت و برگشت قلمی جای خود را به ابراز مخالفت رسمی با «رهبری» می‌دهد. این کار، در نزد آقای حکمت، گستاخی غیرقابل گذشتی جلوه گر می‌شود. از این رو او عواقب احتمالی این اقدام «مخاطره آمیز» را به عضو کمیته مرکزی، گوشزد می‌کند.

«اگر رفیقی می‌خواهد از یک چرخش برنامه‌ای و هویتی در حزب، یا رهبری حزب، سخن بگوید، باید بداند که وارد مهمترین مباحثه زندگی سیاسی اش شده است.»

(نادر(م.حکمت) «ایست ترمزهای خود را چک کنید»، بوئنن مباحثات درونی، حککا، ص ۱۰)

ابراز مخالفت با منصور حکمت، یک سنت‌شکنی در میان پیروان «کمونیسم کارگری» است. از همین رو اقدام «شفیق» بس غریب و پرمعنی جلوه می‌کند. «کمونیسم کارگری» هم تاریخ و هم ایده‌هایش، در فرد معینی تجسم یافته است. این آئین، اگر چه سیستمی از نظریات قابل تعریف، از پایه‌ای‌ترین مسائل اقتصاد و سیاست دنیای امروز ندارد، لیکن آداب و رسوم و پیروان قابل روئیتی دارد. اعلام مخالفت با خالق این آئین، آنهم در انظار پیروان، برگشت از آئین است. حتی اگر با پرچم دفاع از همان مقدسات باشد. تاکنون در تاریخ این «طریقت» رسم به گونه‌ای دیگر بوده و هر آنکه ایمانش سست می‌گشت، گوشه عزلت می‌گزید و شرمسار از نالایقی خویش، رنج انزوا را به جان می‌خرید. اما اعلام مخالفت هرگز رخ نمی‌داد. بهمن شفیق خود می‌داند که چه چیزی مایه تعجب گشته است.

«... رفیق نادر از اینکه من اختلافات پایه‌ای با درک کنونی حزب دارم شوکه بنظر می‌رسد. واقعیت اینست که از وجود چنین اختلافاتی شوکه نشده است، از اینکه آنرا رسماً اعلام کرده‌ام متعجب شده است. اگر نه هم به خود او و هم به رفقای دیگر گفته‌ام که درک من از کمونیسم و مبارزه کمونیستی با درک آنها متفاوت است.»

(«یک گام به پیش چند گام به پس»، بهمن شفیق)

این اعلام مخالفت رسمی، حکایت از آن داشت که اعتقادات پیروان کمونیسم کارگری در معرض طوفان تردید قرار گرفته است. علنی شدن بحث نظری تحت عنوان «مباحثات درونی»، بازتاب این حقیقت بود. نوشته «یک گام به پیش، چند گام به پس» حاوی موضوعات متنوعی است. حمله به سیاست آکسیون‌های ایزوله شده در حاشیه خیابان‌های شهرهای اروپا، موضع حککا در قبال انتخابات ریاست جمهوری در ایران، بطالت پیش‌بینی‌های بعمل آمده در بعد از عروج خاتمی به قدرت، و بالاخره تلاش جهت زیر سؤال بردن تحلیل‌های حککا و پیش‌بینی‌های قدرت سیاسی و جناح‌های آن در ایران از جمله این موضوعات است. نگارنده می‌کوشد تا بر خلاف حزیش، واقعه انتخابات را بمثابة یک شکست در توازن قوای اجتماعی به تصویر کشد. شفیق در اعتراض به موضع حککا در قبال انتخابات، سخن از «جنبش طبقه متوسط» و جنبه مشترک آنان می‌راند. او عروج جنبه دوم خرداد را ماحصل تغییر و تحولات بورژوازی در عرصه ملی و بین‌المللی، در دنیای پس از فروپاشی شرق، ارزیابی می‌کند و با اشاره به تحولات دوران رفسنجانی می‌نویسد که:

«تقویت مبانی اقتصادی بورژوازی، همراه خود تقویت مواضع ایدئولوژیک این طبقه را به ارمغان آورده بود. در چنین شرایطی بود که جامعه مدنی بعنوان پلاتنوم مشترک تمام جنبش‌های اعتراضی طبقات میانی جامعه به میدان کشیده شد.»

(همان منبع)

بدین ترتیب بهمن شفیق برغم اعلام التزام چندین باره اش به «کمونیسم کارگری» بنیاد مواضع برنامه‌ای حککا را درهم می‌ریزد. اتخاذ چنین موضعی به معنای معرفی حککا بمثابة زائده دفاعی «طبقه متوسط» است. منصور حکمت اما با آگاهی بر ناپیوستگی سیاسی نظر مقابل، آنرا در همان جایگاهی قرار میدهد که خود می‌بایست از آن دفاع می‌کرد:

«و اما توهم اینست که می‌پندارد اینها را می‌شود به نام مارکسیسم در این حزب عرضه کرد. خیال می‌کند میتوان با ایدئولوژی دوم خرداد در این حزب «اپوزیسیون کارگری» درست کرد، یا دقیقتر، با کارگر کارگر گفتن می‌شود در این حزب اپوزیسیون دوم خرداد درست کرد».

بدین سان تعلق بهمن شفیق به جبهه دوم خرداد اعلام و از هدف او جهت ساختن اپوزیسیون وابسته به «دشمنان» پرده برداشته می‌شود. این یک رهنمود سیاسی است. فراخوانی است به پیروان جهت مقابله با «دشمن داخلی». یاران، لبیک گویان سر می‌رسند. طرف مقابل در حلقه محاصره توهین و آزار روانی قرار می‌گیرد. بولتن مباحثات حککا در واقع سند ناکامی یک حزب نئواستالینیست در ایجاد قرنطینه برای افراد «مسئله‌دار» است. زبان سیاسی بکار رفته در این بولتن رویه داخلی ادبیات حککا در مواجهه با احزاب هم‌ردیف است. زبانی آکنده به سخره و تحقیر. ادبیاتی که می‌کوشد تا دیگران «حزب» را همانگونه که ارباب اندیشه کلیشه می‌کند باور کنند. آنکه چنین نکند مستوجب مجازات است و باید خوار و ذلیل شود. آنچه بر مستعفیون این حزب گذشت گواه حقیقت دیگری نیز هست. این حقیقت که اگر بحران کنونی حککا در شرایط جغرافیایی چون منطقه مرزی ایران و عراق رخ می‌داد، پیامدهای دیگری داشت. پیامدهای مشابه آنچه در نزد مجاهدین و فدائیان بوقوع پیوست. اما شرایط عینی و روند وقایع بگونه‌ای بود که چنین نشد. با این وصف منصور حکمت در مقدمه صفحه اول این بولتن به صراحت می‌گوید که اگر مسئله استعفاها روی نمی‌داد همین بولتن دست‌چین شده نیز منتشر نمی‌گشت: «... اگر مسئله استعفاهای رفقای از کمیته مرکزی روی نمی‌داد، بحث رفیق بهمن شفیق، مانند بحث در پلنوم اخیر برد چندان‌ی پیدا نمی‌کرد. و چه بسا مانند بحث‌های دیگر در کمیته مرکزی نشر آن ضرورت پیدا نمی‌کرد».

رهبر و توده در مباحثات حککا

ایده و نظر، هم در احزاب کلاسیک بورژوازی و هم در احزاب پرولتری، ارتباط لاینفکی با جنبش‌های طبقاتی، با تاریخ حرکت این جنبش‌ها در عرصه سیاست دارد. یک گرایش معین فکری، یک جریان جدی سیاسی، و بویژه نیرویی که خود را منتسب به طبقه کارگر می‌کند، در اولین گام جایگاه خود را در این تاریخ می‌یابد و ارتباط خود را با سنن و گرایش‌های متنوع فکری تعریف می‌کند. در هر تلاش برای استحکام مواضع یا تکامل نظری، گام ماقبل از خویش را معرفی می‌نماید. نقاط ضعف و قوت آنرا بیان میکند.

نئواستالینیسم پیرامونی اما در این زمینه به فرقه‌های شبه‌مذهبی شرقی نزدیک‌تر است. رهبران اینگونه تجمعات سیاسی مدام در حال نمایش پهلوانی‌های فکری و سیاسی خود هستند. در عرصه نظری، اگر بتوان سخنی از نظر به میان آورد، رهبر هم خالق و هم ناجی «ایده‌رهایی‌بخش» است. او تجسم و کالبد آن است. پیروان مومن به بانی آئین مقدس، از قدرت سحرآمیز وی در مجامع و معرکه‌های سیاسی نشعه می‌شوند. منصور حکمت از جنس چنین رهبرانی است. در نزد پیروان او که مجذوب رهبرند، ابراز نظر دیگران، ایمان جمع را خدشه‌دار می‌کند. مباحثه سیاسی با تربیت و عادات آنان سازگار نیست. آنجا که شرایط عینی بحث جمعی را تحمیل کرده است، آنها خواهان توقف آن میشوند:

«جای خوشحالی بود که اگر در کمیته مرکزی بحث‌هایی جدی حول انترناسیونال، مارکسیسم، تحلیل اوضاع سیاسی ایران، جهان و غیره، بحث‌هایی که نشان می‌داد تئوری پشت آن هست در می‌گرفت. بحث‌هایی که در تاریخ این حزب و جریان ما فقط یک نفر آنهم رفیق نادر پرچمدار آن بوده است. اما آیا بحث‌های

اخیر نمونه چنان بحث‌هایی است که انتظار می‌رود کمیته مرکزی حزب به آن مشغول باشد؟»
(شهلا دانشفر، همانجا، ص ۵۱)

با «علنی» شدن اختلافات، قطب‌بندی در تشکیلات، نه حول مباحثات و مواضع سیاسی بلکه میان طرفداران بحث (آنانکه ایمانشان به ناجی از دست رفته است) و مخالفان مباحثات (مومنین به تجسم ایده رهایی‌بخش) شکل می‌گیرد. دسته دوم الله‌اکبرگویان در حال اجرای رهنمود سیاسی مرجع هستند. از او تقاضا می‌کنند تا وقت و انرژی خود را صرف بحث‌هایی که مانع کارهای جدی می‌شود نکند:

« . . . در خاتمه از کمیته مرکزی و در راس آن رفیق عزیزم منصور حکمت می‌خواهم که به این مباحثات به همان اندازه‌ای که درخور آن است وقت و انرژی اختصاص دهند. ما کارهای جدی داریم که باید به آنها جواب بدهیم.»

(همانجا، ص ۵۱)

اینها واکنش‌های اولیه است. زمانی که قرار بود تعداد قلیلی از ناراضیان درون کمیته مرکزی بطور احترام‌آمیزی بدرقه شوند. اطرافیان ناجی، آنان که نان و شهرت خود را مدیون او هستند، کسانی که مباحثات ناامنی روحی‌شان را موجب گشته است، با مقالات نیشدار و غیراورژینال وظایف خویش را بجای می‌آورند. نگاهی به مطالب نگاشته شده از جانب اشخاصی چون علی جوادی، نادر بکتاش، فاتح شیخ‌الاسلامی و حمید تقوایی دلایل این ناامنی روحی را پیش چشمان خواننده تیزبین قرار می‌دهد. اینان با یادآوری جایگاه نه‌چندان مهم طرف مقابل، انگشت بسوی «شخصیت‌های» اصلی صحنه سیاست دراز کرده و خواستار بحث با آنان هستند.

خلق رهبرانی از نوع منصور حکمت نیازمند فاکتورهای متنوعی است. ناتوانی احزاب و نمایندگان فکری اقشار و طبقات در احراز مکان خویش، وجود اقشار ورشکسته و عقب‌مانده خرده‌بورژوازی که در انتظار برگشتن فوری ورق هستند، و بالاخره فرهنگ عقب‌مانده متأثر از خرافه‌های دینی، قهرمان‌پروری و اسطوره‌سازی، از جمله این فاکتورها هستند.

اینان هویت «سرنوشت‌ساز» و «تاریخی» ناجی را جانشین بی‌هویتی و جیون تاریخی خود می‌کنند. مادام که چنین گروه‌هایی اقبال سوار شدن بر حوادث کور اجتماعی را نیافته‌اند، مادام که سیستم سیاسی سرمایه، چنین دسته‌هایی را مطلوب اوضاع بحرانی نیافته است، فرقه‌ای بیش نیستند و جنجال‌های آنان تماشاگران انبوهی را جلب نمی‌کند. نئواستالینیسیم پیرامونی را چنین مشخصاتی توصیف می‌کند. بولتن مباحثات درونی حککا سندی است سمبلیک از پلمیک درون حزبی، بروایت نئواستالینیسیم ایرانی.

حرفهای متفاوت

نقطه عزیمت بهمین شفیق در انتقاد به رهبری، سیاست‌های حککا و اوضاع جاری است. او به آکسیونیسیم لگام‌گسیخته دسته‌های کوچک حزبی در حاشیه خیابان‌های شهرهای اروپا معترض است. تولید انبوه و ارزان «شخصیت‌های سیاسی» و ارائه آنها به بازار اشباع‌شده سیاست در خارج از کشور را به صلاح حزب نمی‌داند. سیاست‌های هر دم بیل‌متکی بر تحلیل‌های آبکی را عامل بحران و نارضایتی اعضا یافته است. از مبدل شدن حزب و شخصیت‌هایش به سوژه هجو دیگر احزاب و مطبوعات اپوزیسیون ناخشنود است. علیرغم تمایل عمومی تعداد قابل توجهی به کناره‌گیری، او ترجیح می‌دهد بماند و برای اصلاح حزیش از طریق انتقاد، بکوشد. چنین نیز می‌کند. ابراز مخالفت با سیاست‌ها و نظرات حاکم اما ساده نیست. این مستلزم رویارویی با تجسم ایده‌های

«کمونیسم کارگری» و اعلام اعتقاد به نوع دیگری از کمونیسم است. شفیق سرانجام بر کشاکش درونی خویش فائق می آید:

«... رفیق نادر به این معترض است که من گفته ام با درک کنونی رهبری حزب نوافق ندارم و معتقدم این درک با درک سابق اختلاف دارد و خواستار اثبات آن است. تمام نوشته حاضر برای اثبات همین نکته است. رسیدن به این واقعیت برایم پروسه ای ساده نبود. مدت های طولانی از پذیرش آن سرباز می زدم. هرچه باشد با کسی روبرو می شدم که سالها در دفاع از او و نظراتش مبارزه کرده ام. در مقاطعی تداوم جنبشی را که بدان تعلق داشته ام در گرو همین رهبری می دانستم و حالا برایم دشوار بود که قبول کنم همین رهبری امروز حرف های متفاوت می زند. مدت زیادی امیدوار بودم که رهبری حزب مجدداً به ایفای نقش تاریخی خود باز گردد. به خود می گفتم شاید این ایپزودی گذرا در فعالیت های این رهبری است. هر چه جلوتر آمدیم اما جدایی نظرات و پراتیک حزب از جنبش کارگری بیش از پیش به واقعیتی غیرقابل انکار و غیرقابل برگشت تبدیل می شود.»

(شفیق، «یک گام به پیش...»، همانجا، ص ۱۲)

شفیق حقیقت را گفته است. حزب کمونیست کارگری حرف های متفاوتی می زند. نه فقط حزب کمونیست کارگری، بلکه دیگر نیروهای اپوزیسیون نیز حرف های متفاوتی می زنند. حرف ها متفاوت است چرا که شرایط متفاوتی پیش آمده است. همانگونه که مستعفیون و شفیق نیز حرف های متفاوتی می زنند. این حرف ها اما بیانگر «جدایی نظرات و پراتیک» اینان از یکدیگر نیست. انطباق ناگزیر نظر و عمل است. نگاهی به نظرات و پراتیک حککا و مستعفیون حول واقعه انتخابات و اوضاع جاری جوهر سیاسی این حرف های متفاوت را آشکار می سازد. پیش از این کار ضروری است تا سیمای روشنی از زمینه عینی عروج جنبش اصلاح طلب به صحنه سیاسی ایران در پیش رو داشته باشیم.

پلاتفرم جامعه مدنی، برنامه عمل کل بورژوازی

بورژوازی جهانی قادر گشت تا از طریق انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد، ائتلاف جدیدی از باندهای حذف شده سابق رژیم اسلامی را به صحنه براند. هم ائتلاف جناح های بورژوازی داخلی و هم جهت گیری هماهنگ جناح های بین المللی سرمایه حاصل تغییر و تحولات دهه اخیر در دنیا بود. فروپاشی بلوک شرق و شکست آلترناتیو اقتصادی جناح چپ در سطح جهانی، و دگردیسی تدریجی اقشار نوظهور بورژوازی ایران، یعنی قشری از مدیران و سهامداران صنعتی که در دوره سابق بدنه بورژوازی بوروکرات دولتی و جناح خط امام را تشکیل می دادند، دو فاکتور تعیین کننده این تحولات بودند.

قشری از دست اندرکاران دولتی و مدیران صنایع وابسته به دولت در دو دهه گذشته، اکنون بخشی از بدنه بورژوازی ایران را ساخته اند. مدیریت صنایع دولتی در شرایط بحرانی، خود مرحله گذرایی از ترمیم ساختار اقتصادی و اجتماعی آسیب یافته می باشد. از این رو استحاله تدریجی اینان در صفوف سرمایه داران صنعتی یک روند عینی و تدریجی در دهه گذشته بود. بعلاوه ایدئولوژی شبه ناصریستی سابق این جناح، همراه با شکست سرمایه داری دولتی در هم شکست. همین قشر است که امروز پشتوانه مادی پلاتفرم جامعه مدنی بوده و نمایندگان جدید سیاسی درخور نیاز سرمایه داری ایران را شکل داده است. مشخصات سیاسی - ایدئولوژیک این جناح تغییرات محسوسی کرده است. بطوریکه روایت لیبرالی از اسلام جانشین پان اسلام میس گشت. شعار توسعه سیاسی و حقوق مدنی به جای شعار

خدا مالکیتی و تئوکراتیک نشست. با بن بست برنامه های رفسنجانی و دگرگونی های بین المللی از یک سو و شدت یابی مبارزه طبقاتی از سوی دیگر زمینه های ائتلاف این جناح با باندهای سابق حذف شده از حاکمیت فراهم گشت. انتخابات دوم خرداد در واقع بستر میثاق اعلام نشده این ائتلاف با جناح های بین المللی سرمایه در مقابل خطر تشدید مبارزه طبقاتی در ایران بود. نگاهی به دینامیسم واقعی بحران اقتصاد جهانی، حکایت از آن دارد که اهداف و ماهیت واقعی جنبشی که امروز تحت عنوان حقوق مدنی و اصلاحات به حرکت در آمده چیز دیگری است: تدارک سرکوب طبقه کارگر، حمله بیشتر به سطح معیشت طبقه، و راه اندازی جنگ های ویرانگر برای خارج ساختن سرمایه داری از بن بست مرگبار کنونی اش.

بحران، نئولیبرالیسم و اصلاحات

با ورود سرمایه داری به مرحله زوال، بحران های سیکلی ده ساله سابق جای خود را به رکود طولانی دهه آخر سده نوزده سپرد. جنگ جهانی اول نشانگر این حقیقت بود که سرمایه داری وارد دور جدیدی از سیکل بحران، جنگ و بازسازی شده است، که نتیجه آن کشتار ۲۵ میلیون انسان، ویرانی عظیم نیروهای مولده و تبدیل امریکا به قدرت برتر بود. پس از دوره بازسازی با فرو رفتن مجدد سیستم سرمایه داری به گرداب بحران، دخالت گری دولت در اقتصاد بمشابه یک گرایش جهانی پدیدار شد. فاشیسم در آلمان و ایتالیا، برنامه اصلاحاتی «نیودیل» روزولت در امریکا، سیاست دولتی جبهه خلق فرانسه و بالاخره تثبیت سرمایه داری دولتی در روسیه، سلسله تحولاتی بودند که از جهانشمولی این پدیده خبر می دادند. در سال ۱۹۳۸ هیتلر برای حل بحران با شعار «آلمان یا باید بمیرد یا صادر کند» جنگ را آغاز کرد. بدین ترتیب سرمایه داری موفق شد بار دیگر با کشتار ۵۰ میلیون انسان و انهدام بخش وسیعی از نیروهای مولده، دوران بازسازی بین سال های ۱۹۶۷-۱۹۴۵ را تجربه کند. با پایان این دوره، بحران مزمن، جهان سرمایه داری را مجددا در کام فرو برد. طی سه دهه اخیر حدود ۱۷۰ جنگ ملی و منطقه ای رخ داده است که تلفات انسانی و خرابی آن بمراتب بیشتر از جنگ جهانی دوم بوده است.

فروپاشی بلوک شرق (بمشابه نتیجه بحران) نه تنها قطب بندی جدید بین المللی برای تدارک جنگ های دهشتناک تری را به ارمغان آورده است، بلکه ایدئولوژی و مدل سرمایه داری دولتی را نیز شدیداً تضعیف نمود و زمینه را برای سمت گیری برق آسا به سوی لیبرالیسم (نئولیبرالیسم) فراهم آورد. جنبش حقوق مدنی یا شهروندی یکی از سلاح های بورژوازی در مقابله با کلکتویسم بوروکراتیک و بوروکراسی غول آسای دولتی است. جنبش اصلاح طلبی عصر حاضر هیچ قربانی با جنبش های رفرمیستی دوران بالندگی سرمایه داری (حق رای، حقوق شهروندی، حق کار و مزد برابر زنان و مردان . . .) ندارد. این جنبش بیانگر بن بست سرمایه داری است و هیچ رفرم یا بهبودی در سطح اقتصادی و سیاسی برای طبقه کارگر به ارمغان نمی آورد. شعارهای جنبش های متعدد اصلاح طلب عصر حاضر بیانگر جدال های جناح های سرمایه برای نجات سیستم از بحران و تعرض به کارگران و توده های زحمتکش است.

کارشناسان نوظهور سرمایه داری در ایران نیز هیچ برنامه ویژه ای در سطح اقتصادی در دستور کار ندارند. پلاتفرم جامعه مدنی در عرصه اقتصادی راهی جز تداوم سیاست تعدیل اقتصادی رفسنجانی و فراهم آوردن شرایط برای سرمایه بین المللی ندارد. جبهه دوم خرداد نقطه تلاقی منافع واحد جناح های محلی و بین المللی طبقه سرمایه دار برای نجات از بحران کنونی است. بر مبنای این حقایق، بود که پیک انترناسیونالیستی پیروزی انتخاباتی خاتمی را یک شکست برای جنبش کارگری خواند و نوشت:

«هیچیک از احزاب راست و چپ سرمایه داری، جز آنها که هر یک بطریقی بازماندگان معاملات پشت پرده

بودند، وجد و سرور خود را از این پیروزی کتمان نکردند. اینان با توسل به تملق گویی های هذیان آمیز سیاسی درباره ناکتیک سیاسی مردم و تشخیص صحیح مردم این دروغ بزرگ مطبوعات مزدبگیر بورژوازی جهانی را تکرار کردند که گویا در عصر گنبدیگری سرمایه داری، در عصر بن بست همه جناح های طبقه بورژوازی برای نجات سرمایه داری جهانی از بحران، امکان پیشروی طبقه کارگر در مبارزاتش از طریق شرکت در سیرک های انتخاباتی موجود است. پیروزی خاتمی با تکیه بر ژست پارلمانناریستی جمهوری اسلامی نشان داد که در عصر حاضر پارلمانناریسم و شیوه های پارلمانناریستی تنها ابزار غیرمستقیم برای سرکوب مستقیم طبقه کارگر و تمامی استثمارشوندگان است. این پیروزی ثبت نزدیک به دو دهه کشتار مردم به نام مردم بود. این پیروزی یک رسوایی بزرگ برای کلبه مدافعین دموکراسی پارلمانناریستی، تجدد طلبان راست و چپ اپوزیسیون حکومت اسلامی بود»

«صف آرای بورژوازی در مقابل تشدید مبارزه طبقاتی در ایران»، الف. دیدبان، پا شماره ۲)

مبانی موضع حککا در قبال انتخابات

حزب کمونیست کارگری نقش فعالی در بازسازی مبانی فکری استالینیستی در چپ ایران داشته است. برنامه های حداقل "اتحاد مبارزان کمونیست" و سپس "حزب کمونیست ایران" برافراشته شدن بیرق نئو استالینیسم بر فراز صف معینی از گروه های چپ ایران بود. این امر پروسه جزروندهای فکری گروه هایی با مواضع مغشوش که بدنبال بدیل کمونیستی بودند را متوقف ساخت. برنامه حککا اگر چه کوشید تا در فرم و گویش، سوراخ های گل و گشاد برنامه حداقل سابق را پر کند، اما در مضمون به هیچ وجه گامی به جلو محسوب نمی گردد. «یک دنیای بهتر» همانند خود حککا، محصول بحران حزب کمونیست ایران و در عین حال برنامه حداقل، دوران پس از جنگ سرد است. پلاتفرمی که داربست سیاسی- تاریخی آن اینبار همراه با دیوار برلین فرو ریخت. «یک دنیای بهتر» برغم جمله پردازی های ماهرانه در باب ضرورت و امکان انقلاب کمونیستی، وقوع چنین انقلابی را مشروط به کنار زدن موانع می کند. این موضع مشترک کلیه استالینیست ها و مائوئیست ها در رابطه با مخالفت شان با فعالیت کمونیستی است:

«جامعه کمونیستی همبن امروز قابل پیاده شدن است. اما آن انقلاب عظیم کارگری که باید این جامعه آزاد را متحقق کند بمجرد اراده حزب کمونیست کارگری رخ نمی دهد. این یک حرکت وسیع طبقاتی و اجتماعی است که باید در ابعاد و اشکال مختلف سازمان یابد. موانع گوناگونی باید از سر راه آن کنار زده شود. این تلاش فلسفه وجودی حزب کمونیست کارگری و مضمون فعالیت هر روزه آنرا تشکیل می دهد»

«یک دنیای بهتر»

از دیدگاه تئوریک، در شرایط تسلط شیوه تولید سرمایه داری و روابط کالایی پیشرفته، یعنی در مناسباتی که طبقات اصلی آن کارگران و سرمایه داران هستند، نمی توان سخنی از وجود موانع در راه انقلاب کمونیستی بزبان آورد. مائوئیست ها و استالینیست ها، ساختار اقتصادی پیرامون و مناسبات آنرا سرمایه داری به معنای دقیق کلمه نمی دانند. آنان از بقایای مناسبات فئودالی و صف بندیهای متفاوت طبقاتی سخن می گویند. بدیده آنان ابتدا می بایست مسائلی نظیر زمین، خلق ها، زنان، ملی و . . . حل شوند. مواضعی که در عصر گنبدیگری سرمایه داری دیگر هیچ ارتباطی با نظرات و سنن کمونیستی ندارد و تماما در انستیتوهای دولت های به اصطلاح سوسیالیستی

ساخته و پرداخته شده است. گر چه حککا منظور خود از موانع را روشن نمیکنند، اما آنجا که بر قوانین عینی و اقتصادی جهان کنونی سرپوش نهاده و کارگران را به مبارزه برای رفم فرا می خوانند، تبیین مورد نظرش را بخوبی میتوان دید.

«بطور کلی هر چه مبارزات کارگری و آزادیخواهانه موازین سیاسی و رفاهی و مدنی پیشروتری را به جامعه بورژوایی تحمیل کرده باشند، به همان درجه شرایط برای انقلاب کارگری، علیه کلیت سرمایه داری آماده تر و پیروزی این انقلاب قاطعانه تر و همه جانبه تر خواهد بود. جنبش کمونیسم کارگری در صف مقدم هر مبارزه برای اصلاح موازین جامعه موجود به نفع مردم قرار دارد.»
(«یک دنیای بهتر»، ص ۷)

فلسفه وجودی حککا کنار زدن موانع موجود در راه «انقلاب عظیم کارگری» است. رهنمود «یک دنیای بهتر» نیز برای رفع این موانع «تحمیل موازین سیاسی و رفاهی و مدنی پیشروتری به جامعه بورژوایی» موجود می باشد. کاری که بدیده حککا شرایط را برای انقلاب کارگری آماده می کند. در مواضع برنامه ای حککا، رفم و اصلاحات در عصر حاضر نه تنها ممکن است، بلکه حزب کمونیست وظیفه دارد تا در صف مقدم مبارزه برای اصلاح جامعه موجود قرار گیرد. بر همین اساس، موضع گیری حککا در قبال پیروزی انتخاباتی خاتمی، دقیقاً در انطباق با مواضع برنامه ای و تلاش های حککا برای تحمیل اصلاحات قرار دارد. به همین جهت است که حککا دخالت مردم در انتخابات ریاست جمهوری را تحت عنوان «تشخیص صحیح مردم» مورد ستایش قرار می دهد.

روشن است که نه فقط احزاب چپ بلکه نهضت آزادی و جبهه ملی و سایر نیروهای اپوزیسیونی نیز، بر ناتوانی و محدودیت های خاتمی جهت تحمیل اصلاحات بر نظام موجود واقف اند. از همین رو آنان می کوشند تا بواسطه تقویت جبهه دوم خرداد این روند را تا حد امکان به جلو سوق دهند. در شرایطی که نهضت آزادی و گروه های پیرامون لیبرالیسم ایرانی پایبند قوانین اسلامی و مشحون از شعائر مذهبی اند و جنبش اصلاح طلبی نیز می رود تا با دیوار محدودیت های تاریخی رهبری آن در حکومت تقابل کند، حزب کمونیست کارگری، از آنجائیکه در برنامه خود خواهان وسیع ترین حقوق مدنی است، امیدوار است تا بتواند این جنبش رفرمیستی را از دایره تنگ پیشروان نالایق کنونی اش فراتر برد:

«جنبش ما در تعریف شعارها و خواست های خویش در مبارزه برای رفم خود را به معذورات و امکانات و قابلیت انعطاف طبقه سرمایه دار، به حساب سود و زیان و مصالح «اقتصاد کشور» و امثالهم مقید و محدود نمیکنند»

(«یک دنیای بهتر»)

بنابر این وقتی که نمایندگان رنگارنگ جنبش اصلاح طلبی بدلیل محدودیت های متعدد، نالایقی خود را در اصلاح موازین سیاسی و تحقق حقوق مدنی پیشرو به ثبوت رساندند، حزب کمونیست کارگری که خود را پیگیرترین جریان مبارزه برای رفم می داند میتواند بدون توجه به «قابلیت انعطاف طبقه سرمایه دار» پرچم اصلاحات اساسی را در دست بگیرد.

حککا با شناخت از اوضاع و دورنمای آن درصدد آلترناتیو کردن حزب و شخصیت هایش است. هدف، قرار دادن مطالبات اصلاح طلبانه «یک دنیای بهتر» در برابر رهبری شکست خورده آتی جنبش اصلاح طلبی در ایران است. آنچه نیز این جریان، مانند دیگر احزاب جناح چپ، تحت عنوان سرنگونی مدنظر دارد نه سرنگونی طبقه مسلط اقتصادی بلکه تعویض هیئت حاکمه کنونی در چهارچوب نظام موجود میباشد.

از دیدگاه رهبری حککا مطرح شدن حزب و برنامه آن در اوضاع فعلی و مشخصا همین اوضاع، کلید پیشروی آن در صحنه سیاست است. هدف آکسیونیسیم رسانه‌ای به میدان کشاندن بخش اقدامات عملی («یک دنیای بهتر») و قاپیدن پرچم از دست مذهب‌یون سالخورده حزب ملت و نهضت آزادی است. این نه تنها چرخش و جدایی از مواضع بنیادی نیست بلکه عین توضیحی است که در سر فصل بخش اقدامات عملی برنامه حزب کمونیست کارگری آمده است:

«این بخش برنامه رهوس اقدامات و مطالبات اصلاحی حزب کمونیست کارگری را برمی‌شمارد که پرچم حزب در جنبش‌های مطالباتی کارگری و در مبارزه برای تحمیل اصلاحات به نظام موجود است»
«یک دنیای بهتر»

برای نیرویی که برنامه عملی آن تحمیل اصلاحات به نظام موجود است، راهی جز آنچه حککا پیموده وجود ندارد.

پارادوکس پراگماتیسم

شفیق در امتداد انتقادات خود به سبک کار و سیاست‌های رهبری حککا سخن از تحول در نظرات نظریه‌پرداز حککا می‌راند. او رد پای تحول نظری رهبری حزب را در نقض قراردادهای سازمانی و اتخاذ سیاست‌های جدید در فعالیت‌های روزمره دنبال می‌کند. در این کنکاش پراگماتیستی، وی به نقطه عطف تحول نظری «رهبری» دست می‌یابد. این نقطه عطف انتخابات ریاست جمهوری است.

«کدام تحول سیاسی بیرونی حزب را به چنین نتایجی رسانده است. یافتن تاریخ تحول در حزب چندان دشوار نیست. کافی است نگاهی به مصوبات سازمانی حزب در چند سال اخیر بیاندازیم تا ببینیم چگونه و در چه نقطه‌ای انترناسیونال تعطیل شد، قرارهای سازمانی حول انترناسیونال به بایگانی سپرده شد . . . و جای همه اینها را مبارزه علنی، و باز هم مبارزه علنی گرفت. مبارزه علنی هم استراتژی و هم تاکتیک. انتخاب خاتمی نقطه عطف این تحول در نظرات رفیق نادر و به تبع آن در سیاست حزب را تشکیل می‌دهد».

(همانجا ص ۱۸)

بدین ترتیب مباحثات شفیق در اثبات تحول نظری در رهبری حول دو موضوع متمرکز می‌گردد. نقد موضع حککا در قبال انتخابات ریاست جمهوری و انتقاد از مباحث شفاهی کنگره دوم حزب، که بزعم او مبانی نظری سبک کار و فعالیت‌های ایندوره حککا بوده است. این عجیب نیست که نه شفیق و نه دیگر مستعفیون، هیچگاه در خلال مجادلاتشان با رهبری به برنامه و مواضع پایه‌ای حزب رجوع نمی‌کنند.

آنها جدایی‌شان از حزب را نه در نقد یا فاصله‌گیری از مواضع پایه‌ای این جریان، بلکه در دفاع از مواضع برنامه‌ای و بنیادهای فکری «کمونیسم کارگری» توضیح می‌دهند. آنها بن بست حککا و همسازی علنی‌اش با جناح‌هایی از بورژوازی را نه نتیجه طبیعی برنامه «کمونیسم کارگری» بلکه شکست در انتقال آن به درون طبقه کارگر می‌بینند. به همین جهت است که شفیق در تقلائی نقد مبانی برنامه‌ای «کمونیسم کارگری» نیست. بلکه می‌کوشد سیاست‌ها و سبک کاری را رد نماید که محک تجربه صحت آن را رد کرده است. از اینرو تفاسیر مشاهده‌ای و تجربی او تا مقطع انتخابات ریاست جمهوری و «شیوه‌های سازمانگری» حزب پیش می‌رود. آنجا که نیز ضرورت توضیح مبانی نظری و جایگاه امروز حزب سر بلند می‌کند، او مباحث شفاهی رهبری در کنگره دوم را می‌یابد. این نتیجه‌گیری پراگماتیستی بر اساس وقایع، پناهگاه امنی برای «کمونیسم کارگری» می‌سازد.

بدین سان انتقادات تجربه‌گرایانه شفیق، او را در یک تناقض متدولوژیک قرار می‌دهد. از آنجا که او مباحث شفاهی کنگره دوم را مقطع برش حککا از گذشته مارکسیستی‌اش می‌داند، ناگزیر می‌گردد تا تمام وزن مباحث خود را در همین نقطه قرار دهد. ناچار است تا برای اثبات برش، یک مرز تصنعی میان گذشته مارکسیستی و امروز غیرمارکسیستی ایجاد کند. نتیجه این خواهد بود که توازن مباحثات با سنگین شدن کفه ارتداد امروز و سبک شدن کفه حککای دیروز (با تأیید مارکسیسم گذشته) تعیین می‌شود. شفیق از یکسو باید به جنگ لفظی و فرمالیستی با ادبیات سوفیستی (۳) و سفسطه‌آمیز حزب سابق خودش بپردازد و از سوی دیگر ناچار است تا راه بیست ساله و مضمون واقعی همین ادبیات را تا تاریخ «برش» تأیید نماید. این یک پارادوکس است. یک تناقض است که مباحث شفیق را در دایره باطل جنگ لفظی با رهبر، گرفتار خواهد ساخت. در این دایره باطل راهی جهت بازگشت به گذشته و نقد مارکسیستی حرکت بیست ساله حککا وجود ندارد. آنجا که رهبری حککا به دفاع از مبانی فکری‌اش می‌پردازد، شفیق ناچار می‌شود تا رهبری را به اختفای خیانت خویش، متهم ساخته و به مکاشفه بپردازد. نتیجه آن سد شدن راه برای نقدی علمی - تاریخی و بازگشت به «ارزش‌ها» و «حقانیت» گذشته خواهد بود.

شفیق، انتخابات و اوضاع جاری

شفیق در مقاله «یک گام به پیش . . .» از واقعه انتخابات ریاست جمهوری در ایران تصویر دیگری ارائه می‌دهد. او بر تناقضات تحلیل‌های سیاسی رهبری حزب در قبال قدرت سیاسی و جناح‌های آن در ایران انگشت می‌نهد. به ابطال پیش‌بینی‌های بعمل آمده در آن تحلیل‌ها در دوره‌های مختلف اشاره می‌کند. به تحولات اقتصادی و اجتماعی در میان اقشار بورژوازی در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی می‌پردازد. سرانجام با تکیه بر دیدگاهی دیگر، از قدرت سیاسی و تحولات جناح‌های سرمایه در ایران و جهان استنتاج دیگری از اوضاع جاری بدست می‌دهد. بطور خلاصه می‌توان گفت که بهمن شفیق برخلاف مواضع سابق و کنونی حزبی پیروزی انتخاباتی خاتمی را یک شکست برای جنبش کارگری و توده‌ای می‌خواند و به تبع این نگرش، تغییر توازن قوای طبقات را به نفع طبقه حاکم ارزیابی می‌کند:

«شرایط واقعی جامعه ایران از زمان روی کار آمدن خاتمی اما نه تنها شانس‌های جدی را نیز با خود همراه آورده است. روند سرنگونی در ایران دیگر یک روند قطعی نیست. پروسه‌ای است که به یک توازن قوای پیچیده‌تر از دوران خاتمی گره خورده است.»

«یک گام به پیش . . .»، بهمن شفیق

مقاله «یک گام به پیش . . .» جبهه پلاتفرم مدنی در ایران را جنبش طبقه متوسط می‌نامد. از پیروزی انتخاباتی خاتمی همچون عامل تغییر توازن قوا یاد می‌کند. اما حرف تازه‌ای در عرصه مبارزه طبقاتی، بحران اقتصاد جهانی، زیرساخت اقتصادی جامعه ایران و صف‌بندی‌های طبقاتی آن و . . . ندارد. او روشن نمی‌کند که چگونه در خلال بحث حول طرح پیشنهادی‌اش «تشکیل انترناسیونال بوسیله حککا» به نقد مواضع حککا و نگرش جدیدی از جایگاه قدرت سیاسی در ایران و تحولات جاری رسیده است.

بدیده شفیق تحول نظری رهبری حککا محصول تحولات اجتماعی است. محصول شکست‌هایی است که حزب او متحمل شده است. لیکن «رهبری» میل به پذیرش شکست‌ها ندارد و لجوجانه در تقلا است تا این شکست‌ها را «پیروزی» جلوه دهد.

«تحولی که در حزب صورت گرفته است محصول بهم خوردن توازن قوای در بیرون حزب و محصول شکست‌هایی است که خود حزب متحمل شده است. قرار بود حزب به یک کارگری تبدیل شود، این نشد. یا باید دلایل آن روشن می‌شد، یا راهی پیدا می‌شد که این شکست‌ها را لاپوشانی کند و شکست را پیروزی جلوه دهد. رفیق نادر راه دوم را انتخاب کرد»
(همان منبع)

نکته این است که «پذیرش شکست‌ها» منوط به پذیرش دیدگاهی است که این تحولات را شکست می‌خواند. احزاب سیاسی و انسان‌ها می‌توانند از یک واقعه، از پدیده‌ای واحد، برداشت یا تصاویری متفاوت و گاه متضاد ارائه دهند، از ادبیات و مفاهیمی واحد، مضامین گوناگونی دریافت کنند. حککا از پیشروی جنبش مردمی، از سرنگونی و انقلاب قریب‌الوقوع سخن می‌گوید، برای درک اهداف و مضامین واقعی «سرنگونی» و «انقلاب» باید به مبانی فکری، حرکت تاریخی و برنامه حککا مراجعه کرد. بهمن شفیق اما روشن نمی‌کند که چرا اوضاع را بگونه دیگری می‌بیند. بر مبنای کدام بنیادهای فکری تصویر دیگری از حرکت طبقه حاکم و جناح‌های بین‌المللی آن ترسیم می‌کند. قدر مسلم آن است که او تا آنجا که به مسئله قدرت سیاسی و جناح‌های آن و از جمله واقعه انتخابات و اوضاع جاری برمی‌گردد از «ریل کمونیسم کارگری» خارج شده است. تئوری‌ساز کمونیسم کارگری به هنگام بالا بردن تابلو ایست این خروج از ریل را به وی یادآور می‌شود.

«آخرین و (اولین باری) که متوجه یک اختلاف سیستماتیک با رفیق بهمن با خط رسمی در رهبری حزب شدیم، در این پلنوم آخر و بر سر مساله نگرش حزب به اوضاع سیاسی ایران، خاتمی، جامعه مدنی و روش عملی حزب در قبال ایران بود»

(منصور حکمت، «ایست ترمزهای خود را چک کنید»، بولتن مباحثات، ص ۹ و ۱۰)

در ادامه همین تذکرات است که گرداننده حککا با نتیجه‌گیری شفیق مبنی بر چرخش «رهبری» از ریل «کمونیسم کارگری» مخالفت می‌نماید و بر جایگاه سبک کاری مباحث شفاهی کنگره تاکید کرده و این مباحث را امتداد ضروری بحث‌های بیست ساله خویش درباره کمونیسم و انترناسیونالیسم ارزیابی می‌کند:

«مبحث حزب و جامعه، از نظر من، امتداد ضروری تمام بحث‌های بیست ساله‌مان درباره مارکس، کمونیسم و انترناسیونالیسم و کارگر است»

(حکمت، همان منبع، ص ۱۰)

این چنین است که حکمت با شناخت دقیق از شخصیت‌های حزبی و با آگاهی بر محدودیت‌های طرف مقابل، او را فرا می‌خواند تا نقدش را به مباحث تاکنونی کمونیسم کارگری روشن سازد. اما بهمن شفیق بار دیگر نشان می‌دهد که از بد حادثه به آنجا رانده شده است. و گر نه او نه فقط نقدی بر بنیادهای فکری حرکت بیست ساله حککا ندارد بلکه عمیقا به مبانی مغشوش و ضدانقلابی آن وفادار است.

«رفیق نادر می‌گوید که چرا نمی‌آیید بر سر مواضع گذشته بحث کنید. آن لیستی که نادر داده است را مارکسیستی می‌دانم و مدافعتش بوده‌ام. موضوع بر سر این بحث اخیر است که آنها را غیرمارکسیستی می‌دانم» (شفیق، «شاه برهنه است»، بولتن مباحثات درونی، ص ۶۶)

حقیقت نیز همین است. مباحث شفیق اگر چه در دادن جرات به جماعت برای دیدن برهنگی شاه موفق بودند، اما کماکان در دایره باطل نقدی پراگماتیستی و غیرعلمی محصور هستند. خروج او از ریل کمونیسم کارگری در عرصه تحلیل از اوضاع جاری به معنای تغییر مسیر نیست. این خارج شدن از خط را باید حاصل ناهمواری راه و نبود دید

دانست. به همین سبب آنجا که شفیق به سراغ دبرگر مباحث و نظرات بغایت ضدانقلابی رهبری حککا می‌رود نه مضمون بورژوازی آنها بلکه نتایج تجربی (پاسیفیسم) یا جهت‌گیری جغرافیایی (خارج کشوری بودنش) را مورد اعتراض قرار می‌دهد:

«بحث‌های این دوره که توسط رفیق نادر مطرح می‌شدند نه در رابطه با تحولات ایران بلکه در رابطه با معضلات اپوزیسیون خارج از کشور بود که موضوعیت پیدا می‌کردند. هم بحث سناریوی سیاه و سفید و هم بحث فدرالیسم میدان‌های فرعی بودند که پرده بر پاسیفیسم حزب در عرصه‌های اصلی جدال اجتماعی در ایران می‌افکندند»
(همان منبع، ص ۲)

تفسیر خرده‌گیرانه شفیق از سیاست‌های حککا راه را به روی یک استنباط ساده‌نگرانه در میان ناراضیان این حزب می‌گشاید. این استنباط که گویا نظریه‌پرداز حککا بدلیل وصل نبودن کمونیسم‌اش به «شاخه» دیگر آن _کارگر_ در حال انحراف از «صراط مستقیم» تاکنونی «کمونیسم کارگری» است. شکست «کمونیسم کارگری» بدلیل وصل نشدن به کارگران، استدلالی است که در عین حال که ظاهری آراسته و کارگردستانه دارد، «افتخارات» بیست ساله این جریان را در کوله بار مستعفیون جا می‌دهد و سرشکستگی همسفره شده با محافل راست امپریالیستی را در انبان تهی حککا جا می‌گذارد. اما نتیجه سیاسی استنتاج یاد شده اهمیت بیشتری دارد. این نتیجه چیست؟ خارج شدن مبانی نظری تاریخی حککا از آماج نقدی علمی و انقلابی در شرایطی که ماهیت برنامه این حزب، با عروج جنبش اصلاح‌طلبی آشکار گشته است. از همین زاویه است که به یکباره یکی از بنیانگذاران حککا بر متن یک شکاف در جمع رهبری، شکست در «انتقال طبقاتی» را کشف و به عنوان علت اصلی «انحراف» اعلام می‌کند.

بدین ترتیب روشن می‌شود که مسئله نه بر سر نقد یا بازبینی گذشته بلکه استحکام و دفاع از آن است. این کار اما مستلزم جهیدن مفسران جدید «کمونیسم کارگری» به پیشاپیش صفوف معترضین و منتقدین است. بیانیه رضا مقدم سکوی سیاسی چنین جهشی است.

«آنچه در ورای این مجادلات و شاید از مدتها قبل در شرف وقوع بود، شکافی بود پایه‌ای در کمونیسم کارگری. انشعابی بود عمیق در این جنبش، مانیفست رضا مقدم ابعاد این جنبش را در کوتاهترین و فشرده‌ترین خطوط اش اعلام کرد. من به این مانیفست و به آن جنبش تعلق دارم که این مانیفست آن را نمایندگی می‌کند»
(بولتن مباحثات، ص ۷۲، بهمن شفیق)

«مانیفست» رضا مقدم، شکست در انتقال طبقاتی

بیانیه مطبوعاتی رضا مقدم، پیش از آنکه چرایی وضع کنونی حککا و جدایی او را توضیح دهد، سؤال برانگیز بود. نه مواضع برنامه‌ای و مشی سیاسی حککا موضوع بیانیه بودند و نه تنش‌های احتمالی درون تشکیلات. انتظار ناظران بیرونی این بود که بدنبال جدایی مقدم مباحث مربوط به چگونگی انتقال مارکسیسم منصور حکمت بدرون طبقه کارگر و موانع موجود در مقابل آن منتشر گردد و از این رهگذر جوهر سیاسی اختلافات عیان شود. چنین نشد. استدلال شکست در «انتقال طبقاتی» مبدل به چیستان سیاسی گشت که کمتر کسی میل دارد به آن بپردازد. مع الوصف، تکرار خطوط سیاسی مانیفست مقدم در دیگر اطلاعیه‌های «شخصیتهای» حککا، جایگاه ویژه‌ای به آن داد.

در بیانیه مقدم بحث حول سیاست‌های حککا به کشف نوینی راه می‌یابد. کشف شکست حککا در «انتقال طبقاتی». این کشف اما با رجوع کاشف به مباحثات حزبی صورت نمی‌گیرد. این کشف بر اساس تعریف مارکسیسم و حاصل یک استنتاج سیاسی از این تعریف است. شکست حککا نیز نه بدلیل ورشکستگی برنامه‌ای و سیاسی، بلکه حاصل ناتوانی در انجام وظیفه «انتقال طبقاتی» ارزیابی می‌شود. رضا مقدم، در بیان کشف جدید خود، به معجزات و پیش‌بینی‌های سابق کمونیسم کارگری متوسل می‌شود. بنا بر اطلاعیه مطبوعاتی او رهبری این جریان، امکان شکست کنونی را پیش‌بینی کرده بود.

«حزب بر این واقعیت آگاه بود و اعلام کرد که در چنین شرایطی تنها فرصت کوتاه معینی برای انجام این انتقال طبقاتی، برای تبدیل حزب به حرکت سوسیالیستی کارگران، در اختیار دارد، و چنانچه در این کار موفق نشود به فرقه‌ای در کنار فرقه‌های غیرکارگری چپ ناکنونی موجود بدل خواهد شد که هویتش را تنها در مرزبندی‌های برنامه‌ای و تاکتیکی باید جستجو کرد و نه در یک هویت طبقاتی متفاوت. حزب کمونیست کارگری ایران در انجام این کار شکست خورد.»

برای افراد آشنا به مشغله‌ها و قیل و قال‌های دائمی حککا این سخنان شاید چندان مفهوم نبوده، و در نگاه اول رازگونه جلوه کند. اما روی سخن بیانیه تنها دنیای خارج از حککا نیست. این بیانیه در عین حال حاوی پیام مشخصی به معترضین حککا نیز است. فراتر از آن راهی را نیز در مقابل آنان می‌نهد. رضا مقدم حزب و کاراکتر روانی ساختار آنرا می‌شناسد. از ایمان پیروان کمونیسم کارگری به ادعاهای بی‌پایه، اما دائما تکرار شده مجامع حزبی خبر دارد. او تجربه طولانی در تحزب بروایت نئوستالینیستی آن دارد. می‌داند که نیروی ایمان به خالق اندیشه، چه نقشی در استحکام داریست تشکیلات ایفا می‌نماید. این دانسته‌ها و تجارب اندوخته شده در ناخودآگاه او کارآیی خود را در فراخوان به معترضین حککا نشان می‌دهد.

سردبیر «کارگر امروز» اساسا هیچ حرفی درباره مشکلات و موانعی که سد راه انتقال بوده نمی‌زند. او حتی نمی‌کوشد تا نشان دهد که کدام ابزارهای «انتقال طبقاتی» را مد نظر دارد و چرا و چگونه این تلاش برای انتقال به شکست انجامید.

برداشت اولیه خواننده بیانیه، می‌تواند چیز دیگری باشد. اینکه سنگینی بار، تلاش برای ایجاد حزب بزرگ کارگری را با ناکامی روبرو کرده است. این اما مستلزم باور به دو چیز است. اینکه بنیانگذاران حککا چندان ساده لوح بوده‌اند که توقع شکل‌گیری حزب بزرگ کارگری در ایران را از طریق مشغله‌هایشان در خارج از کشور داشته‌اند. و اینکه مجادلات و اختلافات درون حزب و اسناد به جای مانده همگی گواه تلاش شبانه روزی اینان برای انتقال مارکسیسم منصور حکمت به درون طبقه کارگر ایران و کنار زدن موانع در این مسیر بوده است. مطالعه اسناد رخدادهای مربوط به حیات هشت ساله حککا اما جایی برای چنین پندارهای ساده‌انگارانه‌ای نمی‌گذارد. با این وجود در جریان انتشار اعلامیه‌های کناره‌گیری بوسیله دیگر «شخصیت‌های» حککا، استدلال «شکست در انتقال طبقاتی» و پیش‌بینی «کمونیسم کارگری» مبنی بر احتمال وقوع این حادثه تکرار می‌گردد.

سردبیر سابق نشریه انترناسیونال در اطلاعیه مطبوعاتی خود تحت عنوان «فاجعه را باور کنید» می‌نویسد که: «جریان کمونیسم کارگری بدوست ناکید داشت که ما (چپ‌ها) فرصت محدودی داریم. یا به شاخه دیگر جنبش مان (سوسیالیسم کارگری) وصل می‌شویم یا به فرقه‌ای در حاشیه جامعه تبدیل خواهیم شد.»

آزاد نسیم مسئول تشکیلات خارج کشور حککا نیز، ضمن ارائه لیستی از وظایفی که بزعم او حزب باید انجام می‌داده، عدم موفقیت حزبی را اعلام می‌دارد. مجید محمدی وصل نبودن کمونیسم کارگری به جنبش کارگری را

ریشه بیراهه رفتن و فساد رهبران و کادرها قلمداد می‌کند. گر چه وی در این جمع‌بندی با تئوری قدیمی مائوئیست‌ها یعنی «پیوند» با طبقه نیز فاصله می‌گیرد. جعفر رسا نیز در استعفا نامه خود به اظهارات حکمت درباره لزوم «انتقال طبقاتی» و پیش‌بینی وی مبنی بر احتمال شکست مراجعه می‌کند. مراجعه جعفر رسا به حکمت، مانور «دیپلماتیک» رضا مقدم را با دشواری غیر قابل انکاری روبرو می‌گرداند و روشن می‌سازد که بحث مربوط به یک سخنرانی در سیزده سال پیش بوده و حکمت منظور دیگری از انتقال داشته است:

«انتقال طبقاتی نشد. باید قبل از هر چیز از جعفر رسا تشکر کنم که بالاخره تحلیلی را که جملات رفیق رضا در بیانیه علنی اش مبنی بر اینکه «انتقال طبقاتی نشد» ظاهراً بر آن استوار است یافت و جلوی چشم همه ما گذاشت. این همانطور که انتظارش می‌رفت، از هیچ کتابی از رضا مقدم و فرهاد بشارت و جعفر رسا و بهمن شفیق نبود، از یک سخنرانی من بود در کنگره دوم حزب کمونیست ایران در سیزده سال قبل. یکبار دیگر این نقل قول را بخوانید. برخلاف امروز رفیق رضا بحث این نبود که «با حزب به میان کارگران منتقل می‌شود و یا به یک شکست تبدیل می‌شود» تنها وجه مشترک بیان رضا با آن تحلیل کلمه انتقال است. مابقی بحثی است متفاوت، از دیدگاهی متفاوت»

(منصور حکمت، «خدا حافظ رفیق»، بوئن مباحثات درونی، ص ۲۷)

بنا بر این، ادعای تعیین وظیفه اصلی حزب، «انتقال طبقاتی» در بدو تشکیل حزب، بی پایه است. سخنی نیز از پیش‌بینی شکست کمونیسم کارگری در صورت عدم انتقال مضمون بورژوایی آن بدون طبقه کارگر، نمی‌تواند در میان باشد. حکمت پس از تکرار کامل سخنانش درباره انتقال به نقل از نشریه کمونیست شماره ۲۸ تاکید می‌کند که:

«اینجا بحث بر سر انتقال کمونیسم خلقی و توده‌ای و جهان سومی، کمونیسم ملی و فرمیست و کارمندی به یک کمونیسم کارگری است». (همان منبع)

به عبارت دیگر منظور حکمت از «انتقال طبقاتی» انتقال کمونیسم کارگری به صحنه سیاست از طریق کنار زدن کمونیسم کارمندی حزب توده و روشنفکران ملی‌گرا بوده است.

مارکسیسم رضا مقدم

کشف «شکست در انتقال طبقاتی» حقایق رخدادهای اخیر حککا را بیان نمی‌کند. این فرمول برغم پذیرش صوری شکست، بر علل تاریخی و واقعی وضع کنونی حککا سایه می‌افکند، در مسیر نقدی مارکسیستی از حرکت تاکنونی این جریان مانع ایجاد می‌کند و راه را برای اکتیویسم کور و حتی حرکتی قهقراپی باز نگاه می‌دارد. مقدم در اعلام این کشف، در اثبات ایمان خویش به مارکسیسم بورژوایی حکمت، در دفاع از مواضع برنامه‌ای حککا، دست به مفهوم‌پردازی می‌زند و ارکان مفاهیم و مقولات پایه‌ای چون مارکسیسم، برنامه، ماهیت طبقاتی و غیره را درهم می‌ریزد. «انتقال طبقاتی» در مانیفست رضا مقدم یک استنتاج بلاواسطه از تعریف مارکسیسم است. همین استنتاج است که وظیفه اصلی حزب را نیز تعیین می‌کند و جایگاه تاریخی برنامه را به حاشیه می‌راند.

«حزب کمونیست کارگری ایران بر مبنای یک درک بنیادی شکل گرفت که مارکسیسم صرفاً تبیین نظری اهداف و شیوه‌های حرکت ناگزیر و همیشه موجود طبقه کارگر علیه نظام سرمایه‌داری است. آنچه که تحت نام مارکسیسم و کمونیسم در ایران وجود داشته چیزی جز جنبش طبقات غیرکارگر نبوده است. بنا بر این تلاش برای ایجاد حزب سوسیالیستی کارگری پیش از هر مرزبندی فکری و برنامه‌ای، محتاج یک انتقال طبقاتی است».

(اطلاعیه مطبوعاتی، رضا مقدم)

جملات آغازین سطور بالا بطور حیرت‌انگیزی مغشوش هستند. نیازی به ایستادن بر مواضع کمونیستی برای فهم درهم و برهم بودن مفاهیم جملات بالا نیست. «تبین نظری اهداف و شیوه‌های حرکت ناگزیر و همیشه موجود طبقه کارگر علیه نظام سرمایه‌داری» تعریفی مشعشع از مارکسیسم است. بعلاوه حرکت ناگزیر و همیشه موجود طبقه کارگر نیز الزاما علیه نظام سرمایه‌داری نیست. این حرکت بویژه در دوره‌های غیربحرانی در دوران‌های آرامش اجتماعی در چهارچوب نظام سرمایه‌داری و بیانگر تسلط ایدئولوژی طبقه حاکم است. جنبش افزایش دستمزد یعنی مبارزه برای گرانتر فروختن نیروی کار به صاحبان وسائل تولید، حق تشکل (آنگونه که در سیستم فکری چپ موجود است)، بهبود شرایط کار و ایمنی، دفاع از سطح معیشت در مقابل تهاجم طبقه مسلط، طبقه‌بندی مشاغل و اغلب خواسته‌های مبارزات کارگری در اوضاع متعارف، گر چه حرکتی است علیه طبقه سرمایه‌دار، اما علیه نظام سرمایه‌داری (جهت برچیدن آن) نیست. تنها در دوره‌های انقلابی در اوضاع غیرمتعارف است که حرکت همیشه موجود (در چهارچوب نظام حاکم) به حرکتی بر علیه نظام، به اقداماتی برای براندازی نظام مبدل می‌گردد.

این درهم‌گویی، مارکسیستی نیست. مارکسیسم تبیین نظری حرکت طبقه کارگر هم نیست. اولین تبیین نظری مارکسیستی حرکت طبقه کارگر، یعنی اولین برنامه متکی بر مبانی نظری مارکسیستی مانیفست کمونیست بود. حرکت کمونیستی و برابری طلبانه کارگران بلحاظ تاریخی مقدم بر مارکسیسم است. «اتحادیه عدالت» و نظریه پردازان کمونیستی چون «آتیین کابه» و «ویلهم وایتلینگ» پیشگامان این حرکت تاریخی بودند. مارکس رادیکال و بورژوا در نزد این حرکت «کمونیسم زمخت» را یافت. با مانیفست کمونیست، مبارزان برابری طلب شبه‌تخیلی کارگران، تا سر حد ماتریالیست‌های پراتیک و کمونیست‌های علمی ارتقاء یافتند. مارکسیسم علم شرایط رهایی پرولتاریا، کلید فهم تاریخ انسان و تغییر فرماسیون‌های اقتصادی و . . . است. با مارکسیسم اصول و اهداف طبقه کارگر در عرصه علمی پیروز گشت. وجود انواع مارکسیسم‌های مختلف در ۱۵۰ سال بعد از مانیفست کمونیست گواه پیروزی سوسیالیسم علمی و ناتوانی بورژوازی در مقابله با آن است. همین ناتوانی است که بورژوازی را واداشته است تا دست به تولید انواع مارکسیسم‌ها زند. مارکسیسم روسی (استالینیسیم)، مارکسیسم چینی (مائوئیسم)، مارکسیسم استقلال طلب پیرامونی و مارکسیسم اروپایی از جمله این مارکسیسم‌ها هستند، احزاب باصطلاح کمونیست متکی بر این «مارکسیسم‌ها» در واقع بیانگر خلع سلاح سیاسی پرولتاریا و تسخیر قلعه از درون می‌باشند. «حزب کمونیست کارگری» یکی از همین احزاب است. پس چگونه می‌توان مارکسیسم انقلابی و علمی را از این انواع مارکسیسم‌ها تمیز داد؟ با مراجعه به تبیین مدعیان آن از جهان موجود، با نگاه به تبیین آنان از «حرکت همیشه موجود و ناگزیر طبقه کارگر» یعنی برنامه‌هایشان. و بالاخره به همین اعتبار با محک زدن مشی سیاسی و عمل منطبق با این برنامه‌ها.

رضا مقدم سنت ناشایست تولید فراورده‌های بنجل مفهومی حککا را کماکان یدک می‌کشد. از مواضع برنامه‌ای و مشی سیاسی و مبانی نظری-تاریخی خود کلامی نمی‌گوید. از گونه‌ای مارکسیسم سخن می‌راند که گویا پیش از هر مرزبندی فکری و برنامه‌ای محتاج یک انتقال طبقاتی است. از «تلاش برای ایجاد حزب سوسیالیستی کارگری» می‌گوید که حاصل انتقال «مارکسیسم» (کدام مارکسیسم؟) بدون طبقه کارگر است. مانیفست مقدم مانیفستی است علیه تحزب کمونیستی، علیه برنامه و تشکل انقلابی کارگری. تشکلی که تنها به هنگام شکسته شدن سیطره ایدئولوژی طبقه حاکم بر جنبش کارگری می‌تواند به سازمان یا حزب بزرگ توده‌ای مبدل شود. رضا مقدم در بیانیه خود نه به مواضع و تاریخ تاکنونی حککا بلکه به کمونیست‌ها حمله می‌کند. او هویت طبقاتی حزب را در مقابل

ماهیت طبقاتی (برنامه‌ای) آن می‌نهد و با تکرار آموخته‌های بغایت بورژوازی خود در مکتب مارکسیسم کارشناسان سیستم سیاسی سرمایه خاک بر چشم مبارزان جنبش کارگری می‌پاشد. او در پی تکرار راه گذشته به طریق دیگر است. از همین رو نیز در مانیفست خود میلی به نقد، راهی که به ابتدال کنونی منتهی شده نشان نمی‌دهد. این بیانیه آنجا که سخن از مشکلات کنونی و آینده حزب است همه منتقدین و معترضین حککا را از هر گونه کار جدی نظری و «بدعت‌گذاری علمی» برحذر می‌دارد. زیرا که این مسائل و مشکلات نه بازتاب تناقضات مارکسیسم بورژوازی و مواضع برنامه‌ای حککا، بلکه «عوارض و پیامدهای معضلی بمراتب عمیق‌تر و آن شکست در انجام یک انتقال طبقاتی است»:

«مسائل و مشکلات کنونی و آینده این حزب را ابداً نمی‌توان در خود بررسی کرد. اینها همه عوارض پی‌آمدهای معضلی بمراتب عمیق‌تر و آن شکست در انجام یک انتقال طبقاتی است. راه غلبه بر این مشکلات نیز نه در کشف مجدد این یا آن حکم ثئوریک است، و نه بطریق اولی در بدعت‌گذاری نظری و عملی است. تنها راه گفتن صریح حقیقت و از نو آغاز کردن است.»

مارکسیسم رضا مقدم زائده در حال زوال نئواستالینیسمی است که در انتهای یک بن‌بست ره به انفجار سیاسی سپرد. مانیفست او نیز دیوار دفاعی است برای ممانعت از نقد علمی مبانی نظری تاریخی حککا. بنیادهای فکری و تاریخی این مانیفست بر مارکسیسم جنگ سرد استوار است.

چرخش مستعفیون

هم بیانیه رضا مقدم و هم خطوط عمومی نظرات مستعفیون حککا اعتبارشان را از مارکسیسم کمونیسم کارگری می‌گیرند. برای بررسی عناصر فکری نهفته در پس این به اصطلاح مباحثات، لازم است تا به نقد و کالبد شکافی تفکرات و مشی سیاسی سهند، حزب کمونیست ایران و بالاخره حزب کمونیست کارگری در مراحل مختلف پرداخت. با این وجود نباید از نظر دور داشت که نه بیانیه مزبور و نه نقطه نظرات شفیق و دیگر مستعفیون، هیچگاه به صورت گرایش فکری معین و قابل تعریفی تظاهر نیافتند. حککا انشعاب نداد. بلکه تجزیه شد. پراکندگی و تشتت حاکم بر روند فروپاشی بخشی از پیکره این حزب در انطباق با تشتت و سردرگمی فکری حاکم در میان آنان بود. بر کلیه جوانب فکری و عملی این رخداد سرخوردگی ناشی از فرجام نه چندان خوشایند شیوه کار و سنن نئواستالینیستی سایه گسترانده است.

رضا مقدم علل جدایی خود و همراهانش را در شکست حزب جهت انتقال طبقاتی مارکسیسم نامید. بهمن شفیق در هیئت دفاع از مبانی نظری کمونیسم کارگری ظاهر شد و تئوری پرداز و سازنده این آئین را به چرخش و جدایی از راه تاکنونی و تفکراتش خواند. بشارت ریشه بحران را در بحران رهبری و مبدل شدن حکمت به موجود مافوق انسان در میان پیروان و منش قلدری سیاسی او برای حذف حریفانش جستجو کرد. مجید محمدی از تحزب همچون پروژه‌ای یاد میکند که نقش نگهبان ایدئولوژی را ایفا میکند. در نظر وی ریشه بحران حزب را باید در خصوصیات و خصائل شخصی و پیشینه رهبری یافت.

ترمینولوژی رایج میان مستعفیون بطور چشمگیری سر در آبخور سوسیال دموکراسی دارد. رضا مقدم در بیانیه

خود کوشید تا براساس تفسیری من درآوردی از مارکسیسم و به حاشیه راندن فاکتورهایی نظیر مواضع و برنامه حزب، معترضین و مستعفیون را از هرگونه کار جدی نظری برحذر دارد. ایده او یعنی حزب بزرگ کارگری (هویت طبقاتی) در اوضاع متعارف سرمایه داری پیش از آنکه تجلی علائق و احساسات ظریف روشنفکرانه وی به کارگران باشد، بازتاب یک سنت دیرینه سوسیال دمکراتیک است. این ایده با درسها و دستاوردهای تاریخی ۸۰ سال اخیر جنبش کارگری - کمونیستی بیگانه است. هم طرفداران احزاب بزرگ توده‌ای و هم مدافعین سازمانیابی تشکلهای صنفی (اتحادیه‌ها) از خصوصیات اساسی نظام سرمایه داری عصر حاضر و مکانیسم‌های آن چشم میپوشند و در عمل در صف مدافعین جناح چپ طبقه حاکم، از نظام بردگی مزدی هستند. رونق یافتن چنین گرایشاتی در میان محافل سیاسی، آنهم درست در مقطعی که سوسیال دمکراسی خود در ورطه بحران قرار دارد، حکایت از بن بست تاریخی قطب‌های مختلف ایدئولوژیک طبقه حاکم دارد.

تبیین لیبرالی نئوآستالینیسم

مفاهیم به عاریه گرفته شده از ادبیات سوسیال دمکراسی حضور محسوسی در دیگر نوشته‌ها و مباحث مستعفیون دارد. در مقاله "تجربه کوچک درسهای بزرگ"، نوشته مجید محمدی نمونه‌های جالبی از این دست خودنمایی میکند. در این نوشته از حککا همچون پروژه‌ای یاد میشود که اجزاء اساسی آن بتدریج درهم ریخته است. بدیده نگارنده تعطیل شدن نشریه سیاسی - خبری ایران تریبون "بمنظور حذف ایران تریبونی‌ها"، عزل و نصب مسئولین فدراسیون پناهندگی جهت تعطیل نمودن این پروژه و بالاخره تلاش رهبری برای حذف کارگر امروز، آن پروسه‌ایست که به بحران کنونی حککا منتهی شده است.

در تبیین مقاله "تجربه کوچک، درسهای بزرگ" مجید محمدی تعطیلی این پروژه‌ها را به قدرت طلبی عنصر رهبری، یا به بیان روشن‌تر به خصائل شخصی عنصر یا عناصر رهبری رجعت داده است. به همین سیاق نیز وی علل و ریشه‌های بحران را در پیشینه افراد و بویژه روشنفکران غیر کارگر یافته است. این استدلال‌ها شبه مائوئیستی در نگاه اول بسیار ساده‌اندیشانه جلوه گر میشوند. نه فقط مارکسیست‌ها که جامعه‌شناسی رسمی بورژوازی نیز خصوصیات و متدهای رایج در رفتار فعالیت‌های جمعی و گروهی را حاصل جمع ساده اخلاقیات و خصائل افراد یا فرد رهبری بشمار نمی‌آورد. در مناسبات جمعی مکانیسم پیچیده تری بازتاب دارد که شناخت آن مستلزم شناخت از جایگاه و خصوصیات اجتماعی - تاریخی گروه یا جمع است. در مورد احزاب سیاسی مسئله غامض‌تر است. روش فعالیت (مشی و تاکتیک‌های سیاسی)، مکانیسم حاکم بر مناسبات جمعی (تشکیلات) و بالاخره نقش رهبری احزاب سیاسی را نمیتوان به خصائل شخص یا افراد معینی تقلیل داد. یک تشکل سیاسی حاصل تحولات و شرایط تاریخی معینی است. مواضع و سبک کار آن بیانگر تمایلات و منافع اقلیت یا گروه‌های جامعه است. موجودیت احزاب سیاسی بر سنن، نظرات و سیاست‌هایی مبتنی است که در کلیت خود لحظاتی از روند تکامل و تنش‌های اجتماعی را متجلی میسازد. حزب کمونیست کارگری نیز در این میان مواضع، پلاتفرم و نیروی مادی متناسب با اهداف

سیاسی - طبقاتی اش را داشته است. اعضای مستعفی جمع رهبری، از جمله مجید محمدی در تشبثات به اصطلاح نظری شان تمام تلاش خود را بکار گرفته اند تا این سنن و اهداف را، و در اینجا مشخصا ماهیت نئوآستالینیستی حزب شان را کتمان سازند. اینان کوشیدند تا آن تاریخ، نظرات، برنامه و آن مناسباتی که حکمت را منصور حکمت کرد را پرده پوشی کنند. بدین دلیل ساده که یک نقد انقلابی در وهله اول همین آقایان را آماج خود میسازد. برای ناتوانی نشریاتی چون ایران تریبون، همبستگی و کارگر امروز جهت تشبیت شدن در بازار مدرن رسانه ای دنیای امروز میشد سراغ دلایل قابل دسترسی تری رفت. فعالیت چپ ایران در خارج از کشور عرصه تولید نشریات سیاسی - خبری بیشماری بوده اند که نتوانسته اند از طریق جمع آوری اخبار دست چندم رسانه های مدرن به حیات خود ادامه دهند. ایران تریبون هم یکی از همین نشریات بود. اختلاف ایران تریبونی ها با رهبری میتوانست بازتاب شکست این پروژه نیز بوده باشد.

فدراسیون نیز عرصه چندان مناسبی برای ابراز وجود اجتماعی نداشت. زمانی حوزه کسب پناهندگی برای تماس و ارائه خدمات به ایرانیان عزیز و به انحراف کشاندن حرکت های اعتراضی پناهندگان جهت کسب مقبولیت در درگاه نهادهای سازمان ملل بود. با افول جنبش پناهندگی و پدیدار شدن "معضل" بازگشت به ایران (حتی در میان خود اعضای فدراسیون) برای این تشکل جز درج اگهی بلیط های ارزان قیمت پرواز به ایران و تبلیغ چلوکبابی برای ایرانیان خوش خوراک و معرفی صرافی های معتبر، عرصه دیگری جهت فعالیت باقی نمانده بود. از همین رو رکود این پروژه نیز میتواند بدلیل ورشکستگی شان صورت گرفته باشد. امری که در کشاکش بعدی میان فعالین پروژه ها جوهر نئوآستالینیستی حزب، را عیان تر ساخت. همین امر میتواند شامل نشریه کارگر امروز نیز بوده باشد.

رونویسی ناشیانه اخبار مطبوعات بورژوازی، تولید مصاحبه های کلیشه ای با مزدبگیران آپارات سیاسی دول اروپا در کارخانجات (رهبران اتحادیه ای) و حتی خوشرقصی در نزد پلیسی ترین اتحادیه کارگری اروپا (ال او سوند) نتوانست کارگر امروز را تبدیل به ابزار مارکسیسم منصور حکمت در میان کارگران نماید. به رکود گرائیدن این عرصه ها مادامیکه فعالین سیاسی حککا قادر به ایستادن بر داربست برنامه ای کمونیست کارگری بودند، الزاما معادل بحران و تلاشی نمیتوانست باشد. واقعه انتخابات و عروج جنبش اصلاح طلب به قدرت، در ایران آن سانحه اجتماعی بود که این داربست را از میانه شکست.

مستعفیون و ازجمله مجید محمدی اما به جای بازگشت به گذشته و تلاش برای نقد مارکسیستی پروژه های حزب بورژوایی، به حزب کمونیستی میتازند. به جای مطالعات جدی بمنظور نقد برنامه و مفاهیم و مناسبات نئوآستالینیستی، حقایق درس آموز را تحت عنوان درس گیری، از دیده کارگران و مبارزان پنهان میسازند. وجوه و خصوصیات رهبری در حزب را به خصائل شخصی و اخلاقی افراد تقلیل میدهند، و در این مسیر از ترمینولوژی ادبیات ضد کمونیستی مدد میجوید. این بی جهت نیست که کاراکتر رهبری حککا نه با مقوله آستالینیسم یا نئوآستالینیسم بلکه با مقوله به عاریه گرفته شده از، ماکس وبر، کاریزما، تبیین میشود. ماکس وبر، ضمن مردود شمردن هرگونه کاربرد مقولات کلکتیو، مانند دولت، طبقه، قشر و . . . در جامعه شناسی از سه نوع اقتدار سیاسی

یاد میکند. اقتدار سنتی، اقتدار عقلانی و اقتدار کاریزمایی. کاریزما اقتدار شخص رهبر است که ارتباط وی با توده و پیروانش نه بر سنت یا عامل عقلانی، بلکه بر انگیزه های عاطفی استوار است. جالب این است که رهبری حککا حتی در نزد ماکس وبر هم از نوع کاریزمایی آن نیست. مستعفیون اما چندان مجذوب لیبرالهای جوان وطنی شده اند که ترشحات فکری آنان را با حرص و ولع در زورق پیچیده و به یکدیگر اهدا میکنند.

حزب، پروژه، نگهبان ایدئولوژی

کاربرد مقوله پروژه در نوشته "تجربه کوچک، درس های بزرگ" همانند نمونه ای است که در بالا بدان اشاره شد. مقوله پروژه در تمایز با مقوله "وضعیت" مفهوم میابد. وضعیت دلالت بر حالتی از یک روند عینی و خود جوش دارد. پروژه اما محصول طرحی نقشه مند است. در یک پروژه فعالان و کارمندان حرفه ای تحت نظارت طراح مشغول تحقق رساندن آنند. به نظر میرسد که کاربرد مقوله پروژه در نزد مجید محمدی نه در اعتراض به پروژه های حزب بلکه بمنظور زیر سوال بردن عنصر آگاه و برنامه و بطور کلی تحزب کمونیستی است. گذار نظام های طبقاتی تاکنونی از برده داری به فتودالیسم و فتودالیسم به سرمایه داری و انقلاباتی که در این پروسه بوقوع پیوسته اند یک تفاوت اساسی با انقلاب پرولتری دارند. در مراحل تاریخی گذشته طبقه جدیدی که قدرت سیاسی را در دست میگرفت پیشاپیش قدرت اقتصادی را بر اثر تکامل جامعه از آن خود کرده بود. انتقال قدرت سیاسی به طبقه جدید بمشابه رفع موانع تاریخی در راه تکامل مناسبات تولیدی جدید بود. در انقلاب پرولتری طبقه کارگر بمشابه آخرین طبقه استثمار شونده تاریخ بشر، نظم جدید طبقاتی را جایگزین نظم قدیم نمیکند. هدف برجیدن نظم مبتنی بر استثمار است. پرولتاریا نمیتواند پیش از کسب قدرت مبدل به طبقه مسلط اقتصادی گردد. چراکه هدف اساسا نه اعمال سلطه جدید طبقاتی بلکه پایان دادن به حیات هر نوع طبقه ای است. از همین رو پیروزی انقلاب پرولتری مستلزم برنامه و نقشه ای هدفمند است. مستعفیون و در پیشاپیش آنها مجید محمدی از تجارب بیست ساله اما در واقع کوچک خود حتی این حکم پایه ای جنبش پرولتری را نیاموخته اند که، پروژه رهایی بشر، یعنی سوسیالیسم و به تبع آن سازمانهای پرولتری تحت برنامه و تئوری انقلاب، اساسا تفاوت ماهوی با پروژه ها و سرمایه گذارهای آنان و شرکای شان در رشته های مختلف صنایع رسانه ای و ادبی دارد. نه مارکسیسم و مواضع کمونیستی مجموعه ای از عقاید مرشدهای سیاسی، ایدئولوژیک است و نه احزاب کمونیستی نگهبانان ایدئولوژی هستند. حزب و آگاهی طبقاتی محصول جدال دائمی طبقه کارگر با طبقه حاکم است. حزب هم خود جزیی از جنبش پرولتری و هم محصول تاریخی آن است. درعین حال حزب نه فقط تجلی آگاهی طبقاتی بلکه جمع بندی کننده و تولید کننده آن نیز میباشد. نزاع سهامداران پروژه های حزب ضدانقلابی کمونیست کارگری نمیتواند میدان حمله به پروژه های رهایی انسان تحت عنوان حزب - پروژه - نگهبان ایدئولوژی باشد.

صراحت در کلام

اندک توجهی به برنامه، اهداف و تاریخ گذشته و حال این حزب از یکسو و موضوعات واقعی جدال رهبران آن از سوی دیگر بی‌ربطی این پدیده به کارگر و کمونیسم را آشکار می‌سازد. فرهاد بشارت که خود در آفریدن امامزاده کمونیسم کارگری و جلب ایمان پیروان به پیشوا، نقش موثری داشته است، گریبان کارگران را رها کرده و سر راست سراغ اصل مطلب می‌رود. وی در نوشته "بحران در حزب بحران رهبری حزب . . ." مینویسد:

"متأسفانه بحرانی عمیق حزب ما را فرا گرفته است و رهبری موثر حزب با ندیدن، برسمیت نشناختن و عدم اصلاح اشکالات متعدد سیاسی و تشکیلاتی که در چند سال گذشته در این حزب وجود داشته آنرا به بحران کشانده است. منظورم از رهبری موثرمنصور حکمت و آن رفقای است که سیاست‌های رسمی حزب را بخصوص از زمان تدارک کنگره دوم به بعد تعیین کرده‌اند. مسئولیت انتشار نشریات حزبی را داشته‌اند. سیاست‌ها و خطوط فعالیت تشکیلاتی را تعیین کرده و به اجرا گذاشته‌اند و . . . همانطور که گفتیم متأسفانه رفیق حکمت و رفقای که به تائید و اجرای سیاست‌های تعیین شده توسط او و در سطح رهبری پرداختند به این هشدارها توجه نکردند. رهبری موثر حزب این رفقا هستند"

آنگونه که از گفته‌های بالا بر می‌آید مقطع کنگره دوم و حذف شدن بخشی از رهبری حزب، نقطه آغاز اختلافات بوده است. این نقطه آغاز را میتوان در سطوح مختلف مباحثات و نوشته‌های متعدد مستعفیون مشاهده کرد. نکته جالب، تلاشی است که بمنظور تئوری‌پردازی برای این نقطه آغاز، تحت عنوان مقطع چرخش رهبری از مواضع برنامه‌ای حککا صورت گرفته است.

بشارت اما نه فقط محل بحران (شکاف در رهبری) بلکه علائم و نشانه‌های آنرا هم در سطح تشکیلات برمی‌شمارد. آنگاه به شکست تحلیلها و نظرات حزبی در واقعه انتخابات اشاره کرده و درباره آکسیونهای حزبی مینویسد که:

"در این وضعیت نشانه توفیق این آکسیونهای سازمانی کوچک، خواندن اعلامیه‌های ما از رادیو اسرائیل و مصاحبه آن با برخی از اعضاء و رهبران حزب عنوان میشود. اهمیت این رادیوی صهیونیستی ارتجاعی برای ما به جایی رسیده است که بنا به خواست مسئول رادیو اسرائیل رسماً از اعضای حزب خواسته میشود که در تماس با آن از ذکر وابستگی حزبی خود، خوداری کنند. مایه خجالت نیست؟ رادیو اسرائیل بخاطر خصومت خود با رژیم میکروفونش را جلوی هزار کس و ناکس میگذارد. این رادیو سالها است که اعلامیه هرگروه و سازمانی را علیه رژیم میخواند"

تصویر ارئه شده بوسیله بشارت از بحران حککا و موضوعات اختلافات در جمع رهبری پوشش نظام گویشی این جدلها را کنار مینهد. صاف و ساده غیر موثر شدن بخشی از رهبری و ساخت و پاخت آن با دولت اسرائیل و خلاصه عدم کفایت "رهبری کنونی" را عامل بحران می‌نامد.

"این بحران حزب، بحران رهبری حزب است. ترکیب رهبری موثر کنونی ظرفیت و اعتبار کافی برای رهبری

حزب در جهت اهداف اعلام شده اولیه این جویان را از دست داده است"

بدین ترتیب باید پذیرفت که مسئله ریشه دارتر از آن است که در ابتدا بنظر میرسید. برخلاف ادعای مقدم بحران حزب حاصل عدم انتقال مارکسیسم بورژوایی حزبی به درون طبقه کارگر نبوده است. نکاتی مانند خصائل و منش افراد در رد پروژه تحزب نیز میتواند نقطه آغازی جهت زندگی سیاسی با آدم های خوب (صرفنظر از مواضع سیاسی شان) باشد، اما چیز زیادی از بحران حزب نمی گوید. گفته های بشارت نشان از آن دارد که در این واقعه میتوان موارد زیادی که مشابه بحرانهای تاکنونی چپ ایران بود، یافت، اما پدیده ای متفاوت در این سیر باطل یافت نمیشود. میتوان حتی نقطه مشترک قابل توجهی در بحران حزب کمونیست ایران و بحران حزب کمونیست کارگری یافت. یعنی مسئله رابطه با دولت عراق و دیپلماسی کومله در مورد اول و مسئله رابطه حزب کمونیست کارگری با دولت اسرائیل و توافقات پنهان و آشکار در مورد دوم. اگر قرار باشد تا پاسخ روشنی به سؤال "اختلاف بر سر چیست؟" داده شود، باید نظام گویشی شبه مارکسیستی را کنار نهاد و با صراحت سخن گفت. به هنگام جدایی فعالین کنونی حزب کمونیست کارگری از حزب کمونیست ایران نیز طرفین جدال ناگزیر شدند تا چنین کنند. سخن به عرصه وابستگی اردوگاههای کومله به دولت عراق، همکاری و دریافت کمک های مالی و سیاسی از عراق و بالاخره نقش رهبری و سهم هریک در این میان کشیده شد. امروز نیز بحث بر سر الفبای سیاست یک حزب در درون سیستم سیاسی نظم موجود و چگونگی هدایت پروژه ها یا تنظیم رابطه با دولت ها است. آنهایی که در پی اختلافات سیاسی با مبانی فکری و تتوریک احتمالی موجود در پس این اختلافات میگردند باید این حقیقت را حتی در تجربه هم که شده دریافته باشند. با به قول مجید محمدی:

" شیوه و چگونگی استعفای کسانی که این حزب را ترک کردند باید به کسانی که هنوز دنبال " اختلاف سیاسی" میگردند نشان داده باشد که واقعا اختلاف بر سر الفبای سیاست و نه "پلمیک" بود."

درس های سوسیال دمکراتیک

با این وصف باید پذیرفت که مستعفیون حککا از "تجارب" کوچک بیست ساله خود درسهای بزرگ سوسیال دمکراتیک آموخته اند. دو دهه فعالیت حزبی جهت به ابتدال کشاندن نام کارگر، کمونیسم و انترناسیونالیسم این دستمایه را برای اینان فراهم ساخته است تا دور جدیدی از تهاجم به کمونیسم و کمونیست ها را آغاز کنند. مارکسیسم و تحزب کمونیستی را عامل افتضاحات سیاسی شان قلمداد نمایند و بنویسند که:

"مارکسیست بودن یک حزب به هیچ وجه تضمین کافی برای در بر گرفتن منافع آتی طبقه کارگر نیست؟"
(شفیق، بولتن مباحثات)

و یا مانند مجید محمدی اعلام دارند که:

". . . میشود این درس را گرفت که مارکسیسم ارتدکس در غیاب وصل بودن ارگانیک اش به جنبش مادی خود یعنی جنبش کارگری در عمل اجتماعی و مادی قابل تبدیل شده به هرچیزی هست. میشود این درس

را گرفت که فاصله سازمان که نماینده و بازتاب جنبشهای اجتماعی نیست با فرقه نازک تر از مو است. و بسیاری از درس‌های دیگر. در این موارد متناسفانه مواضع تنوریک و دستاوردهای نظری به تنهایی واکسن مناسبی برای اجتناب از بیماری نیست" (تجربه کوچک درس‌های بزرگ، مجید محمدی)

این گفته‌ها مهم هستند. اهمیت آنها در این است که باعث توهم و سردرگمی در میان عناصر پیشرو و مبارز می‌گردد. مهم هستند چرا که مستعفیون مارکسیسم را مورد حمله قرار می‌دهند، میکوشند تا علی‌رغم شکست فضاقت بار تاریخی‌شان هنوز این توهم را در اذهان دیگران زنده نگه دارند که گویا حزیشان بواقع نیز کمونیستی یا متکی به مارکسیسم بوده است. نقد کمونیستی میبایست با این خطر توهم آفرین به مبارزه برخیزد. باید با اتکاء به نگرش و متد مارکسیستی و با عزیمت از منافع طبقه کارگر بی‌ارتباطی این تشبثات سیاسی را با مارکسیسم و دستاوردهای تنوریک آن و با جنبش کارگری کمونیستی، در برابر دیدگان همگان قرار داد. باید حقایق تاریخی را به همانگونه که رخ داده‌اند بیان کرد و به اسناد و آثار مارکسیست‌ها که بیش از ۱۵ سال پیش ابتدال سیاسی امروز سهند آروز را پیش‌بینی میکردند مراجعه کرد. و دریک کلام بیگانگی تاریخی این جریان را با مواضع و منافع پرولتاریا برملا ساخت.

در چنین صورتی افراد و محافل قابل توجهی که میتوانستند در سنگرهای پرولتری قرار گیرند و در غیاب سنن و تشکل کمونیستی در پشت جبهه سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند درس‌های لازم را فراگرفته صفوف دشمن را بسرعت ترک خواهند کرد. وظیفه جنبش سیاسی پرولتری و در پیشاپیش آن کمونیست‌های انترناسیونالیست تسریع این روند تاریخی برای احیای مجدد جنبش کارگری - کمونیستی است.

از سهند تا انستیتوی پرش

محفل مارکسیستی آزادی کار، سهند

ازاولین تجلی نطفه‌های سیاسی گروهی که بعدها به سهند موسوم گشت، حدود بیست سال می‌گذرد. نقطه ظهور سیاسی این تجلی "محفل مارکسیستی آزادی کارگر" بود. این عنوان امضایی بود که در اولین نسخه‌های چاپی جزوه ای تحت عنوان "انقلاب ایران و نقش پرولتاریا، خطوط عمده" آمده بود. جزوه مزبور حاوی نقطه نظرات اصلی محفل فوق حول ساختار اقتصادی ایران، صف بندی طبقات، خصلت انقلاب ایران و . . . بود. بیانیه خطوط عمده کوشیده بود تا به سیاق مباحث مطرح در محافل جوان چپ‌گرای ایران در آن دوره به مسائل مربوط به بحث روز این محافل، "مرحله انقلاب و وظایف ما" پاسخ دهد. در مقدمه جزوه مزبور تصریح شده بود که تزه‌های مطرح شده در آن در توافق کامل با مواضع بخش مارکسیست - لنینیست سازمان مجاهدین خلق قرار دارد:

"تزه‌های مطرح شده در این بیانیه با خطوط عمده و اساسی نظریاتی که بخش مارکسیست - لنینیست سازمان

مجاهدین خلق ایران در جزوه "پیام سازمان مجاهدین خلق ایران به کلبه نیروهای انقلابی میهن، دموکراتهای انقلابی، انقلابیون کمونیست، اعلامیه‌ای خطاب به کارگران مبارز و رزمندگان کمونیست به تاریخ آبان ۱۳۵۷ اعلام شده است در توافق کامل میباشد"

بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق که بعدها تحت عنوان "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" به فعالیت خود ادامه داد، قویا متأثر از اندیشه‌های مائو و مارکسیسم پرو روسی حزب توده ایران بود. مع الوصف سوابق حزب توده از یکسو و پای بندی گروههایی مانند مجاهدین و فدائیان به سنن سیاسی جنبش ناسیونالیستی و استقلال طلبانه جبهه ملی ایران و مصدق از سوی دیگر، مانع از آن میگشت تا این جریانها در دستگاه فکری ساخته و پرداخته شده مسکو استحاله یابند. (۴)

تاکید محفل آزادی کار بر توافق کامل نظرات خطوط عمده با جزوه مجاهدین م - ل امری بجا و واقعی بود. جزوه "خطوط عمده" در تحلیل از نظام سرمایه داری وابسته و ارائه راه حل خود جهت انتخاب راهی مستقل از امپریالیسم (از طریق انقلاب دمکراتیک) دقیقا به همان نتایجی میرسید که بخش منشعب مجاهدین پیشاپیش بدانها دست یافته بود. "محفل آزادی کارگر" خود در مقدمه جزوه خطوط عمده این حقیقت را یادآور شده بود:

"در واقع نظریات و خطوط طرح شده در این اطلاعیه عمدتا با تکیه بر تحلیل اقتصادی و سیاسی جامعه و بررسی تاریخ جنبش های معاصر کشورمان به همان نتایجی میرسد که این جزوه «یعنی جزوه بخش منشعب» بر اساس تحلیل رابطه اقتصادی - سیاسی نظام وابسته ایران به امپریالیسم صحت آنرا نشان داده است"

براساس همین همگرایی فکری و عملی بود که محفل آزادی کار در آغاز فعالیت هایش بیانیه های خود را ضمیمه بیانیه و نوشته های بخش منشعب سازمان مجاهدین خلق ایران میکرد. و همچون محفلی از محافل هواداران این جریان تداومی میشد. رشد متلاطم جنبش سیاسی - اجتماعی ناشی از قیام بهمن با خود شکل گیری گروه های متعدد چپ را به ارمغان آورد. عناصر و هسته های اولیه این گروه ها غالبا ریشه در جنبش چریکی - مذهبی دهه های قبل داشتند. هسته های قدیمی هوادار جبهه ملی ایران و یا جناح های چپ آن، نهضت آزادی و دیگر گرایشات جنبش استقلال طلب مذهبی بودند. این گرایشات بی آنکه تمایل جدی به گذشته نه چندان درخشان حزب توده داشته باشند، با سرعت برق آسایی مبدل به سازمان های سیاسی درون طیف چپ شدند. به جز جنبش قدرتمند فدائیان و مجاهدین طیف گسترده ای از گروه های شبه رادیکال چپی مانند سازمان پیکار، رزمندگان تا گروه های هوادار چین و آلبانی در صف چپ نوظهور خودنمایی میکردند. حقیقت این بود که هسته های اولیه این گروه ها جز در موارد معدودی بطرز غیرقابل باوری حتی با دستگاه فکری استالینیستی - مائوئیستی حاکم بر تاریخ چپ آشنایی کافی نداشتند. بر متن چنین اوضاعی بود که بیانیه چند صفحه ای همانند بیانیه بخش منشعب مجاهدین یا محفل آزادی کارگر درخشش خیره کننده ای در میان این طیف داشت. اما روشن نیست که علیرغم نزدیکی محفل آزادی کارگر به بخش منشعب مجاهدین، چرا این محفل به سازمان مزبور نپیوست و در گام بعد خود را "سهند، هوادار اتحاد مبارزه

در راه آرمان طبقه کارگر" نامید. رشد سریع سازمان پیکار از طریق به هم پیوستن بخشی از گروههای خط ۳ اما شامل "سهند" نگردید. سیر تکامل فکری و تشکیلاتی سهند هنوز پاسخ قانع کننده‌ای به تلاش پیگیر این گروه جهت کسب هژمونی در درون طیف خط ۳ و علت تعویض دوره های هواداری از گروههای این طیف بدست نمیدهد. در بهمن ماه ۱۳۵۸ جزوه دیگری تحت عنوان "دورنمای فلاکت و اعتلای نوین انقلاب ایران" با امضای گروه اتحاد مبارزان کمونیست (امک) انتشار یافت. در مقدمه این جزوه آمده بود که نام جدید گروه به همکاری نزدیک آن با اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر صدمه‌ای نمیزند. این مقدمه همچنین دلایلی چند برای تغییر نام گروه برشمرده: "جلوگیری از رفع اشکالاتی که نشابه اسمی با رفقای که تحت نام سهند هوادار چریک های فدایی خلق فعالیت میکنند" از جمله این دلایل بودند.

اکنون "اتحاد مبارزان کمونیست" میکوشید تا به تعریف هویت خود از کانال گروههای دیگر پایان دهد. مباحث منتشرشده توسط امک حاکی از آن بود که این گروه در صدد تاثیر گذاری به تفکرات و مواضع دیگر گروههای موسوم به خط ۳ و تا درجه ای کسب هژمونی سیاسی - تئوریک در این میان بود. پس از مدت زمانی نه چندان طولانی این تلاش قرین موفقیت گشت. اتحاد مبارزان کمونیست پیشگام انتشار برنامه ای شد که مبانی فکری آن کماکان بر "جزوه خطوط عمده" محفل آزادی کارگر استوار بود. تشکیل حزب کمونیست ایران از یکسو و اضمحلال و فروپاشی دیگر گروههای درون خط ۳ نقطه پایانی بود بر تلاشهای متشنج و در عین حال پرشور طیفی از محافل جوان سیاسی جهت فراتر رفتن از بختک چپ سیاسی سرمایه داری (استالینیسیم، مائوئیسم و تروتسکیسم) و دست یافتن به یک بدیل کمونیستی در یک بن بست تاریخی.

مبانی نظری و مشی سیاسی "اتحاد مبارزان کمونیست"

یک نکته

مطالعه سیر پیدایش و تکامل سیاسی جریانی که امروز تحت نام «حزب کمونیست کارگری ایران» فعالیت می کند از جهات گوناگونی درس آموز است. بسته به اینکه نظاره گر، خود کجا ایستاده باشد، ابعاد متنوعی از سیمای تاریخی این جریان در پیش روی وی قرار می گیرد. شاید بتوان از سه زاویه به سه بُعد مهم آن پرداخت.

۱- می توان به مشی سیاسی آن در دوره های متفاوت در رابطه با جنبش کارگری انگشت گذاشت. برای کسی که دورانی از زندگی خویش را در جنبش کارخانه ها سپری کرده باشد، تصویر تجارب تلخ خویش از نقش چپ را ناگهان در سیمای سیاسی تاریخی حتی «رادیکالتترین» این نیروها خواهد دید. تصویری که نه حکایت از جدایی و بیگانگی این نیروها، بل تقابل و رودررویی آنها با خواست های جنبش کارگران دارد.

۲- می توان از زاویه تکامل عناصر فکری و نظری به آن پرداخت. یک محقق یا حتی فردی اهل مطالعه از بلایی که بر سراندیشه و تنوری به طور عام، نوع کمونیستی اش ارزانی چپ ایران باد، آمده از حیرت انگشت به دهان خواهد ماند. نه به خاطر چگونگی تکامل عناصر فکری آن. به خاطر آن تصویری که از مهارت روشنفکران قدرت طلب و

اتوریتته‌گر در چرخش‌های ماهرانه و موسمی در پیش روی تو قرار می‌گیرد. این تصویر بواقع نیز ترسناک است. تئوری و رشد فکری در مسلخ آژیتاسیون بی وقفه مجال عرض‌اندام ندارد. قرار است تا «تئوریسین» در بهترین حالت، به فراخور بزرگ و کوچک شدن تشکیلات، به صورت عامل انسجام روانی قشر معینی ظاهر شود. و یا اینکه هر چرخش فکری که با آشنایی با فلان مکتب یا تئوری مد شده صورت می‌گیرد را به مثابه ادامه مواضع گذشته و دست‌آوردی در آن راستا جا زند. همین پدیده، یک بررسی مسئول و نقاد از سیر تکامل نظری این جریان را با دشواری مواجه می‌گرداند.

۳- اگر نقطه عزیمت ما مناسبات جمعی و نقش آگاهی در آن باشد، با چهره‌عریان یک سنت شناخته شده روبرو می‌شویم. سنتی که در آن دانش همچنان جلوه‌ای از سرمایه و قدرت است. حزب سیاسی که همزاد پارلمان‌سیستم نمایندگی است و در اینجا حزب از نوع استالینی آن، می‌تواند جز تجلی متناقض کلکتویسم بوروکراتیک و اندیویدوالیسم جامعه بورژوا باشد. نگاهی به بحران‌های سیاسی احزاب چپ و راست سرمایه‌داری و پیامدهای آن جلوه روشنی از این واقعیت را در برابر دیدگان ما می‌نهد. دنباله روان ناجی بزرگ به مدد درس‌های واقعیت‌خاکی، خود را به یکباره در مقابل شیادی می‌یابند که بواسطه قابلیت‌های خود دست به تحمیق و تخدیر ذهنی آنان می‌زده است. آنان در آفرینش ایده‌ها و مواضعی که بازگوگر اهداف، آمال و اعمالشان بوده نقشی نداشته‌اند. اعتماد آرمانی جانشین اتحاد آگاهانه و اعتقاد مدام جایگزین یادگیری مدام گشته بود. در چالشی نابهنگام، آنجا که واقعیت بیرحم رخ می‌نمایاند، ماهیت راستین چنین مناسباتی آشکار می‌گردد، و البته بسیار گران.

ما این مبحث را با ارثه تصویری از این بُعد اخیر شروع کردیم. مستعفیون حزب و واکنش‌های متنوع آنان در قبال بحران، سوژه آن بخش از بحث بود. در این بخش بیم آن می‌رود تا در دنیای کوچک و سپری شده مفاهیم این جریان، هر چند نقد آن، محبوس شویم. در گریز از این حصار، کوشش می‌شود تا دامنه مباحث از برخی جهات محدود و از جهات دیگر بسط یابد. به طور مثال، تلاش می‌شود تا دو موضوع اصلی این بخش از بحث، یعنی مشی سیاسی و مبانی نظری اقتصادی این جریان به صورت موازی مورد بررسی قرار گیرد. این امر از خصلت کسل‌کننده این بخش می‌کاهد. بعلاوه بجای بررسی دامنه‌دار و اغنایی مفاهیم تئوریک عناصر فکری این جریان در دوره‌های متعدد، بر خطوط اصلی و امتداد تاریخی آن تأکید می‌گردد. از سوی دیگر، بنا بر خصلت این بحث و اشتراکات فکری طیف‌های سیاسی چپ ایران، دامنه آن در چند مورد به ناگزیر بسط می‌یابد. این‌ها از کسل‌کنندگی بحث می‌کاهد، اما در عین حال از غنای تئوریک و انسجام آن نیز.

«کمونیسم کارگری»

برخلاف دیگر جریان‌های چپ ایران، حزب کمونیست کارگری توانسته است در طی موجودیت بیست ساله خود ادبیات سیاسی و شکل‌بندی گفتاری خویش را خلق کند. این شکل‌بندی گفتاری در ترمینولوژی این جریان بنام «کمونیسم کارگری» معرفی می‌گردد. تقلای حزب این بوده است تا عبارت «کمونیسم کارگری» را به سان یک ایدئولوژی، یک نظام عقیدتی جامع، حداقل در میان هواداران این حزب، ساخت و پرداخت کند. کمترین سخن اینکه امروز ما با نظام گفتاری نسبتاً شناخته شده‌ای روبرو هستیم. رهبری این حزب اما مسئله را بدینگونه تعریف می‌کند. در نزد اینان

مسئله طور دیگری است. سخن از یک جریان فکری کمونیستی-کارگری در میان است. این ادعا تا سرحد ایجاد بین‌الملل کمونیستی نیز رسیده است.

کمونیسم البته مفهومی است که با پذیرش فرض نفی طبقات و از جمله نفی طبقه کارگر به مثابه کارگر قابل فهم است. بنظر می‌آید که کشف کمونیسم‌های بورژوازیی آنچنان سریع صورت گرفته است که مجال گزینش عنوان مناسب تر برای اعلام هویت این اعتقاد جدید نبوده است.

در بخش پیشین این مبحث دیدیم که افراد و نوشته‌های مستعفیون حزب بر سر یک نکته اتفاق نظر داشتند. این نکته عبارت بود از «گذشته مارکسیستی» این جریان. گذشته‌ای که گویا رهبری حزب از آن برش کرده است. می‌توانیم در این بحث وجهی از این ادعا را جدی تلقی نمائیم. یعنی بپذیریم که با سیستم نظری منسجم یک جریان تاریخی روبرو هستیم. سیستمی که خود را کمونیستی-کارگری می‌نامد. سوال اینست که این سیستم نظری بر کدامین بنیادها استوار است؟ جایگاه تاریخی «کمونیسم کارگری» چیست؟

بگذارید این سوال را بگونه دیگری طرح کنیم. توده‌ایسم، فدائیسیم و مائویسم اشکالی از تظاهر جنبش چپ در ایران هستند. هر یک از این جریان‌ها هم بلحاظ نظری و هم از لحاظ پایگاه طبقاتی-اجتماعی این جنبش‌ها قابل تحقیق و توضیح هستند. منشاء و نقطه ظهور این جریان‌های فکری، همانند هر جریان فکری و تاریخی جهان سرمایه‌داری ریشه در تحولات تاریخی شناخته شده‌ای دارد.

پیدایش حزب توده را می‌توان از مقطع عروج استالینیسیم در بعد از پیروزی دمکرات‌ها بر فاشیست‌ها در جنگ جهانی دوم و سپس دنیای جنگ سرد دنبال نمود.

مائویسم محصول بحران و جدال احزاب چپ چین و شوروی سابق بود. جنبش فدایی در تقاطع این بحران و عروج کاستروئیسم از یک سو و نقش جنبش‌های ملی و استقلال طلب در کشمکش قطب‌های دنیای جنگ سرد از سوی دیگر، به صحنه آمد. این جریان‌های فکری همانند طبقات و اقشاری که بدان‌ها مادیت بخشیده‌اند، هویتی جهانی داشته‌اند. این وجه مشخصه جریان‌های فکری و تاریخی در عصر سرمایه‌داری است. و بدیهی است که هر یک از آن‌ها ویژگی‌های تاریخی و ملی خود را نیز دارند.

در ایدئولوژی فدایی می‌توان رد پای جبهه ملی و برش دانشجویان رادیکال ملی‌گرا از آنرا، به وضوح مشاهده کرد. علاوه بر آن شهادت طلبی مذهب شیعه (اثبات حقانیت از طریق خون و مظلومیت، که امام حسین مظهر آن است) از سویی، و قهرمان‌گرایی و شکست‌ناپذیری اساطیر کهن ایرانی (که رستم سنبلیله آن است) از سوی دیگر، در ایدئولوژی فدایی به‌طورموجزی جمع شده است. کمونیسم کارگری اما خود را منتسب به هیچیک از این سنت‌ها نمی‌کند. و حتی نه به تروتسکیسم و انواع مارکسیسم‌های اروپایی. در رابطه با تعریفی که این حزب از حرکت تاکتونی خودمی‌دهد ما با اظهار نظرهای غیر مسئولانه و با نوعی پیشینه‌سازی و تاریخ‌نویسی استالینی روبرو هستیم. به سوال طرح شده باز گردیم. کمونیسم کارگری چه جایگاه تاریخی برای خود قائل است؟ رابطه آن با انواع کمونیسم چینی، روسی، آلبانیایی یا انواع مارکسیسم اروپایی چیست؟

«کمونیسم کارگری»، یک چیستان سیاسی

بگذارید نقطه عزیمت را، توصیف هویت این جریان در اسناد پایه‌ای آن قرار دهیم:
«... اما شوروی تنها منبع شکل‌گیری کمونیسم بورژوازیی در این قرن نبود. در اروپای غربی شاخه‌هایی از کمونیسم غیر کارگری ظهور کردند... که از زوایای دمکراتیک ناسیونالیستی و اومانیستی و مدرنیستی به نقد

تجربه شوروی پرداختند و از این بلوک دور شدند. مارکسیسم غربی، اروتکومونیزم، چپ نو و شاخه‌های تروتسکیسم از جریان‌های شاخص کمونیزم غیر کارگری در اروپای غربی بودند. در کشورهای عقب مانده و مستعمرات سابق ناسیونالیسم و تمایلات ضد استعماری بورژوازی و بعضاً جنبش‌های ارضی دهقانی به مبنای نوع جدیدی از کمونیزم «جهان سومی» تبدیل شدند. استقلال اقتصادی، صنعتی شدن و توسعه اقتصاد ملی بر مبنای یک مدل دولتی و برنامه ریزی شده، خروج از سلطه سیاسی علنی قدرت‌های امپریالیستی و گاه حتی احیای سنت‌ها و میراث فرهنگی کهنه محلی در تقابل با مدرنیسم و فرهنگ غربی، محتوای این نوع کمونیزم را تشکیل می‌داد. نمونه برجسته کمونیزم جهان سومی مائوئیسم و کمونیزم چینی بود.» (یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری ایران)

بنابراین «کمونیزم کارگری» خود را از انواع کمونیزم‌های موجود تاکنونی متمایز می‌سازد. کمونیزم این حزب از نوع استالینی آن نمی‌تواند باشد. چرا که آنرا منبع الهام شکل‌گیری کمونیزم بورژوازی می‌داند. از انواع کمونیزم‌های جهان سومی نیز نمی‌تواند باشد. چرا که آن‌ها بیانگر نوعی استقلال‌طلبی اقتصادی بر مبنای یک مدل دولتی هستند. به همین سبب هیچ‌سختی میان کمونیزم کارگری این حزب و انواع مارکسیسم‌های اروپایی نباید در بین باشد. چرا که آن‌ها بر اساس «نقدهای دمکراتیک و اومانیزمی» از شوروی فاصله گرفتند.

خواننده این سطور در برنامه یک حزب سیاسی، سراسیمه بسوی متون پایه‌ای آن خواهد شتافت. در آن متون است که می‌توان مشخصات سیاسی ایدئولوژیک و تاریخی «کمونیزم کارگری» را شناخت و تفاوت فاصله‌گیری حککا از شوروی را با «نقدهای دمکراتیک و اومانیزمی» دریافت. در آن متون است که می‌توان به مباحث اثباتی کمونیزم کارگری در کنار نهادن، حداقل دو مارکسیسم نیرومند اروپایی، یعنی مارکسیسم انسانگرا (مکتب فرانکفورت) و مارکسیسم ساختارگرا، دست یافت. با مرور متون نظری این حزب است که می‌باید وجوه اساسی «کمونیزم کارگری» یا «مارکسیسم انقلابی» را از کمونیزم نوع چینی و الگوهای فکری استقلال طلب پیرامونی تمیز داد. حال به سراغ ادبیات و متون پایه‌ای این حزب می‌رویم. فرض را بر این می‌گذاریم که پنهانکاری ایدئولوژیک احزاب چپ ایران را پشت سر نهاده‌ایم و حککا اسناد و متون خود را از ابتدای حرکتش تا کنون، بویژه منابع مربوط به دوره‌های بحرانی تاریخ ایران را، در اختیار ما نهاده است. از پرواز «تاریخی امام خمینی» تا شکست قطعی جنبش انقلابی ۵۷، از جدال جناح‌های حاکمیت تا جنگ، از اولین منابع مربوط به اعلام مواضع تا آخرین تغییراتی که بالطبع می‌بایست در تاریخ بیست ساله آن صورت گرفته باشد، همه و همه را در اختیار عموم و از جمله ما قرار داده است. در عین حال فرض کنیم که بر اثر شکست‌های تاریخی عظیمی که بر جنبش ما آمده به مارکس و درس‌های تجربه تاریخی ۱۵۰ ساله جنبش کارگری مراجعه می‌کنیم و همه مارکسیسم‌های یاد شده در اشکال ایدئولوژیک آنرا پس از دورانی پر زحمت بدور می‌افکنیم. با چنین فرضیاتی آغاز به مطالعه متون حککا می‌کنیم.

هیچ چیزی که حاکی از یک کار تحقیقی مسئولانه در باره کمونیزم چینی باشد می‌یابیم. با انبانی از شعار و موضع در باره همه چیز روبرو نمی‌شویم اما جز چند بحث سرپایی در باره مسئله شوروی می‌یابیم. جلوتر خواهیم دید که همان مباحثات نیز جز به درد مدرس‌های حزبی مستقر در روستاهای کردستان و البته در دفاع از استالینیزم در پوششی جدید به کار دیگری نمی‌آیند. هیچ‌سندی از چگونگی نقد این حزب از استالینیزم و عیضاً مائوئیسم در دست نیست. هیچ تلاشی نه فقط در نقد، حتی در شناساندن انواع مارکسیسم‌های اروپایی به دیگران و حتی اعضای حزبی به چشم می‌خورد. به وارونه، برخی مباحث که به شیوه خاصی ارائه گشته‌اند، مثلاً به صورت مصاحبه، حکایت از اوج لاپالیگری تئوریک در این حزب و سطح نازل آگاهی بدنه آن دارد. و البته برای اینکه نگفته باشیم سرقت‌های

سیستماتیک ادبی و تئوریک از مکاتب و تئوری‌های مد روز در هر مقطع معین توسط رهبری. جان کلام آنکه «کمونیسم کارگری» برای یک ناظر جویای حقیقت مبدل به یک چیستان سیاسی می‌گردد. برای حل این چیستان سیاسی به کار کسل‌کننده کنکاش در ادبیات این جریان ادامه می‌دهیم. نتایج اما تکان‌دهنده است.

مشخصه جریان‌های فکری تاریخی

پیدایش یک جریان فکری تاریخی، چه در صفوف نیروهای بالنده اجتماعی وجه در میان نیروهای رو به زوال، منوط به شرایط و الزامات تاریخی معینی است. با نگاهی گذرا به تاریخ تکامل نظری و سیاسی هر یک از جریان‌های سیاسی تاریخی این حقیقت در برابر ما رخ می‌نماید. به سوسیال‌دمکراسی نگاه کنیم. انشعاب سوسیال‌دمکراسی اروپا به عنوان جریان مدافع آشتی طبقاتی در بین‌الملل دوم را می‌بینیم. تکامل این جریان در مقطع جنگ جهانی اول و بلاخره شکوفایی آن در دولت رفاه که در سایه کشتار و ویرانی عظیم جنگ صورت گرفت را بروشنی می‌توان دنبال کرد. سوسیال‌دمکراسی به یک نیاز حیاتی دوره‌ای از تاریخ سیستم سرمایه‌داری پاسخ داده است. به عنوان الگوی آشتی طبقاتی و ابزار مهار طبقه کارگر در یک دوران تاریخی ایفای نقش کرده است. بدون ظهور اقتصاد کینزی، بدون بسط گام به گام مدل تامین اجتماعی انگلیسی تا سر حد مدل رفاه میدنری سوئد (۵)، بدون حضور قدرتمند ایدئولوژیک سوسیال‌دمکراسی در عرصه‌های مختلف نظری، فلسفی و هنری که نشان از جایگاه طبقاتی مسلط آن دارد، بدون این مشخصات سیاسی اجتماعی و تاریخی می‌توان سخنی از سوسیال‌دمکراسی راند. اگر به این امر توجه کنیم که اولین نوع سیستم تامین اجتماعی در زمان دولت بیسمارک و از هراس تکرار تجربه کمون پاریس شکل گرفت، آنگاه تاریخی بودن دولت رفاه و به تبع آن زمینه‌های ظهور سوسیال‌دمکراسی معنای روشنتری می‌یابد. به جناح چپ و جریان‌های مختلف آن نگاه کنید. مائوئیسم و استالینسم و دیگر گرایش‌هایی که نقش تاریخی داشته‌اند، خود نیز دارای تاریخی هستند. نه فقط در هیبت یک جریان وسیع حکومتی یا توده‌ای، بلکه به صورتی که حضور و استمرار تاریخی آن‌ها با کشمکش گروه‌های ناهمگون اجتماعی قابل توضیح است. این جریان‌ها در گستره وسیعی از کره خاکی، تاریخ شکست دومین نبرد تاریخی طبقه کارگر برای براندازی سیستم مزدی و در نتیجه بر آمدن الگویی از اقتصاد برنامه ریزی شده را باز گو می‌کنند.

می‌توان به عنوان مثال به تروتسکیسم اشاره کرد. جریانی که در تاریخ یک انقلاب مشخص کارگری، خود را به صورت پدیده متضاد استالینسم می‌نمایاند. این یک جریان تاریخی است. شما حتی در مطالعه تاریخ هنر و ادبیات حضور آنرا، در مثلاً سوررئالیسم (۶) می‌بینید. به این سو بیاییم. به جنبش کارگری نگاه کنیم. انواع اتوپی‌های «سوسیالیسم تخیلی» به موازات پیدایش جامعه صنعتی شکل می‌گیرند. در میان آن‌ها ایده‌های متفاوتی (۷) را می‌توان مشاهده کرد. ایده رفرف و بهبود تدریجی ائوون که می‌کوشد تا به کمک افراد دارا سوسیالیسم خود را برقرار کند و ایده دگرگونی انقلابی، که با کامپانلا و کتابش «خورشیدشهر» (۸) شکل می‌گیرد و در نزد ویلیام موریس (۹) به اوج خود می‌رسد. در مرحله بعد، از اتحادیه کمونیست‌ها تا بین‌الملل اول، بین‌الملل دوم و جناح چپ آن، بین‌الملل سوم و سپس تا شکست کمینترن و شکل‌گیری جناح چپ بین‌الملل کمونیست، شاهد پیوستگی نظری و سیاسی-تاریخی هستیم که هر یک موضوع یک مطالعه غنی است. این پیوستگی تاریخی، تجلی حرکت جنبش کارگری است (۱۰). حاصل شکست‌ها و پیروزی‌های این طبقه است. انواع مارکسیسم‌ها نیز یا بیانگر تسلیم تدریجی پرولتاریا بدلیل شکست انقلاب جهانی آن است، مانند پروسه نضج جنبش تروتسکیستی. و یا اینکه همانند مارکسیسم انسانگرا و چپ نو به صورت جبهه‌هایی رقابتی با مارکسیسم انقلابی و به منظور استرلیزه نمودن آن

گشوده‌اند. ویا اینکه در نقش ایدئولوژی رسمی جناح‌های چپ سرمایه و هم‌چون مجرای نجات این نظم درهنگام بحران‌ها ظاهر شده‌اند. استالینسم و مائوئیسم دو نمونه کلاسیک این اخری در پیشروی الگوی سرمایه‌داری دولتی هستند. پیدایش و تکامل این جریان‌های فکری از قانونمندی‌های معینی در عرصه تکامل ایده‌های بشری پیروی می‌کنند. این قانونمندی، بر خلاف آموزش‌های انستیتو مسکو تابع فورمول‌های ساده شده «ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک» نیستند. انعکاس خطی و بلاواسطه وقایع اقتصادی نیز نیستند، مگر در یک چشم‌انداز تاریخی. آنارشیزم که در انترناسیونال اول ابراز وجود کرد تا به امروز همواره سیر تکاملی خود را طی کرده است. پس نیازی به تعریف ایده‌های سیستماتیک با ساختارهای اقتدارگرایانه نیست. آنارشیزم ضمن حفظ ایده ضد اقتدار خود، امروزه یکی از قوی‌ترین سیستم‌های نظری است (۱۱). مسئله بر سر نقش و جایگاه تاریخی این سیستم‌های نظری است (۱۲). سیستم‌هایی که به صورت یک نگرش جامع، و نه الزاماً ایدئولوژیک، با بازتولید دائمی خود تا سر حد بیان خواست‌ها و نیازهای اقشار و طبقات جامعه در عرصه‌های مختلف، موجودیت مادی آنان را ایده آلیزه، یا تئوریزه می‌کنند. ظهور چنین جریاناتی به صورت نزول ناگهانی از آسمان بوقوع می‌پیوندد. برش‌های تاریخی این‌ها از جریان ماقبل از خودشان محصول چرخش‌های تحولات تاریخی بوده است. هر علاقه‌مند به مطالعه هویت تاریخی این جریان‌ها و کارکرد سیاسی - اجتماعی آن‌ها، می‌تواند به سراغ آن وقایع و برش‌ها و همچنین استمرار آن خط معین در اشکال قدیمی‌تر برود.

مکان «کمونیسم کارگری»

حال بیابید با این تصویر از جایگاه تاریخی جریان‌های فکری به سراغ مشخصات و وجوه تاریخی «کمونیسم کارگری» برویم. آیا کمونیسم کارگری با حیات این جریان شکل گرفته است؟ پاسخ را می‌توان در ادبیات این جریان یافت. بنابر این ادبیات در ابتدا مارکسیسم انقلابی شکل می‌گیرد. سپس و در واکنش به بحران حزب کمونیست ایران «کانون کمونیسم کارگری» ساخته می‌شود. جلوتر مضمون فکری و سیاسی این رخدادها را بررسی خواهیم کرد. در اینجا صحبت از چیز دیگری است. می‌خواهیم از نظرگاهی تاریخی به پیدایش این «کمونیسم کارگری» نگاه کنیم. اگر با آغاز حیات سهند و در تکامل آن شکل گرفته است، پس چگونه می‌توانیم موجودیت تاریخی طبقه کارگر در پیش از حیات این جریان را توضیح دهیم؟ چرا و چگونه در بحبوحه پیشروی «مارکسیسم‌های بورژوازی» در سطح جامعه، ناگهان این «کمونیسم کارگری» ظهور می‌کند؟ در نقد و برش از کدام جریان‌های تاریخی عصر حاضر نطفه‌ها و مبانی نظری «کمونیسم کارگری» شکل می‌گیرد؟ پاسخ متون پایه‌ای «مارکسیسم انقلابی» اینست: در نقد پوپولیسم رزمندگان آزادی طبقه کارگر و اتحاد مبارزه در راه ارمان طبقه کارگر. لطفاً نخوانید!؟

یاسخ ما اینست که «نقش تاریخی» گروه‌های مزبور و ظهور «مارکسیسم انقلابی عصر ما» در نقد آن‌ها تنها می‌تواند در میان «مباحثات درونی کادرهای حزب کمونیست کارگری» جدی تلقی شود. بساط خودتان را جمع کنید. اما در این بحث می‌خواهیم همان پاسخ را هم جدی بگیریم و با متانت آن متون را پیش روی مان قرار دهیم. اگر بیه جزوه «سه منبع و سه جز سوسیالیسم خلقی ایران» نظری بیان‌دازید، در آن انشای سیاسی سبک همه چیز می‌یابید جز بحثی در باره جریان‌های تاریخی که اجزاء اساسی عناصر چپ ایران را تشکیل می‌داده‌اند (۱۳). تنها منابع قابل مطالعه در حیات دوساله اولیه این جریان، از قضا همان منابعی هستند که خود اسنادی از تحولات کمونیسم چینی و پروسه «لنینی» شدن مائوئیسم نوع ایرانی بشمار می‌آیند. اسنادی چون «نقش پرولتاریای ایران در انقلاب، (خطوط عمده)، و یا جزوات «اسطوره بورژوازی ملی و مترقی» و مباحثاتی که ادامه مضامین دو سند یاد

شده بودند. خلاصه کنیم:

مطالعه حیات سیاسی این جریان روشن می‌سازد که مجموعه دستگاه فکری این جریان در زهدان مائوئیسم شکل می‌گیرد. به صورت یک نوع «مارکسیسم جهان‌سومی استقلال طلب متکی به یک الگوی برنامه ریزی شده» نضج می‌یابد. بخشی از مائوئیست‌های جدید طیف موسوم به خط ۳ را از لحاظ نظری و تشکیلاتی سرو سامان می‌دهد. و در دوره بعدی حیات خود با اتکا به انواع مارکسیسم‌های بورژوایی و به ویژه استالینسم وارد میدان حزب‌سازی می‌شود. در تداوم تجربه ناگزیر بحران‌های دائمی به سوی چپ اروپایی روی می‌گرداند تا مواد مربوط به مسائل جنسی و مسئله ملی را در فرم جدید برنامه‌ای خود سرهم کند. و بالاخره از طریق امتزاج ایده‌های انواع «کمونیسم‌های بورژوایی» پوشش جدیدی به استالینسم سابق دهد. آنگاه که کالبد «کمونیسم کارگری» این حزب شکافته می‌شود، جز اجزاء دست دوم انواع مارکسیسم‌های بورژوایی هیچ چیزی بجای نمی‌ماند. این اجزاء در ابتدا به صورت قطعنامه‌ها و قرارها سرهم‌بندی می‌شوند. آنگاه «استادمونتاژکار» این قطعات سرهم‌بندی شده را در حزب و حتی در میان احزاب رقیب بغل‌دستی، و پیشاپیش آن محافل سابق خط ۳، که کارشان گیرهمین شیوه‌ها است جا می‌اندازد. و البته گهگاه با ادعای کشفیات و دستاوردهای تاریخی. برای اینکه این گفته‌ها در سطح ادعا و حکم باقی نماند، ضروری است تا به اجزاء نظری سهند و مشی سیاسی آن بپردازیم.

مبانی نظری و مشی سیاسی «سهند»

دو جنبش، دو پروبلماتیک

«... ماهم یکی از این محافل بودیم: زاده انقلاب و محروم از جایگاه معین در یک سازمان حزبی. بدیهی است که افرادی که سهند اولیه را تشکیل دادند کمونیست بودند و پیش از انقلاب نیز نظرات معینی داشتن. اما این تعیین کننده نیست. مسئله اساسی این است که آنچه سهند را به مثابه یک محفل متشکل شکل داد انقلاب بود. و آنچه این محفل کوچک را مشخص و متمایز می‌کرد نظراتی بود که آن جمع کوچک در قبال انقلاب داشت. این نظرات، یعنی نظراتی که مبنای موجودیت محفل مستقلی به نام سهند بود در جزوه انقلاب ایران و نقش پرولتاریا (خطوط عمده) منعکس است.» منصور حکمت، ۱۳۶۱، گزارش کمیته مرکزی اتحاد مبارزان کمونیست به کنگره اول، به سوی سوسیالیسم ۵ ص ۶

بنابر این مطلوب آن است که بحث را با نگاهی به جنبش انقلابی ۵۷ و مواضع سهند در قبال آن ادامه دهیم. ببینیم که پرولتاریا چه نقشی در «انقلاب» ایران داشت و با چه معضلاتی دست به گریبان بود. و باز هم ببینیم که جزوه سهند «نقش پرولتاریا در انقلاب ایران» چه نگرشی به این معضلات داشته است. کدام پروبلماتیک را در برابر پرولتاریا می‌نهاده است.

جنبش ضد سرمایه داری

کارگران نقش یکدستی در جنبش انقلابی ۵۷ نداشتند. زیرا دارای سازمان سیاسی خود نبودند. وقایع اساسی و مهم جنبش کارگری که نقش تعیین کننده‌ای در پیشروی جنبش انقلابی ۵۷ داشت را می‌توان در چند جمله خلاصه کرد. اولین و مهمترین گام طبقه کارگر تشکیل کمیته‌های اعتصاب بود. این کمیته‌ها از کارگران پیشرو و آگاه‌تر هرکارخانه

شکل گرفت. و بدیهی است که بودند، کارخانه‌هایی که، شاهد چنین حرکتی از جانب کارگران نبودند. این مسئله و ضعف‌های جنبش کارگری در آن مقطع می‌تواند موضوع یک بحث مستقل باشد. تشکیل کمیته‌های اعتصاب نشان از رودرویی نهادهای انقلابی کارگری با سندیکاهای کارگری دوران حاکمیت ایدئولوژیک طبقه مسلط داشت. این نهادها و سپس شوراهای کارگری به ابتکار کارگران شکل گرفت. شوراهای قبل از هر چیز نهادهایی ضد سرمایه‌داری بودند. مطالبات آنان، حتی آنگاه که دیکتاتوری سقوط کرده بود تداوم داشت. آنان در بخش زیادی از محل‌های کار کنترل صنایع را به دست گرفته بودند. تمامی کارخانجاتی که مالکان آن‌ها گریخته بودند به دست شوراهای اداره می‌شدند. شوراهای نه فقط به سقوط دیکتاتوری رضایت ندادند، بلکه خواستار خلع ید از طبقه سرمایه‌دار و اداره امور اقتصاد و سیاست به دست کارگران و مردم بودند. این حقایق را حتی همین امروز با نگاهی به روزنامه‌ها و اسناد بجای مانده از آندوره میتوان دریافت. شوراهای دست به تشکیل کمیته‌های متعدد برای اداره امور کارخانه، مانند مدیریت تولید، اداره امور استخدام و پرداخت دستمزد، زدند. کمیته‌های ارتباطات، تبلیغات، هماهنگی و استخدام از جمله این نهادهای کارگری بودند. شوراهای خواستار از میان برچیده شدن نیروهای مسلح و انحلال کامل دستگاه‌های سرکوب و امنیتی بودند. شوراهای کارگری نهادهایی ضد سرمایه‌داری بودند. این خصلت ضد سرمایه‌داری اما محدود به شوراهای نبود. تهاجم استثمارشوندگان خشمگین به بانک‌ها و دیگر مظاهر سرمایه‌داری در قیام بهمن ماه ۵۷ تجلی این خصلت ضد سرمایه‌داری جنبش انقلابی بود.

این جنبش و در پیشاپیش آن جنبش شورایی اما از مهمترین الزامات دست یابی به پیروزی محروم بودند. به نتیجه رسیدن جنبش ضد سرمایه‌داری، حتی به طور مقطعی و در یک کشور، مستلزم وجود سازمان سیاسی کارگران است. سازمانی که طبقه را متشکل نماید، اهداف آنرا فرموله کند، و مهمتر از همه راه پیروزی بر طبقه سرمایه‌دار را به مثابه یک طبقه جهانی نشان دهد. به عبارت دیگر پیروزی جنبش کارگری ایران می‌توانست با بزیر کشیدن طبقه مسلط در عرصه اقتصاد و سیاست سر آغاز جهانی شدن جنبش دگرگون‌ساز و تلاش برای پیشروی جنگ بین‌المللی علیه سرمایه‌داری جهانی باشد. همانطور که تجارب تاریخی طبقه نشان داده است انقلاب در یک کشور یا بسوی یک انقلاب جهانی سوق یافته و نظم موجود را در کلیت خود هدف قرار می‌دهد و یا اینکه همانند انقلاب اکتبر در نیمه راه متوقف شده و بواسطه محاصره سرمایه‌داری از پای درمی‌آید. اوضاع ایران ۵۷ اما از شرایط مورد بحث فاصله زیادی داشت. پرولتاریا نه در سطح ملی و نه در سطح جهانی از آمادگی برای سرنگونی سرمایه‌داری برخوردار نبود. در این باره می‌توان از موانع تاریخی متعددی نام برد. غیاب سنن کمونیستی و حضور جناح‌های چپ طبقه حاکم تحت نام کمونیسم، یکی از این موانع تاریخی بود. جایگاه چپ ایران در تحولات ۵۷ و ۵۸ یک نمونه تاریخی از نقش خرابکارانه چپ در جنبش کارگری است. راهی که چپ در جنبش مزبور پیمود، راهی دیگر بود. معضل چپ، چگونگی پیشروی جنبش ضد سرمایه‌داری کارگران نبود. در ادبیات سیاسی طیف باصطلاح رادیکال چپ از «ضعف‌ها و انحرافات» سخن بسیار رفته است. حرف ما اما این نیست. سخن بر سر ماهیت و جهت اصلی راه است. پروبلما تیک چپ، چیز دیگری بود.

جنبش "دمکراتیک - ضد امپریالیستی"

کلیه گرایش‌های چپ بر یک نکته توافق نظر داشتند: اینکه ایران سال ۵۷ دستخوش یک «انقلاب ضد امپریالیستی» نبود. اینکه «روحانیت مبارز و ضد امپریالیست» را باید از خطر سازش با «دشمن اصلی» رها کرد. اینکه کارگران و شوراهای کارگری باید پیش از ضد سرمایه‌داری بودن، ضد امپریالیست باشند. رهبری ساخته شده قدرت‌های

امپریالیستی به وسعت تمام امکانات و قدرت تبلیغاتی سرمایه‌داری جهانی به جلو صحنه رانده شد. پیام‌های «پیشوای عالیقدر و معظم شیعیان جهان آیت‌الله خمینی» دم به دم از رادیو بی بی سی قرائت می‌شد. شبکه‌های مساجد با پشتوانه بورژوازی آغاز به مهارجنش انقلابی کردند. (۱۴)

موج قدرتمندی برای مبدل نمودن نهادهای برآمده از حرکت انقلابی کارگران و مردم به «کمیت‌های امام» برخاست. تدارک همه چیز برای شکست، دیده شده بود. پرواز خمینی به ایران تجلی مادی این تدارک بود. اقبال میلیونی از این پرواز حکایت از پیروزی آلترناتیو جنگ سرد در مقابل خطرچپ (شوروی سابق) می‌کرد. خواست برابری طلبی گسترده در چنبره طاعون اسلام گرفتار آمد. بخشی قابل توجهی از شوراهای کارگری دست به مقاومت زدند. کنترل صنایع و خواست‌هایی چون انحلال نیروهای نظامی و اداری به اشکال مختلف در جنبش شورایی تداوم یافتند. حقیقت اما چیز دیگری بود. کارگران تنها بودند. خواست‌های ضد سرمایه‌داری در امواج هیاهوی کرکننده جناح‌های سرمایه‌گم گشت. چپ هم در این هیاهو صدایی داشت:

«... اگر درک شما از شریعت اسلام و نهضت اسلامی پیگیری در مبارزه ضد امپریالیستی و ضد استبدادی باشد، ما این درک شما را صمیمانه می‌ستاییم. زیرا این مبارزه و جانبازی به مثابه عالیترین آرمان و آرزوی هر شهید و رفیق فدایی همیشه و همیشه با پوست گوشت و خون او عجین بوده است.» از «نامه سرگشاده سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به آیت‌الله خمینی مبارز عالیقدر پیشوای بزرگ شیعیان جهان» مندرج در اعلامیه‌ها و بیانیه‌های سچفخا، ۱۳۵۷، ص ۱۴۳

سازمان فدائیان در تثبیت رهبری «روحانیت مبارز» نقش فعالی ایفا کرد. به بیان عام‌تر چپ در اولین مرحله شکست جنبش انقلابی پا به پای قطب اروپایی سرمایه‌داری جهانی حرکت کرد. جلوتر به سهم «مجاهدین مارکسیست» که سهند خود را هوادار آن می‌دانست خواهیم پرداخت. اما آن‌ها نه نیرویی بودند و نه مواضع «پیشروتری» از فدائیان داشتند. اتفاقاً این فدایی بود که در آن روزها دیگر گرایش‌های چپ را بدنبال می‌کشید. انشقاق و اختلاف‌ها در دوران بعد از قبضه شدن قدرت پدیدار شد. قبضه شدن قدرت اما قطعیت یافتن شکست بود. خزیدن جنبش انقلابی به زیر چتر روحانیت که با سازمان یافتن «پرواز تاریخی» عملی شد، مهمترین مرحله در این روند بود. «چپ رادیکال» که در آن مقطع با جنبش فدایی شناخته می‌شد موضع روشنی در این باره داشت و آنرا چنین توضیح می‌داد:

«معتقدیم موضعگیری ما نسبت به سایر نیروها و قبول آن‌ها به عنوان نیرویی مترقی مبتنی بر محتوای ضد امپریالیستی مواضع آن‌ها و نه بر اساس شکل بیان این مواضع است. تنها این اعتقاد است که ما را می‌دارد به همه نیروهای انقلابی و مبارز ارج نهیم.» از اعلامیه «با شرکت در اجتماع روز جمعه ۵۷.۱۲.۴ در دانشگاه تهران خواست زحمتکشان را تحکیم بخشیم» همان منبع ص ۲۲۲

به همین سبب نیز این سازمان در رابطه با «پرواز تاریخی»، بخوان کشانده شدن جنبش انقلابی به زیر رهبری امپریالیستی، اعلام کرد که:

«... ودیعه این بازگشت خون سرخ مردمی است که با آرمان ایرانی آزاد و دموکراتیک به استقبال گلوله‌های ارتش مزدور شاه شتافتند، این بازگشت تجلی اراده خلق‌های زحمتکش و قهرمان میهن ما است.» از اعلامیه «مردم ایران در آستانه یک پیروزی دیگر» بمناسبت بازگشت خمینی به ایران. (همان منبع)

ترتوسکیست‌ها نیز که مشغول سازمان دادن محافل متفرق خود بودند از پرواز تاریخی خمینی استقبال کردند. آنان در شماره دوم نشریه «چه باید کرد»، در مقاله‌ای تحت عنوان «چه کسانی از آمدن خمینی می‌هراسند» هر گونه مقاومت در مقابل پرواز تاریخی آیت‌الله خمینی را توطئه‌ای علیه انقلاب ایران نامیدند.

«مجاهدین مارکسیست» در آن مقطع درگیر بحران درونی سازمان خود بودند. بحرانی که با شبه کودتای استالینی تقی شهرام و پاکسازی عناصر مسلمان در سال ۵۳ آغاز شده بود. این بحران نه فقط بعدی تشکیلاتی، که بعدی ایدئولوژیک داشت. بیانیه تغییر مواضع گروه تقی شهرام حاکی از پذیرش ایدئولوژی «مارکسیست لنینیستی» و تلاش برای متکی ساختن مواضع جدید تحت نام کارگر و کمونیست داشت (۱۵). اما حقیقت امر اینست که سازمان پیکار حتی بعدها و درکنگره اول خود رژیم جمهوری اسلامی را متشکل از دو جناح (جناح روحانیت مترقی برهبری خمینی و جناح ارتجاعی و سازشکار لیبرالها) می دانست. به همین سبب نیز سیاست رادیکالیزه کردن حکومت در ابتدا از بالا و سپس از پایین را اتخاذ کرده بود (۱۶). اما با عیان شدن سرکوبگری حکومت جدید و پیوستن محافل دیگر به این سازمان، این سسیاست بتدریج به حاشیه رانده شد (۱۷). با این وجود موضع سازمان پیکار در قبال روحانیت در سال ۵۷ و بهار ۵۸ در اسناد درونی و بیرونی این سازمان بجای ماند. سیاست این سازمان در قبال جنبش شورایی، اگر بتوان بواقع سخن از یک سیاست راند، در نشریه «کارگر به پیش» عبارت بود از تشکیل شوراهای کارگری و رادیکالیزه کردن حاکمیت «از پایین». شوراهاى مورد نظر پیکار اما معجونی بود از سندیکا و «شورای مشورتی آیت الله طالقانی» و ارتباط چندانى با ابتکار عمل کارگران و ایجاد تشکل سیاسی که «کارگر به پیش» آنرا شورای لنینی می خواند نداشت. «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» به عنوان قدرتمندترین و رادیکالترین جریان طیف موسوم به «خط ۳» در سال ۵۸ و علیرغم سرکوب گسترده رژیم سرمایه داری دولتی برهبری خمینی و روحانیت، کماکان خمینی را مترقی و ضدامپریالیست قلمداد می کرد. همزمان با تاکتیک های آنارشیستی خود، در حال گدایی رفرم از خمینی بود. در نزد چپ و این سازمان استقرار جریان شبه عبدالناصری در ایران و تقویت سرمایه داری دولتی از طریق ملی شدن ها، اقدامات خلقی و رفرم محسوب می شدند:

«برای استقرار امنیت و تامین ثبات... لازم است تا رفرم هایی در زمینه های مختلف اقتصادی-اجتماعی و سیاسی به اجراء در آید و اندکی از بار بحران خرد کننده اقتصادی و فشارهای سیاسی از دوش زحمتکشان برداشته شود. آیت الله خمینی که بر اهمیت چنین رفرم هایی واقف است به اجراء در آمدن این رفرم ها را در جهت استقرار امنیت در سال های جاری کاملاً حیاتی می شمارد.

پیکار شماره ۴۸ ارگان سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

نکته اینست که همه جریان های چپ در ایران در عرصه نظری در قبال جناح اصلی جمهوری اسلامی، یعنی سرمایه داری دولتی و روحانیت به عنوان سازمانده آن، حرف مشترکی می زدند. اینکه روحانیت ضدامپریالیست است. اینکه ایران سال ۵۷ درگیر یک انقلاب دمکراتیک-ضد امپریالیستی بوده است. و در نتیجه، اینکه جنبش شورایی و ضد سرمایه داری می باید مسیر خود را با این حرکت ضد امپریالیستی انطباق دهد. پروبلماتیک «جناح رادیکال چپ» در جنبش ضد امپریالیستی عبارت بود از توضیح دیکتاتوری و تبیین انقلاب دمکراتیک که وظیفه رفع دیکتاتوری و برقراری دمکراسی را بعهده دارد. کارگران و استثمارشدگان، سازمانی برای فرموله کردن پلاتفرم خود نداشتند. اما پروبلماتیک آنان عبارت بود از چگونگی پیشروی جنبش ضد سرمایه داری و براندازی نظام مزدی. دو پروبلماتیک، متعلق به دو طبقه، نه بیش و نه کم. صورت مسئله اکنون نیز همین است. دمکراسی یا سوسیالیسم. سهند یکی از جلوداران و سخنگویان پروبلماتیک دوم بود. امروز هم حککا دارای همان نقش است. تفاوت تنها در شرایط و اشکال بیان آن است. اگر سوال این باشد که چرا چپ در شکست جنبش کارگری و تحکیم رهبری امپریالیستی دخیل بود. اگر بخواهیم به این سوال پاسخ دهیم، ناگزیر هستیم به مبانی نظری چپ رجوع کنیم. برای این کار سهند و متون پایه ای

آن مناسب ترین انتخاب است. مناسبترین است در صورتی که موضوع نقد، طیف موسوم به «چپ رادیکال» باشد. طیفی که با جمهوری اسلامی در قدرت، و نه با روحانیتی که رهبری «جنبش ضد امپریالیستی» را به دست گرفت، همواره مخالفت خود را حفظ کرد. برغم سرپوش نهادن بر ماهیت سرمایه داری دولتی، برغم جازدن خمینی و روحانیت در قدرت به عنوان خرده بورژوا، (۱۸) تن به همکاری با رژیم اسلامی نداد. این طیف اما به عبث می پندارد که گویا کارگران باید آن ها را به دلیل مخالفت با استبداد متوحش مذهبی به عنوان کمونیست برسمیت بشناسند. و جالب اینکه با همان پرولماتیک قدیمی در میدان ایستاده اند. در میدانی که از آن استشارشدگان نیست.

سهند، «انقلاب ایران و نقش پرولتاریا»

پیش تر اشارمختصری به پیدایش سهند داشتیم. دیدیم که این جریان به صورت محفلی از محافل هوادار بخش مارکسیست-لنینیست سازمان مجاهدین خلق (سازمان پیکار بعدی) پا به صحنه سیاست نهاد. و باز دیدیم که بیانیه «انقلاب ایران و نقش پرولتاریا، خطوط عمده» همراه با بیانیه آن سازمان منتشر گشت. این بیانیه اهمیت زیادی در نزد این جریان دارد. در اولین برنامه ای که «اتحاد مبارزان کمونیست» فرموله کرد آمده است که:

«در شرایطی که بخش های هر چه وسیعتری از جنبش کمونیستی می روند تا تازه موضع پرولتاری، استحکام مبنای، و حتی محسنات شکل عرضه نرهای جزوه خطوط عمده را «کشف» کنند و با سرعت تمام (چون پیکار تئوریک ۲) به اقتباس و حتی رونویسی از قطعات و بندهای مختلف آن بپردازند، ما، خود اعلام می کنیم که دو سال مبارزه بر اساس جزوه «خطوط عمده» امروز ما را به فراتر رفتن از آن و ارائه این برنامه ملزم و قادر ساخته است.»

برنامه اتحاد مبارزان کمونیست، فروردین ۱۳۶۰، ص ۲۳

تمام مسئله بر سر آن سنگری است که ا.م.ک. بعد از «دو سال مبارزه براساس جزوه خطوط عمده» از آن فراتر رفت. استحکام و مبنای تئوریک «خطوط عمده» دو سال دوام آورد. برنامه بعدی که خود را تنها نمونه برنامه کمونیستی معرفی کرد نیز البته در سنگر «مبارزان دلاور گرد» چندسالی دوام آورد. با نوسازی ریزش های بعد از بحران حکا، برنامه دیگری به میدان آمد. این آخری شنیدنی ترین بخش ماجرای «از سهند تا انستیتو پرسش» خواهد بود. در یک نکته اما باید تعمق کرد. سنگر کماکان همان سنگر است. و پرولماتیک نیز همان. پس بگذارید تا به پرچمی که سهند بر فراز اولین سنگر مستحکم خود در اهتزاز در آورده بود نگاهی بیافکنیم. بگذارید ببینیم که معضل «انقلاب و پرولتاریا» چیست. آنگاه که هویت آن سنگر و پرچم به اشکار آمد، آنگاه می توانیم از این سنگر با زبان صریحتری سخن گوئیم.

تاریخ انتشار این جزوه همزمان با تحولاتی بوده است که سخن آن در بالا رفت (۱۹). یعنی همزمان با جنبش کمیته های اعتصاب و شوراها کارگری. همزمان با اقدامات ضد سرمایه داری شوراها کارگری. و بالاخره همزمان با مادیت یافتن دو پرولماتیک در بین دو اپوزیسیون با ماهیتی متفاوت. جایگاه جزوه «خطوط عمده» در این میان چیست؟ حاوی چه پیامی به جنبش ضد سرمایه داری است؟ جنبشی که تجلی خودسازماندهی در زیر اوار عظیمی از بمباران تبلیغاتی برای تمکین آن به «رهبری ضد امپریالیستی» بود. دیدیم که فدایی و پیکار ازگردان های کوچک «پشت جبهه» جنبش ضد امپریالیستی بودند. بگذارید که در این بحث سخنی از مدافعین رسمی «کمونیسم های چینی و روسی» در بین نباشد. سهند در حال ایجاد سنگر تئوریک برای همان گردان های کوچک جنبش ضد امپریالیستی بود. در حال تئوری سازی برای ممانعت از بسیج ضد سرمایه داری کارگران بود. زیرا که بدیده سهند مبارزه ضد سرمایه داری

کارگران منوط به نفی کامل دیکتاتوری بود:

۱- نفی کامل دیکتاتوری حاکم در ایران و برقراری جمهوری دمکراتیک در جامعه ضرورت بسیج طبقه کارگر ایران برای انقلاب سوسیالیستی است... نفی کامل دیکتاتوری و برقراری دمکراسی مورد نیاز طبقه کارگر مستلزم نابودی سلطه امپریالیسم در ایران است.

جزوه خطوط عمده ص ۹

اما فرض کنیم کارگران معترض به استثمار سرمایه داری از «محسنات این تزه‌های مستحکم» برای مجاهدین مارکسیست و روحانیت مبارز آگاه گشته و سهند را مخاطب خود ساخته می‌پرسیدند:

مگر شما سخن از جامعه سرمایه داری نمی‌رانید، مگر این به معنای پذیرش رود رویی دو طبقه اصلی جامعه و لاجرم تقابل خواست‌های اصلی این طبقات نیست؟ چرا ضرورت مبارزه ضد سرمایه داری (مبارزه مستقیماً سوسیالیستی) را نفی می‌کنید؟ چرا در بحبوحه این نبرد تاریخی و نابرابر خاک بر چشم کارگران پرتاب می‌کنید؟ سهند اما اهل استدلال و تئوری است. این بار سخن بر سر غیر سرمایه داری بودن ایران نیست. مسئله بر سر «خطر فوری و جدی دشمن اصلی خلق‌های ایران، امریکا» نیز نیست. مسئله چیز دیگری است. آن هم عبارت از وجود «تزه‌هایی» که قرار است میل به سنگر پروبلماتیک دیکتاتوری و مرحله انقلاب گردد. پاسخ شما کارگران «ناآگاه» نیز در میان همین تزه‌ها است. بشنوید:

«... انقلاب کنونی ایران با وجود حاکمیت سرمایه، دقیقاً به اعتبار خصلت ضد امپریالیستی خود، انقلابی دمکراتیک است... باید تاکید کنیم که شعار برقراری جمهوری دمکراتیک خلق که با قاطع‌ترین و جامع‌ترین شکل شرایط لازم را برای حفظ و دفاع از دستاوردهای انقلاب را در بر می‌گیرد، شعار مرحله کنونی است.»

انقلاب ایران و نقش پرولتاریا (خطوط عمده) ص ۱۰

بدین ترتیب معضل «پرولتاریا در انقلاب ایران» نفی کامل دیکتاتوری و برقراری دمکراسی» است. پروبلماتیک همان است. جنبش نیز همان. منتها سنگر جدیدی در آن جبهه بنا می‌شود. حال جایگاه پرچم خطوط عمده نبرد سهند را دریافته، و به استحکام آن رسیده‌ایم. بحث اما ابداً بر سر شل یا سفت بودن این «تزه‌ها» نیست. چنین شیوه‌ای در نقد نظری تنگ نظرانه است. هیچ جنبش و جریانی در دفاع از اهداف خود، بیان سیستماتیک آن‌ها در عرصه جدال ایده‌ها و تئوری‌ها در می‌ماند. اگر چنین شود جریان و حامل دیگری در آن جنبش سر بلند می‌کند. برغم چرخش‌های مکرر و موسمی تاکنونی تئوری پرداز «کمونیسم کارگری» معضل اصلی و برنامه‌ای این جریان امروز نیز همچنان رفع دیکتاتوری و برقراری دمکراسی است. زمانی ترمینولوژی مائوئیستی «جمهوری دمکراتیک خلق» و یا رهبری انقلاب دمکراتیک با هژمونی حزب مارکسیست-لنینیستی استالینی مد بود. و زمان دیگری اهتزاز در آوردن پرچم مدرنیسم و حقوق مدنی. امروز اما مدل سرمایه داری دولتی از میدان بدر شده و هنگام تاخت و تاز نئولیبرالیسم است. در آن سوی دیگر، در ایران، جریان جدی تر دفاع از مدرنیسم و اصلاحات پرچم خود را بلند کرده است. اکنون پسامدرنیسم و جنگ رسانه‌ای در بورس است. در عرصه سیاست اما این جریان قابلیت آنچه را تاکنون کرده، داشته است. با درک الزامات روز راه مشخصی را پیموده است. در جذب و دفع ضرورت‌های محیط پیرامون خود برای حفظ «سنگر» فعال بوده است. در این معنا می‌توان صحبت از استحکام کرد. استحکام در گنج سازی محافل سیاسی که در جستجوی بدیلی کمونیستی بوده‌اند. استحکام در پیشبرد سیاست‌های ضد کارگری تحت عنوان کارگر.

نکته این است که ببینیم این حرکت چگونه طی شده است. مواضع و سیاست‌های مورد بحث از کدام مبانی نظری ریشه گرفته و چه جایگاه تاریخی داشته است.

با این نظرگاه به موضوع اصلی بحث باز می‌گردیم. چرا در شرایطی که مبارزه کارگران با امپریالیسم، مبارزه با استثمار امپریالیستی و آلترناتیو سیاسی آن بود، برای سهند و جنبشی که بدان تعلق داشت، این‌ها دو مبارزه تاریخی مجزا بشمار می‌آمدند. برای درک مواضع سیاسی سهند و پاسخ به این سوال باید به مباحث نظری این جریان پرداخت. مباحثی که بواقع توضیح و تبیین تئوریک جزوه خطوط عمده در دوره‌های بعد بودند.

مبانی نظری اقتصادی : سهند در زهدان مائوئیسم

نوعی از نظام، نوعی از انقلاب

جزوه «خطوط عمده» نفی دیکتاتوری و برقراری دموکراسی را پیش شرط انقلاب سوسیالیستی مورد نظرش می‌داند. چرا از نظر سهند «انقلاب کنونی ایران با وجود حاکمیت سرمایه، انقلابی دموکراتیک و ضد امپریالیستی است». پاسخ این سوال را باید در نگرش جزوه خطوط عمده به سیستم سرمایه‌داری جستجو کرد. نگرشی که سیستم سرمایه‌داری پیرامونی را به صورت دوگانه توضیح می‌دهد. برداشتی دوسویه از سرمایه‌داری دارد. یکی سرمایه‌داری به معنای «عام» کلمه که همانا سرمایه‌داری متروپل است. دیگری به معنای خاص آن که سرمایه‌داری پیرامونی یا بقول سهند «سرمایه‌داری نظام وابسته» است:

«... وجه تولیدحاکم در ایران به معنای عام سرمایه‌داری است و به معنای خاص سرمایه‌داری وابسته».

خطوط عمده ص ۱۰

پس باید دید این معنای خاص چیست و چگونه توضیح داده می‌شود.

«... به معنای خاص سودآوری سرمایه (تولید ارزش و ارزش اضافه) در ایران متکی و مطابق کارکرد نیازهای سرمایه انحصاری خارجی است... سطح متوسط نرخ سود سرمایه در کشور، نظر به شرایط شدید استثمار امپریالیستی طبقه کارگر بسیار بالاست و اقشار مختلف سرمایه در ایران به اعتبار سودآوری بالای حاصله از کارکرد نظام امپریالیستی در ایران به آن وابسته شده‌اند... به این ترتیب وابستگی سودآوری سرمایه در ایران به کارکرد امپریالیسم، اساس و... «خطوط عمده» ص ۸

بدین ترتیب این نوع از سرمایه‌داری «نظامی» است که سودآوری در آن نه تابع نیازهای «سرمایه داخلی» بل که در انطباق «نیازهای سرمایه خارجی انحصاری» است. به علاوه بخاطر «استثمار شدید امپریالیستی»، «سطح متوسط نرخ سود در کشور بسیار بالا» است. و همین نرخ بالای سودآوری موجب وابستگی اقشار سرمایه در ایران به کارکرد نظام امپریالیستی شده است. چیزی که بزعم سهند «اساس وابستگی» سرمایه‌داری ایران را تشکیل می‌دهد. ممکن است که برای خواننده این سطور سوالی پیش آید. آیا سهند در پی کشف نوع جدیدی از سرمایه‌داری است؟ آیا «نظام سرمایه‌داری وابسته» موردنظر سهند تابع مکانیسم و قانونمندی متفاوتی با سرمایه‌داری «به معنای عام کلمه» است؟ پاسخ این سئوالات مثبت است. بدیده معتقدین به تئوری «نظام سرمایه‌داری وابسته» این نظام دارای قانونمندی خاص خود است. بخش قابل توجهی از تاریخ نظرات و ایده‌های مائوئیسم ایرانی اختصاص به تلاش جهت کشف همین «قانونمندی خاص نظام سرمایه‌داری» یافته است. نیروهای موسوم به خط ۳ در سال‌های بعد از قیام ۵۷ و سهند نقش معینی در این میان بعهده داشتند. نکته اساسی این است که کلیه مباحث اقتصادی «اتحاد مبارزان کمونیست»

معطوف به کشف و توضیح قانونمندی‌های سرمایه‌داری تحت سلطه به مثابه «یک نظام» بوده است. در جزوه «اسطوره...» با وضوح کاملی به این مسئله اشاره شده است:

«... درک شرایط اجتماعی اقتصادی و سیاسی حاکمیت رابطه سرمایه (که فرمول C - V - S بیان فشرده آنست) بر تولید اجتماعی در کشور تحت سلطه امپریالیسم، نقطه آغاز تحلیل قانونمندی حرکت سرمایه‌داری وابسته است. به این ترتیب بیش از آنکه اشکال کنکرت وابستگی توضیح داده شود می‌باید وابستگی پروسه تولید ارزش اضافه در بازار داخلی کشور تحت سلطه به شرایط امپریالیستی تولید در این بازار و نیز در بازار جهانی، دریافته شود.» اسطوره... ۲ ص ۳۹ - ۴۰

قوانین «نظام وابسته»

در نوشته «نظری به تئوری مارکسیستی بحران» شاهد کامل شدن تزه‌های جزوه خطوط عمده هستیم. در آنجا سرمایه‌داری وابسته» برآستی مبدل به یک «نظام» متمایز از سرمایه‌داری به معنای عام کلمه» می‌گردد. حال دیگر تفاسیر مشخصی از مفاهیم پایه‌ای اقتصاد وابسته بعمل می‌آید. مباحث «تئوری مارکسیستی بحران» بر یک ایده مفروض، استوار می‌شود. بنا بر این ایده، سرمایه‌داری انحصاری جهانی با صدور سرمایه به کشور تحت سلطه با استفاده از نیروی کار ارزان و نرخ استثمار بالا، سرمایه متغیر (V) را کاهش می‌دهد و ارزش اضافی (S) را افزایش داده و از این راه دست به استخراج «فوق سود امپریالیستی» می‌زند. ایده‌های محققین چپ دستگاه آموزشی حاکم، چون سمیرامین با تئوری امپریالیسم لنین در هم می‌آمیزد. این تلاشی است در امتداد مکاتب اقتصادی مد روز. نتیجه آن ابداع مفاهیم من درآوردی اقتصادی تحت الفاظ شبه مارکسیستی است. مقولاتی مانند نرخ میانگین سود و سود اضافه، اجاره تفاضلی، مضامینی آشکارا مغایر با آنچه مارکس در سرمایه ارائه داده کسب می‌کنند. تفاوت میان درآمدهای دولتی و صدور سرمایه مخدوش می‌شود و ده‌ها جعل و تحریف دیگر که هر یک نیازمند یک بررسی مستقل می‌باشد. (۲۰)

مسئله صدور سرمایه که توسط لنین در آستانه جنگ جهانی اول یکی از مشخصات امپریالیسم نامیده شده بود مبدل به «محور اصلی و اساسی» تئوری امپریالیسم لنین می‌شود. در سایه سپری از مفاهیم مغشوش و عمیقاً غیر مارکسیستی مشخصات و قانونمندی سرمایه‌داری دلخواه مدافعین «انقلاب دمکراتیک خلق» پدیدار می‌گردد:

«... تولید فوق سود امپریالیستی از طریق صدور سرمایه، این است محور اساسی تئوری امپریالیسم لنین... سرمایه‌داری وابسته نظامی است که اولاً سرمایه‌داری در آن مستقر شده است و ثانیاً بازار داخلی آن در خدمت تولید مافوق سود امپریالیستی است...»

تولید فوق سود امپریالیستی در یک کشور سرمایه‌داری به این معناست که شرایط لازم برای تولید فوق سود (که نیروی کار ارزان و نرخ بالای استثمار بالا ارکان اصلی آن هستند) می‌باید در هر حلقه باز تولید کل سرمایه اجتماعی از نو به وجود آید، باز تولید شوند. به عبارت دیگر بحث برسر ارزان بودن از پیش نیروی کار در این کشورها نیست بلکه برسر ارزان نگاه داشتن آن است و باز برسر بالا بودن نرخ استثمار نیست، بلکه بر سر بالا نگاه داشتن آن است.»

«نظری به تئوری مارکسیستی بحران و استنتاجاتی در مورد سرمایه‌داری وابسته، ضمیمه دورنمای فلاکت و اعتلای نوین انقلاب (سهند) اتحاد مبارزان کمونیست، ص ۲۱ و ۲۵

احکام نظری بی پایه

بگذارید تا احکام نظری مستتر در جملات فوق را یک بار مرور کنیم.
اول- تولید فوق سود امپریالیستی از طریق صدور سرمایه محور اساسی تئوری امپریالیسم لنین است. چنین حکمی صحت ندارد.

نگاهی به بحث لنین در سرمایه داری به مشابه آخرین مرحله سرمایه داری نشان می دهد که وی سخن از «وجه و مشخصات» می راند. صدور سرمایه بدیده لنین یکی از این مشخصات است. لنین از طریق تحقیقات خود وارائه نتایج آن این استنتاج را بعمل آورده بود. به علاوه هیچ دلیلی نیز وجود ندارد تا امروز نیز بر این باور باشیم که سمت و سوی این صدور سرمایه اکنون نیز به کشور پیرامونی یا بقول سهند، کشور تحت سلطه، باشد. بلکه عکس آن صادق است. یعنی بعداز جنگ جهانی دوم و با نقش گرهی که دوران بازسازی ویرانی های اروپا از طریق کمک های مارشال ایفا کرد (۲۱) و دوران پس از آن، این سرمایه داری متروپل بوده که عرصه صدور سرمایه بوده است. کشورهای پیرامونی نقش ثانوی ایفا کرده اند. بنظر نمی رسد که حککای امروز مایل به دفاع از مبانی نظری اقتصادی «مارکسیسم انقلابی» خود باشد. ساده لوحان معتقد به اسطوره «کمونیسم کارگری» می توانند با مراجعه به مجلات و منابع اقتصادی دم دست خود به مقایسه تفاوت حجم سرمایه صادر شده به کشورهای صنعتی با کشورهای پیرامونی بپردازند. (۲۲)

دوم- گفته شده که ارکان تولید فوق سود امپریالیستی، نیروی کار ارزان و نرخ بالای استثمار هستند. این حقیقت دارد که بهای نیروی کار در کشور پیرامونی در قیاس با کشور متروپل ارزان تر است. اما این اساساً بدین معنا نیست که نرخ استثمار در کشور پیرامونی بالاتر از کشور متروپل است. نرخ استثمار، یعنی نسبت ارزش اضافی (S) به سرمایه متغیر (V) نسبتی است که مارکس مقیاس یگانه ای را برای محاسبه آن بکار می برد. این مقیاس در نزد مارکس زمان کار متوسط اجتماعی است. نرخ استثمار در این معنا یعنی نسبت کار اضافی به طول زمان کار لازم. با عزیزمت از این نظرگاه، کاملاً روشن است که نرخ استثمار در کشورهای متروپل بالاتر از نرخ استثمار در کشور پیرامونی است. دلیل آن نیز عبارت است از سطح بارآوری بالا، تکنولوژی پیشرفته تر که امکان کاهش زمان کار لازم را مدام فراهم می سازد و بالاخره مهارت بالاتر کارگر کشور متروپل. پس یکی از ارکان مورد نظر ا.م.ک. وجود خارجی ندارد. اما رکن دیگر چه.

سوم- حکم دیگر: بدیده مارکس نیروی کار کالایی است همانند کالای های دیگر. تفاوت آن در زنده بودن و ارزش آفرین بودن این کالا است. به عبارت دیگر تفات میان ارزش مصرف و ارزش مبادله نیروی کار است که منشاء ارزش اضافه است. بهای این کالا اما تابع قانونمندی های اقتصادی و عوامل دیگر، همچون سطح مبارزه طبقاتی و... است. در دراز مدت اما همانا قوانین اقتصاد سرمایه داری هستند که سطح عمومی قیمت آنرا تعیین می نمایند. آنجا که سرمایه داری قادر نباشد سطح دستمزد را از طریق کاهش طول زمان کار لازم پایین آورد، به شیوه افزایش مطلق آن متوسل می شود. یعنی طولانی کردن زمان کار، افزایش شدت کار، سرکوب عریبان تر و غیره. این مسئله را به طور عام می توان همچون تناقض درونی سرمایه داری و رودرویی طبقات به مشابه نتیجه این تناقضات توضیح داد. در نزد سهند اما این واقعیت واژگونه می شود: «مسئله بر سر ارزان نگاه داشتن نیروی کار است نه ارزان بودن». این همه تئوری سازی و مهمل بافی سهند اما تنها و تنها یک دلیل دارد. آن هم عبارت است از ابداع یک توضیح تئوریک برای دیکتاتوری. سهند می خواهد در تئوری بحران خود یکی از ترهای جزوه خطوط عمده را جا بیاندازد:

«... دیکتاتوری شرایط عام تشدید استثمار را برای همه اقشار سرمایه فراهم می سازد...» خطوط عمده ص

۱۰

و البته این تز متعلق به دوران هواداری سهند از مجاهدین مارکسیست است. به همراه بیانیه بخش مارکسیست-لنینیست سازمان مجاهدین و جهت اثبات انطباق مواضع سهند با آن جریان منتشر شد.

نوعی از انقلاب

و این همه، در دنیای واقعی، در جدال بین کارگران و سرمایه داران، حامل پیام روشنی بود. اینکه مصائب و مشقات کارگران نه سرمایه داری، نه سازمان اجتماعی کار نظم موجود، بل که محصول نحوه اعمال حاکمیت طبقه حاکم، یعنی دیکتاتوری است. اینکه هنوز نویت و مرحله هدف قرار دادن تولید و استثمار سرمایه داری فرا نرسیده است. مرحله دمکراتیک است. انقلاب دمکراتیک و ضدامپریالیستی باید به انجام برسد، حتی اگر سیستم حاکم، سرمایه داری است و نیروی اصلی انقلاب طبقه کارگر باشد. در تئوری «نظام سرمایه داری وابسته» اتحاد مبارزان کمونیست، نه تنها اجزاء مفاهیم اولیه مارکسیستی تحریف شده اند، نه تنها بر قانونمندی های سرمایه داری در حال زوال سایه افکنده شده، بلکه و فراتر از آن، مقولاتی همانند انقلاب و سوسیالیسم از مضامین واقعی خود تهی گشته اند. و این همه بدین خاطر است که سهند، به حکم مکان طبقاتی خود، در مقابل یک انقلاب و حرکت کمونیستی-کارگری قرار داشته است. پروبلماطیک دیکتاتوری در پی دمکراتیزه کردن شرایط استثمار طبقه کارگر است. در پی ساختن یک سرمایه داری دولتی با چهره انسانی تر، قابل قبول تر و قابل تحمل تر است. نفی سلطه امپریالیسم و حتی «نابودی کامل آن» از طریق برقراری دمکراسی است. مسئله گری در اینجا وابستگی و دمکراسی در چارچوب سرمایه داری است. از آنجا که در دستگاه فکری سهند، سودآوری بالا، حلقه اصلی سرمایه داری وابسته و سلطه امپریالیسم است. از آنجا که دیکتاتوری نیز بر سودآوری بالای سرمایه استوار است، لاجرم با برقراری دمکراسی پایه های این سودآوری بالا نیز محو می گردد. به علاوه دمکراسی مورد نظر سهند «پایه های سودآوری امپریالیسم» را هم تضعیف می کند. در هر حال «نظام سرمایه داری وابسته» مورد نظر سهند چنین سرشتی دارد:

«... حذف ایران از حلقه جهانی استثمار سرمایه داری انحصاری اساس سودآوری نظام جهانی امپریالیستی را تضعیف کرده و با دامن زدن به بحران جهانی سرمایه داری به تزلزل پایه های مادی نفوذ ایدئولوژیک-سیاسی بورژوازی کشورهای متروپل در طبقه کارگر این کشور کمک می کند.» «خطوط عمده» ص ۱۵.

متون نظری سهند در دوره اول فعالیت «اتحاد مبارزان کمونیست» تماماً معطوف به تئوریزه کردن مواضع یاد شده گشت. از لحاظ متدیک تا همین جا نیز می توان بر یک نکته انگشت نهاد. اینکه در نزد سهند مقوله وابستگی نه صفت یا ویژگی جنبی سیستم سرمایه داری پیرامونی، بلکه جوهر و خصلت اصلی آنرا می سازد. به بیان روشن تر سهند اعتقاد به نوعی از سرمایه داری تحت عنوان «نظام سرمایه داری وابسته» دارد که دارای قانونمندی ها و کارکرد خود است. با انتشار جزوات «اسطوره بورژوازی ملی و مترقی» تئوری نظام سرمایه داری وابسته سهند چهره به مراتب روشن تری یافت. همانطور که بدرستی نیز در پیشگفتار آن آمده بود، این جزوات:

«... مقدمه ای است بر سلسله مقالاتی که سهند از این پس به صورت مستمر و به منظور بسط مواضع تزه های مطرح شده در جزوه «انقلاب ایران و نقش پروتاریا» منتشر خواهد کرد. «اسطوره بورژوازی ملی و

جزوات «اسطوره...» و سلسله مباحث بعدی سهند را می‌توان به مثابه توضیح و تبیین قوانین «نظام سرمایه‌داری وابسته» و مرحله انقلاب دمکراتیک تلقی کرد. یا بقول سهند «بسط مواضع تزه‌های مطرح شده در جزوه «خطوط عمده». استدلالات تئوریک جزوات «اسطوره بورژوازی ملی و مترقی» در توضیح «قانونمندی‌های نظام سرمایه‌داری وابسته» و علل دیکتاتوری در ایران ریشه در جنبش ضد سرمایه‌داری کارگران نداشت. ریشه تاریخی پروبلماتیک اصلی تئوری‌های سهند را باید درجای دیگری جستجو کرد. در اعتقاد به نوعی از انقلاب دمکراتیک در میان انواع انقلابات دمکراتیک چپ‌ها، نوع مائوئیستی آن.

بگذارید تا مجدداً به مقوله طرح شده در بخش قبلی این بحث بازگردیم. یعنی جایگاه و زمینه تاریخی تئوری‌ها و جریان‌های فکری. این بار اما با نمونه تاریخی مشخصی روبرو هستیم. ببینیم که پروبلماتیک اصلی مباحث جزوات «اسطوره بورژوازی ملی و مترقی» و نوشته‌های بعدی آن، چه مکان تاریخی در سیر نظری چپ ایران احراز کرده است. مخاطبین این پلمیک نظری چه کسانی هستند و بالاخره مضمون آن چیست.

جایگاه تاریخی نظرات «اتحاد مبارزان کمونیست»

«سهند» دیروز و حککا» ی امروز حق دارد که خود را «زاده انقلاب» بداند. همانطور که دیگر نیروهای چپ همزاد آن چنین می‌کنند. این اما تنها یک اشاره تقویمی به تولد نامیمون گروه سیاسی نیست. در این سخن معانی بسیاری نهفته است. نگرشی ناسیونالیستی و بورژوایی به مقوله انقلاب، تبیینی ضدانقلابی از صف بندی طبقات و اهداف طبقه کارگر در آن و جازدن معجونی از استالینیسیم و مائوئیسیسم بنام «مارکسیسم انقلابی» از جمله مفاهیم مستتر در این ادعاهای دائمی در تکرار حککا است. در عین حال سهند با این ادعا می‌کوشد تا بر جایگاه تاریخی خود و تفکراتش سرپوش نهد. بستر واقعی تولد خود را کتمان سازد.

اگر کسی ناگزیر گردد تا به دلایلی زادگاه و هویت والدین خود را انکار نماید، تنها عرف و قوانین جامعه بورژوا را شکسته است. اما چنانچه این فرد دست به افسانه پردازی در باره خلق نوزادان «بی پدر و مادر» بزند، آنگاه باید علت پیدایش این افسانه‌ها و چگونگی رواج آنرا آشکار ساخت. حکایت «کمونیسم کارگری» این گروه نیز بدین گونه است.

«مارکسیسم انقلابی» شاید در عرف شرقی «نوزاد نامشروعی» نام گیرد که حاصل امتزاج مائوئیسیسم و استالینیسیم بود. نوزاد اما بزودی متواری شده و در بلوغ خود، فریاد برآورد که پدیده‌ای متفاوت و نو در دنیای ایده‌ها و نظرات است. موجودی که خاستگاه، اسلاف، و مکان تاریخی قابل روئیتی ندارد.

در این صورت دیگر گریزی نیست. باید عکس والدین او را در پیش چمانش گذاشت. باید تصویر دوران کودکی‌اش را جلو آورد. باید شناسنامه سیاسی او را قرائت کرد. «مارکسیسم انقلابی» و «کمونیسم کارگری» ناگزیر به تاریخ نویسی استالینی شده است. افسانه پردازی می‌کند. در این صورت، گریزی نیست. باید از نظرگاهی تاریخی «کمونیسم کارگری» را توضیح داد.

حتی اگر افسانه‌ای از فرط تکرار رواج یافت، باز هم باید تاریخ واقعی آنرا بازگو کرد. آخر افسانه‌ها و اسطوره‌ها نیز تاریخی دارند. «اسطوره بورژوازی ملی و مترقی» که امروز از اسناد افسانه «مارکسیسم انقلابی» گشته مصداق همین قاعده عمومی است.

سهند در زهدان مائوئیسم

مخاطبین سهند در جزوات «اسطوره...»، محافل و گروه‌هایی بودند که بعدها تحت عنوان «خط ۳» شهرت یافتند. می‌شد در میان این طیف دو قطب مشخص را از یکدیگر تمیز داد. دسته اول را نیروهایی تشکیل می‌دادند که دارای مواضع و جهان بینی نسبتاً منسجمی بودند. نیروهایی چون «سازمان انقلابی حزب توده ایران» (حزب رنجبران بعدی)، «سازمان توفان» و «اتحادیه کمونیست‌های ایران». نطفه‌های اولیه این قطب در هنگام اختلاف و جدال میان دول چین و شوروی سابق در اوایل دهه شصت میلادی بسته شد. این دسته معرف مشی رسمی مائوئیسم در ایران بودند. اینها پس از سفر نیکسون به چین در ۱۹۷۲ و به ویژه بعد از مرگ مائوتسه دون دچار افتراق نظر شدند. سازمان انقلابی حزب توده ایران همچون زانده سیاست خارجی چین ابراز وجود می‌کرد. در حالیکه سازمان توفان روی به سوی دولت آلبانی و انورخوجه آورده و سوسیالیسم مورد نظرش را در نزد آن جناح از سرمایه‌داری دولتی یافته بود. سازمان‌های مائوئیستی ایران پایه‌های نظری نسبتاً یکسانی داشتند. بدیده اینان ایران جامعه‌ای «نیمه مستعمره-نیمه فئودال» بود. پیرو نظرات مائو در باره «مرحله انقلاب دمکراتیک خلق»، این گروه‌ها اعتقاد به انقلاب دمکراتیک خلق در ایران داشتند. «انقلابی» که نیروهای محرکه آن گویا متشکل از «دهقانان، کارگران، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی» بود. پس از اصلاحات ارضی دهه چهل و تسلط کامل صورتبندی سرمایه‌داری بر جامعه ایران، برخی نیروهای این طیف عبارت «نظام سرمایه‌داری وابسته» را جانشین نظام نیمه فئودال نیمه مستعمره کردند. مهمترین عنصر فکری در متدولوژی مائوئیست‌ها این بود که می‌خواستند تا سیستم اقتصادی ایران را به مثابه یک نظام معین و مستقل از قانونمندی‌های سرمایه‌داری به طورعام توضیح دهند. «نظام سرمایه‌داری وابسته ایران» در نزد مدافعان این تز دارای قانونمندی‌ها و وجوه خود بود. ایران سرمایه‌داری به معنی «خاص کلمه» بود. و لذا لازم می‌آمد تا اینان تاکتیک‌های خاص متناسب با آن جامعه را اتخاذ نمایند. تاکتیک‌هایی که مبانی آن را لاجرم باید در اندیشه‌های مائو یافت. رشد و بلوغ این تئوری مراحل متنوعی را پشت سر نهاده است. خاستگاه آن مائوئیسم کهن ایرانی بود. اما دیگران هم هریک سهمی داشتند.

سهم فدایی

گام بعد در تکوین مقوله «نظام سرمایه‌داری وابسته» از آن جنبش فدایی است. بیژن جزنی، یکی از شخصیت‌های برجسته فدائیسیم در ایران، مانند دیگر فعالین جنبش دانشجویی منتقد جبهه ملی ایران ارزیابی چندان مثبتی از مشی نیروهای سنتی استالینیم (حزب توده) و منشعبین آن همچون سازمان انقلابی حزب توده نداشتند (۲۳). تلاش او در عرصه نظری نیز معطوف به پرورش تئوری مستقلی در باره «سرمایه‌داری وابسته ایران» و تبیینی جدید از تاریخ چپ ایران بود. او کوشید تا نحوه عملکرد این «نظام» و اشکال وابستگی آنرا توضیح دهد. مباحث جزنی تاثیر شگرفی در جنبش ناسیونال چپ ایرانی بجای نهاد. در مواضع و جناح بندی‌های درونی سچفخا می‌توان اجزاء نظری مائوئیستی و استالینی را باز یافت. مبارزه چریکی ضد امپریالیستی، خلق گرایی و اصالت عمل مائوئیستی، توانسته بود یک شکل بندی گفتاری در تقابل با حزب توده شکل دهد. از لحاظ نظری مسئله وابستگی در مرکز مباحثات فدایی قرار داشت. این شکل بندی گفتاری گرچه به ادبیات امریکای لاتین تکیه داشت، اما عنصر اصلی تفکراتش عبارت بود از استقلال ملی. هم گروه جزنی-ظریفی و هم گروه احمدزاده-پویان که در سال ۱۳۵۰ سازمان چریک‌های فدایی خلق را بنیان گذاشتند از سابقه سازمان‌های دانشجویی جبهه ملی ایران بودند. مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان در گروه خود هنوز افکار مصدقی و مذهبی داشتند. (نگاه کنید به نشریه ۱۹ بهمن تئوریک ص ۴ تا ۱۲). از همین رو ایده

استقلال ملی یکی از اجزاء تاریخی عناصر فکری فدایی بوده است. بیژن جزنی نوشت که: «... خصلت وابستگی که از این سیستم جدایی ناپذیر است، بازگو کننده استثمار خارجی و سلطه امپریالیسم در جامعه است.»

بیژن جزنی، جمع‌بندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران، ص ۹۱
از همین رو این نوع از کمونیسم وظیفه روشنی در مقابل خود قرار می‌داد: «کمونیست‌ها که نمایندگان ایدئولوژی پیشرو طبقه کارگرند، نخست علیه ستم ملی و برای رهایی ملت‌ها از یوغ استثمار شعار خواهند داد، جنبش‌های بخش ملی را رهبری خواهند کرد...» حمید مومنی، شورش نه قدم‌های سنجیده در راه انقلاب، ص ۱۴۴

علی اکبر صفایی فراهانی نیز در کتاب خود «آنچه یک انقلابی باید بداند» این ایده را با «سربلندی فراخور یک فدایی خلق» بانگ می‌زد: «... ماقصد داریم شخصیت ملی خود را همراه با تکنولوژی غرب به دست آورده و با قرارگرفتن در صف اول پیشرفت و ترقی به فرهنگ جهان کمک کنیم.»
علی اکبر صفایی فراهانی، آنچه یک انقلابی باید بداند، ص ۱۱.

اگر ملی‌گرایی فدایی را صرفاً متأثر از گذشته آنان بدانیم به خطا رفته‌ایم. ایدئولوژی فدایی یک جز از جریان فکری ریشه دارتری بود. هم جنبش فیدل کاسترو، هم ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه و هم توپوماروها در اروگوئه خصلت قوی ناسیونالیستی داشته‌اند. مبدل شدن این جریان‌ها به یک جنبش تا حدودی نیز تابع کشمکش بلوک غرب و شرق در جنگ سرد و کارایی این جنبش‌ها در جدال‌های منطقه‌ای بوده است. سرانجام اما افق چپ ناسیونالیست همراه با دیوار برلین فرو ریخت.

مائوئیسم جدید به سوی (لنینیسم)

مرحله سوم بسط و تکامل مقوله سرمایه‌داری وابسته با انشعاب یا در حقیقت کودتای استالینی تقی شهرام در سازمان مجاهدین در سال ۵۳ آغاز گشت.

طیفی از محافل و گروه‌های کوچک که به دور مجاهدین مارکسیست حلقه زده بودند تلاش همبسته‌ای را در عرصه نظری جهت سروسامان دادن به «ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی» آغاز کرده بودند. اما واقعیت این است که نظریات فدایی کماکان از انسجام بیشتری برخوردار بود. سازمان‌های طیف خط ۳ در بعد از قیام کماکان مشغول حل پروبلماتیک دیکتاتوری و وابستگی بودند. سازمان‌هایی که با «سوسیال امپریالیسم» قلمداد کردن شوروی سابق اشتراک نظر داشتند. مقوله سوسیال امپریالیسم نفی شوروی سابق از زاویه مائوئیستی بود. این طیف جدید اما نمی‌خواست دستگاه فکری مائوئیسم سنتی را یکجا بپذیرد. تئوری نظام وابسته کماکان بر مفاهیمی چون تضاد خلق با امپریالیسم، تضاد عمده و غیرعمده و... استوار بود. مسئله دیکتاتوری با مقولاتی چون بورژوازی کمپرادور، انحصار طلبی جناح وابسته، و غیره توضیح داده می‌شد. چپ جدید طیف مائوئیست‌ها اما کماکان تحت انقیاد قطب سنتی آن بود. به همان سان که فدایی تحت سیطره نظرات حزب توده قرار داشت. تلاش‌های دیگر گروه‌های جدید، وضع را از آنچه که بود، بدتر می‌کرد. ظهور راه‌کارگر و کوشش آن برای توضیح «سرمایه‌داری وابسته» در جزوات «فاشیسم کابوس یا واقعیت» حکایت از استنتاج‌های نظری این جریان از مطالعه شتابزده منابع حزب توده می‌کرد. راه‌کارگر یکی از مؤلفه‌های سرمایه‌داری وابسته را تقدم وابستگی به سرمایه‌داری بودن آن می‌دانست. یعنی علت وابستگی را سلطه استعماری غرب و تداوم آن در هنگام صنعتی شدن می‌دانست. این تفکرات برای کسانی که اهل مطالعه روزنامه بودند و چه بسا کتبی هم از مکاتب نظریه‌های وابستگی خوانده بودند جذابیتی نداشت. بر بستر این بحران نظری بود

که جزوه خطوط عمده سهند و سپس جزوات اسطوره بورژوازی ملی، گوش‌های شنوایی در میان مائوئیست‌های جدید طیف خط ۳ پیدا کرد. اینان علیرغم برش خود از تئوری نیمه مستعمره-نیمه فئودال هنوز موضع محکمی در برابر بورژوازی ملی بنی‌صدریست‌های دوره بعد نداشتند. مخاطبین جزوات مزبور نیز همین طیف جدید بودند.

«به این ترتیب هر دو نظریه فوق، یعنی چه آن‌ها که به وجود نظام نیمه فئودال-نیمه مستعمره قائل هستند و چه آن‌ها که نظام تولیدی حاکم در ایران را سرمایه‌داری وابسته می‌دانند، لیکن از آن درکی غیر مارکسیستی و غیر لنینی دارند، در عمل از نظر ارزیابی نقش قشر معینی از بورژوازی ایران در انقلاب حاضر، که هر دو آنرا بورژوازی ملی می‌خوانند به توافق می‌رسند، و لاجرم سیاست‌ها و تاکتیک‌های مشابهی در قبال آن اتخاذ می‌کنند. ما در این سلسله جزوات گرایش اول، یعنی کسانی که منکر حاکمیت نظام سرمایه‌داری بر تولید اجتماعی در ایران هستند را مخاطب قرار نمی‌دهیم. مباحثات ما در این جزوات عمدتاً بر محور افشای التقاط تئوریک بخش دوم، که لااقل از نظر صوری به ما نزدیک‌ترند می‌گردد. اسطوره... ص ۲۱.

سهند آغاز به توضیح «قانونمندی‌های نظام سرمایه‌داری وابسته» نمود. استدلال‌ات جزوات اسطوره بورژوازی ملی کوششی بود به منظور تبیین دیکتاتوری و انقلاب دمکراتیک در ایران. به منظور رفع التقاط تئوریک بخشی از مائوئیست‌ها. به منظور رفع بحران دستگاه فکری که مانع دستیابی محافل معترض به مواضع انقلابی بود.

نکته جدید در مباحث سهند این بود که جان تازه‌ای به پرولماتیک قدیمی چپ می‌بخشید. نظام سرمایه‌داری وابسته و انقلاب دمکراتیک، این بار نه با اتکا به مفاهیم خلق و امپریالیسم، تضاد عمده و غیر عمده، بلکه طور دیگری تشریح می‌شد. وابستگی و نفی سلطه امپریالیسم در حال «پرولتریزه» شدن بود. همان دستگاه فکری مائوئیستی با حفظ ساختار مفاهیم بنیادی خود، مثل سرمایه‌داری وابسته، انقلاب دمکراتیک، نفی سلطه امپریالیسم و... این بار به سراغ کارگران آمده بود. مفاهیم ارزش و ارزش اضافه و استثمار و تولید، گرانی‌گاه تئوری جدید وابستگی بودند.

«... بنابراین اگر می‌خواهیم از وابستگی سخن بگوئیم، می‌باید این وابستگی را مشخصاً بر اساس وابستگی رابطه سرمایه (یعنی تقابل کار مزدوری و سرمایه-یعنی رابطه استثمار و تولید و ارزش اضافه به امپریالیسم توضیح دهیم. به عبارت دیگر در وهله اول این نکته باید توضیح داده شود که چگونه تولید ارزش اضافه در ایران به امپریالیسم وابسته است. و پس از درک آن از خود بپرسیم که چگونه این وابستگی ماهیت سرمایه، اشکال کنکرت انتقادی پیرامون ما را توضیح می‌دهد.» اسطوره... ص ۲۳، این جملات در شماره دوم ص ۲۱ این جزوه نیز تکرار شده است.

بدین ترتیب، سهند یک گام مهم در عرصه نظری برمی‌دارد. با این گام موضوع اصلی پلمیک خط ۳، یعنی مقوله وابستگی و انقلاب دمکراتیک بجای دیگری منتقل می‌شود. یک انتقال از ترمینولوژی مائوئیستی به سوی ادبیات مارکسیست-لنینیستی برداشته می‌شود. نظام سرمایه‌داری وابسته قرار است تا در این مرحله نه با مباحث تضاد عمده و غیر عمده مائو و مقوله خلق و امپریالیسم، بلکه با تکیه بر تئوری امپریالیسم لنین توضیح داده شود. تئوری امپریالیسم لنین و نظریات نوظهور وابستگی، چون سمیرامین ادغام می‌شود تا دستگاه فکری سابق پرولتریزه شود. مبانی نظری جریانی که اکنون «مارکسیسم انقلابی» جا زده می‌شود، در زهدان مائوئیسم نطفه می‌بندد. «مارکسیسم انقلابی» در تکامل دستگاه فکری مائوئیستی متولد می‌شود. به سوی یک جریان فکری استالینی سوق می‌یابد. این است جایگاه تاریخی مبانی نظری اقتصادی «اتحاد مبارزان کمونیست».

مقوله «سرمایه داری وابسته» سلطه امپریالیسم، استثمار خارجی را آماج خود می‌کند. این مقوله همزاد «انقلاب دمکراتیک» است. یکی از مبانی فکری جنبش ضدامپریالیستی است. آنگاه که سخن از کارگر است، نه رهایی او از یوغ سرمایه، بل خروج این طبقه از زیر سلطه امپریالیسم مطرح است. کارخانه در نزد مدافعان نظریات استالینی و مائوئیستی، بواقع یکی از لانه‌های امپریالیسم، یکی از حلقه‌های اصلی وابستگی است. این جریان فکری اگرچه «محرومان و زحمتکشان را به مبارزه با ستمگران» فرا می‌خواند، اما در اصل از سیستم بردگی مزدی دفاع می‌کند. مبارزه کشوری را جانشین مبارزه طبقاتی می‌گرداند. جدال‌ها و کشمکش جناح‌های درونی سرمایه را مرکز ثقل سیاست‌های خود قرار می‌دهد. و بدین سان به گیج‌سازی کارگران و محافل مبارز روشنفکر دست می‌یازد. همین تفکرات بود که مانع پیشروی مبارزات ضدسرمایه‌داری جنبش انقلابی ۵۷ شد. کارگران را به تمکین رهبری ضدامپریالیستی فراخواند. همین تفکرات بود که از جنگ ارتجاعی دو دولت ایران و عراق دفاع کرد. همین تفکرات بود که به منجلاّب اتحاد و همکاری آشکار با محافل امپریالیستی و دول منطقه انجامید. امروز نیز همین تفکرات است که لباس دفاع از جامعه مدنی برتن کرده است.

زیر نویس ها:

۱- در مقاله «پیک انترناسیونالیستی و جریان انتقادی درون جنبش کارگری» مندرج در نشریه شماره ۲ پیک انترناسیونالیستی با اشاره به جایگاه نیروهای موسوم به خط سه در ایران و خط سیر تاریخی آن تاکید شده بود که: «بدین ترتیب مطمئنا در آینده شاهد تجزیه بیش از پیش دو جناح سابق حزب کمونیست ایران و سر برآوردن آئین سازی های متاثر از سنت ضدانقلابی -نواستالینیستی وطنی- خواهیم بود. این به معنای شتاب یافتن نزول قطبی است که در مقطع معینی سیر فروپاشی جناح افراطی چپ سرمایه در ایران را مسدود ساخته بود».

۲- رویارویی با واقعیات بی رحم و درس آموزی تجربی، در غیاب یک چشم انداز علمی از قوانین و روند تحولات عینی، اغلب با شوک تکان دهنده ای همراه است. فریاد ناشی از چنین شوکه ای اما الزاما به معنای دست یابی به حقیقت و حرکت به جلو نیست. کمونیست های انترناسیونالیست، سالها پیش، یعنی در سالهای ۱۹۸۹ - ۱۹۸۴ ضمن نقد مواضع و برنامه حزب کمونیست ایران و سهند سمت و سوی حرکت این جریان را نشان دادند. آنچه امروز بر سر مستعفیون حککا آمده، آنروزها بر سر تشکیلات هواداران حزب در ایتالیا و تعدادی دیگر آمد. اسناد مربوط به این وقایع در «پیک انترناسیونالیستی» شماره ۲ معرفی شده است.

افزون بر آن، به هنگام عروج خاتمی به قدرت، جایگاه مواضع نیروهای چپ و از جمله حککا در پیک انترناسیونالیستی مورد بررسی قرار گرفت. همانجا بود که از حزب کمونیست کارگری چون «نسخه چپ سازمان مجاهدین در کمپ ضدانقلاب» یاد شد. لیلیا دانش بدلیل شوک ناشی از گشوده شدن چشمهایش، فاصله زمانی بیست ساله میان آغاز و پایان فاجعه را فراموش کرده است. در اینجا یک پاراگراف از مقاله «صف آرابی بورژوازی در مقابل تشدید مبارزه طبقاتی در ایران» در باره حککا نقل می شود:

«حزب کمونیست کارگری نیز همانند نزدیکان اپوزیسیونی خویش سخن از فراهم شدن زمینه مبارزه از طریق انتخابات می راند. این راست است. حقیقتی است که همه نیروهای طیف اپوزیسیون بنا بر ماهیت طبقاتی خود تکرار می کنند. اما طبقه کارگر و مردم باید بدانند که مبارزه مورد نظر این احزاب نه مبارزه کارگران و مردم بلکه رقابت سیاسی این نیروها جهت کسب قدرت و سازماندهی ماشین دولتی است. مبارزه مورد نظر حزب کمونیست کارگری، مبارزه ای است علیه طبقه کارگر. برای پیشروی چنین مبارزه ای وجود احزاب شایسته ضروری است. احزابی که شاهرگ های حیاتی آنان از بنگاه های تجارتي و بانک های سرمایه داری می گذرد و قادرند در بمباران تبلیغاتی «مردم» و جلب آراء، حریفان خود را مغلوب سازد. این احزاب همچنین به بهره گیری از تکنیک های جاری روابط عمومی برای ارتقاء شهرت «چهره های انتخاباتی» و کسب مقبولیت در سیستم سیاسی موجود و نهادهای بین المللی آن نیاز دارند. حزب کمونیست کارگری که نسخه چپ سازمان مجاهدین در کمپ ضدانقلاب است نمونه بارز چنین احزابی است».

۳- سوفیسم یک جریان فلسفی پیشاسقراط است که در سال های ۴۰۰ پیش از میلاد مکاتب فلسفی طبیعت گرای عصر خود را تحت تاثیر قرار داد. در مقابل تلاش فلاسفه آتن برای توضیح پیدایش هستی و دست یافتن به حقایق، سوفیست ها اعلام کردند که حقیقت عینی وجود ندارد. حقیقت آن است که یک سخنور ورزیده آنرا اثبات می کند. آنان در میادین شهر به عضوگیری جوانان «آزادگان» پرداخته و با دریافت وجه معینی فن استدلال متضاد و سخنوری (رتوریک) را به آنان می آموختند.

۴- تراب حق شناس یکی از فعالین قدیمی سازمان پیکار در نشریه شماره ۴ «پیکار و اندیشه» درباره چگونگی موضعگیری در قبال اردوگاه شرق در آن دوران مینویسد که:

. . . باخود فکر میکردم که اعتقاد ما به فلاپی بودن سوسیالیسم اردوگاه از دوره بخش منشعب (مجاهدین م - ل) شروع نمی شود. . . اما در دوره اولیه مجاهدین هم کسی در دوری شوروی از سوسیالیسم و انقلاب تردید نمیکرد و این نه از سر یک درک تئوریک و علمی، بلکه خوب یا بد، برپایه تربیت مصدقی ما در جبهه ملی و نهضت آزادی بود ولی همین درک و احساس خود زمینه مناسبی بود برای آنکه به هنگام روی اوری به مارکسیسم، ما خیلی راحت تر بپذیریم که می توان کمونیست بود ولی شوروی را قبول نداشت»

(پیکار و اندیشه شماره ۴ ص ۲)

۵- Meidner, Rudolf رودولف میدنر، اقتصاددان و پروفیسور در دانشگاه استکهلم تا ۱۹۷۱. او نقش مهمی در سیستم رفاه مدل سوئدی ایفا کرده است. رئیس دفتر مطالعات بازار کار سوئد بین سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۶۶ بود. تئوری او در باره سیاست ماکرو اقتصادی دستمزدها مشهور است. میدنر در سال ۱۹۷۶ از طرف اتحادیه کارگران سوئد وظیفه گرفت تا روی طرحی در جهت اختصاص بخشی از سود شرکت به صندوق مرکزی در فرم سهام مزد بگیران پرداخت شود، ارئه کند. برای مطالعه مباحث میدنر می‌توان به آثار او از جمله منبع زیر رجوع کرد:

1_Svenska arbetsmarknad med full syssels'tning.1954

2_ I arbetets tjänst ,1984

۶- سورنالیسم، فرا واقع گرایی، یک جریان ادبی فرانسوی است که خود از دادانیسم رونید، یکی از بزرگترین جنبش‌های ادبی عصر ما به شمار می‌رود که در نقاشی، تئاتر و سینما رشد کرد. مؤسس آن‌اندسره برتون شاعر بود که در سال ۱۹۱۹ مجله لیتراتور را با همکاری اراگون و سوپو راه انداخت. این یک جنبش ادبی-سیاسی آلترناتیو در قبال بحران استالینی شده رئالیسم از یک سو و گرایش به عقاید فروید از سوی دیگر بود. نفوذ جنبش تروتسکیستی در این جریان ادبی نقش مهمی ایفا کرد.

۷- سوسیالیسم تخیلی مقوله‌ای است که انگلس به آن شهرت بخشید. اما معنایی که امروز با این مقوله رواج یافته یک سو تفاهم تاریخی است. سوسیالیست‌های تخیلی افراد خیالپردازی نبودند. آنان منتقدین جامعه خود بودند. سبک این انتقاد ارائه اُتویی بود. این اُتویی‌ها اما در عین حال حاوی تئوری‌های متعددی بودند. گرایشات فکری مختلفی را نمایندگی می‌کردند. این یک جریان فکری تاریخی و مرحله‌ای از تکامل جنبش کارگری در عرصه نظری بود. از جمله مهمترین گرایشات فکری آن عبارت بود از رفرم و اصلاح ارام اوضاع (مثلاً در نزد اوئن)، گرایش انقلاب قهرآمیز که توماس کامپانلا در بعد از انقلاب علمی در کتابش «خورشیدشهر» آنرا فرموله کرد و ویلیام موریس آنرا تا سرحد یک طرح جامع کمونیستی تکامل داد. فوریه اساساً اُتویست به معنای کلاسیک کلمه نبود. او ایده خود را به صورت یک ناکجا آباد، ou-topos ارائه نداد. فوریه اعتقاد داشت که زنان عامل دگرگونی بنیادی جامعه هستند. لذا می‌توان او را اولین فمینیست جامعه مدرن بشمار آورد.

۸- Campanella, Thomas, solstaten در کتاب «خورشیدشهر» کامپانلا مدیریت جامعه در دست دانشمندان است. مالکیت خصوصی لغو شده و سانتالیسم شدیدی در جامعه اوتویستی کامپانلا برقرار است. خوشبختی مردم از طریق الیت دانشمند تحقق می‌یابد. ارئه چنین ایده‌هایی در حدود ۲۰۰ سال قبل از لنین از لحاظ مختلفی قابل تأمل است.

۹- Morris, William اثر او به سوئدی: Nytt fran nyavarldan (نو از دنیای نوین) نام دارد. موریس نظریاتی کاملاً در انطباق با مارکس در باره جامعه کمونیستی خود می‌پروراند. در نزد او سانتالیسم همراه با نابودی دولت و طبقه رو به زوال می‌نهد. سیستم آموزشی به مفهوم امروز کلمه وجود ندارد و در جامعه آزادی کامل حکمفرما است. جالب اینکه در اُتویی موریس سرمایه داری بدلیل تناقضات درونی و بن بست سرمایه داری دولتی وارد مرحله سقوط خود می‌شود و کارگران با انقلابی قهرآمیز آنرا سرنگون می‌کنند. در اُتویی موریس خانواده وجود ندارد و عشق و روابط جنسی انسان‌ها از قیود جامعه طبقاتی آزاد گشته است.

۱۰- برخی نکات و مفاهیم این بحث نیاز به توضیح یا بحث جداگانه‌ای دارند. از جمله همین مسئله پیوستگی تاریخی که جریان‌های فکری را از حباب‌های سیاسی ناپایدار جدا می‌کند. امید آن است که کلیت بحث و نمونه‌ها و مثال‌های تاریخی ذکر شده بتواند این کمبود را در محدوده یک بحث جبران کند.

۱۱- پل فایرآبند (Feyerabend, Paul.K) در کتاب خود «علیه متدلوژی» به مخالفت با هرگونه تلاش برای ارائه یک متدلوژی شناخت شناسی می‌پردازد. این تلاش واکنشی است در مقابل اثبات گرایی پوزیتیویسم و مباحث کارل پوپر و حتی تلاش‌های دیگری مانند بحث توماس کوهن که کوشید قانونمندی تکامل علوم بشری را در بحث «پارادایم» خود جای دهد. در این معنا فایرآبند یک نگرش

آنارشیستی در عرصه شناخت شناسی را ارائه می‌دهد. نکته‌ای که دال بر جامع بودن مباحث آنارشیستی و سیستماتیک بودن آن دارد. برای مطالعه دیدگاه آنارشیستی او به مقوله متدولوژی در عرصه شناخت شناسی نگاه کنید به Ned med metodologi ترجمه به سوئدی بوسیله توماس برانته. عنوان نسخه اورژینال اثر او عبارت است از:

Against method, Feyerabend, Paul, K, 1977

۱۲- ضرورت تکامل نظریات سیستماتیک، امروزه از زوایای مختلفی موضوع بحث دو جریان فکری اصلی جناح چپ اروپا قرار گرفته است. از نظر مارکسیسم انسان‌گرا سیر تکامل علوم بشری و نظریات سیستماتیک تحت سیطره عقلانیت افزارگرا بوده و علم، هنر و اخلاق از یکدیگر بیش از پیش جدا گشته‌اند. بدیده‌ها بر ماس پروژه روشننگری این عصر وظیفه دارد تا امکان یک همزیستی میان آن‌ها را فراهم سازد. قطب مخالف این نگرش، مباحث پسا ساختارگرایی، یا در مفهوم بسط یافته آن پسامدرنیسم است. در نزد نظریه پسامدرن سیر حرکت واقعیت در اجزاء پیچیده تری خرد می‌شود و امکان توضیح رابطه منطقی و قانونمند میان این اجزاء وجود ندارد. لذا هرگونه نظریه سیستماتیک که بکوشد سیر تکامل واقعیت را توضیح دهد محکوم به شکست است. فرانسوا لیوتار نظریه پرداز اصلی این جریان فکری، دوران ایدئولوژی‌ها و نظریات سیستماتیک جامع را متعلق به جامعه مدرن می‌داند. جامعه‌ای که از نظر او عمر آن سپری شده. بدیده لیوتار دوره روشننگری نیز پایان رسیده است. ان نظریات را او «روایات بزرگ» یا حکایات بزرگ می‌نامد. روایاتی که طرح داستان گونه‌ای در باره تکامل جامعه بشری داشتند. ایده‌های رهایی بخش جامع از نظر او افسانه‌های بودند که کارکرد خود را از دست داده‌اند. ایده‌ها، اکنون همانند کالاهای دیگر در بازار عرضه می‌شود و باید برای آن‌ها متقاضی و خریدار یافت. امروز رسانه‌ها نقش آفرینش این افسانه‌ها را به عهده دارند. پسامدرنیسم که در ابتدا از بحران مارکسیسم ساختارگرا سربلند کرد امروزه در گستره وسیعی خریدار یافته است. هنر، معماری، ادبیات، سیاست و فلسفه را درنوردیده است. پس اگر چنین است، پسامدرنیسم خود بزرگترین روایت عصر حاضر است. حال این پسامدرنیست‌ها هستند که باید بدلیل مد روز شدن این «روایت بزرگ» تز اصلی خود را مبنی بر «سپری شده دوران روایات بزرگ» اصلاح کنند. برای مطالعه مباحث لیوتار می‌توان به اثر او «موقعیت پسامدرن» رجوع کرد. به سوئدی Det Postmoderna Tillstandet, Lyotard, 1979

۱۳- درسه منبع و سه جز سوسیالیسم خلقی ایران همه چیز یافت می‌شود. بیش از همه کائوتسکی و فویر باخ. از استالینسم و مائوئیسم اما هیچ نمی‌یابید. برای آندسته از منتقدین کنونی حککا که بر مارکسیستی بودن گذشته این جریان اصرار می‌ورزند نگاهی مجدد به متون پایه‌ای آن در دوره‌های مختلف بسی درس آموز و جالب توجه خواهد بود.

۱۴- ایستادگی در مقابل موج اسلامی در قبل از پرواز خمینی از پاریس به تهران، سهل تر از مقاومت در برابر آن در بعد از تسلط این موج بود. با این وصف اتخاذ چنین سیاستی می‌توانست برای جریان مفروض گران تمام شود. حداقل در آن مقطع پیامد آن ایزوله شدن آن جریان بود. روشن است که این مسئله در دوران بعد، زمانی که مقاومت کارگران و مردم مجدداً اوج گرفت می‌توانست نتایج دیگری ببار آورد. اما اتخاذ سیاست مقاومت در مقابل رهبری روحانیت و ایستادن در پیشاپیش تشکل‌های خودجوش ضد سرمایه داری در آن مقطع، تنها می‌توانست با اتکا بر مواضع کمونیستی و چشم انداز اترناسیونالیستی صورت گیرد. سخن گفتن از خمینی و جریان روحانیت به مثابه آلترناتیو ناگزیر امپریالیسم، در سال ۵۶-۵۷ امری مربوط به تئوری و تحلیل بود. امروز اما این مسئله جزئی از تاریخ است: «... به نظر پرزیدنت کارتر، احتراز از هرگونه انفجاری در ایران به نفع همه خواهد بود. خروج شاه قطعی است و در آینده نزدیکی رخ خواهد داد. به نظر کارتر مناسب خواهد بود که وضعیت را تماماً زیر کنترل خود بگیرید تا آرامش باشد. آنچه لازم است بگویم این است که بدانید که خطر دخالت ارتش هست و وقوع این خطر اوضاع را بدتر خواهد کرد. پرزیدنت کارتر آرزو دارد که این پیغام کاملاً مخفی و محرمانه بماند. یک وسیله ارتباطی با آیت الله باید فراهم گردد تا مرتب در جریان حوادث گذاشته شوید. این به نفع کشور شما خصوصاً آیت الله می‌باشد.» از کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» به قلم ابراهیم یزدی وزیر خارجه پیشین خمینی، نگاه کنید به ص ۹۱-۹۵

این‌ها سخنان فرستاده ژیسکار دستن، رئیس جمهور وقت فرانسه به خمینی است که حامل پیام کارتر بود. این ملاقات بدنبال کنفرانس گوادلوپ صورت می‌گیرد. پس از آن ارتباط و مشورت‌های مستمری بین افراد تعیین شده توسط دولت امریکا و فرانسه و خمینی دائر می‌گردد. در این گفتگوها در باره مهمترین مسائل مربوط به اوضاع ایران توافق به عمل می‌آید. مسائلی نظیر: حفظ ساختار ارتش، و انتقال آرام قدرت به خمینی بعد از پرواز او به ایران و تشکیل شورای انقلاب، ممانعت از ورود افراد چپ گرا به شورای انقلاب، مسئله نفت، چگونگی ساختار دولت آتی وغیره. خمینی در بعد از کنفرانس گوادلوپ در تماس نزدیکتری با سران ارتش، نماینده دولت بختیار (سیدجلال تهرانی) و نمایندگان کنفرانس گوادلوپ بود. این اطلاعات نه فقط بوسیله دکتر ابراهیم یزدی بلکه در کتاب «کوثر» که بوسیله مؤسسه رسمی جمهوری اسلامی نیز چاپ شده، البته با زبان آشنای جمهوری اسلامی، تایید می‌شود. برای تکمیل آن می‌توان به کتاب ژنرال‌هایز «ماموریت مخفی در تهران» نیز رجوع کرد. با این وجود این‌ها به معنای نفی اختلافات و جدال‌های سیاسی میان دولت اسلامی و امریکا نیست. امریکا در دنیای جنگ سرد ممکن‌ترین و مطلوبترین آلترناتیو را برگزید. اما برآستی پرسیدنی است که آیا امروز گروه یا سازمانی در میان طیف چپ ایران وجود دارد که نوشته‌ها و اعلامیه‌های خود درقبال پرواز خمینی به ایران را منتشر سازد؟ در رابطه با جنگ ایران و عراق چطور؟

۱۵- در سال ۱۳۵۳ گرایش از درون سازمان مجاهدین خلق ایران برهبری تقی شهرام اقداماتی تحت عنوان «تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران» را سازمان داد. مضمون فکری این تحول در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) در ابتدا در نوشته‌ای تحت عنوان «پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق» و سپس در جزوه قطوری به نام «مسائل حاد جنبش ما» انتشار یافت. این تحول به صورت عملیات قهرآمیز و پاکسازی عناصر مسلمان، به عبارت دیگر به سان یک کودتای استالینی، بوقوع پیوست. مباحث تقی شهرام برای ربط دادن تحولات درون سازمان ضد انقلابی مجاهدین خلق به کارگر و کمونیسم، از همان ابتدا گرفتار تناقضات اساسی بود. این تناقضات بعدها در بحران درونی سازمان پیکار تجلی یافت. تنش‌های درونی پیکار به موازات تشدید تحولات ایران عمق یافت. این پروسه درمقطع جنگ ایران و عراق به اوج خود رسید. ضربات وارده بر این سازمان روند طبیعی بحران را متوقف ساخت. بحران پیکار و دیگر نیروهای خط سه ایران و همچنین بحران کنونی حککا دارای ریشه‌ها و مبانی تاریخی گسترده تری بوده و هستند. هدف این نوشته نشان دادن گوشه‌هایی از این پدیده است.

۱۶- برای مشاهده نظرات پیکار مبنی بر لزوم رادیکالیزه کردن جمهوری اسلامی توسط کارگران رجوع شود به نشریه «کارگر به پیش» شماره ۳ و ۲، نشریه کارگری سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر. موضع این سازمان مبنی بر مترقی بودن خمینی که در کنگره اول غالب بو، بعدها با تز معروف «زیگزاگ‌های ضدانقلاب» اصلاح شد. در کنگره اول سازمان پیکار تنها یک گرایش ضعیفی بود که رژیم اسلامی را ضد انقلابی ارزیابی نمود. این گرایش بوسیله یکی از فعالین شاخه تبریز سازمان به نام ایوب نمایندگی می‌شد. وی تحت عنوان اپورتونیست از سازمان پیکار اخراج گردید و اقدام به انتشار نشریه ستاره سرخ کرد. حرکت ستاره سرخ اما همانند بسیاری از تلاش‌های دیگر برای یافتن بدیل کمونیستی با موج خونین سرکوب اسلامی متوقف شد.

۱۷- مواضع و زیگزاگ‌های پیکار همانند دیگر گروه‌های چپ به هنگام وقایعی چون اشغال سفارت توسط جناح خمینی، حذف بنی‌صدر از هیئت حاکمه و جنگ ایران و عراق، شدت یافت که با بحران و تجزیه، همراه با ضربات بی سابقه رژیم بر پیکره آن، متلاشی گشت. با این حال شکل‌گیری جناح چپ انقلابی پیکار و تحلیل آن از رژیم اسلامی به عنوان سرمایه‌داری دولتی و همچنین زیر سوال رفتن کل آنچه به نام جنبش کمونیستی خوانده می‌شد راه را برای برش محافل بعدی از «خط سه» گشود. همین پروسه در درون «سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر» بگونه دیگری طی گشت. جریان انقلاب سوسیالیستی از جمله محافل بعدی بود که گام‌هایی در برش از گذشته برداشت. محافل بسیاری که از سازمان‌های خود فاصله گرفته بودند در این مسیر گام نهادند. اگر امروز صدایی از میان این طیف بجای نمانده، تنها بدین خاطر است که اغلب اینان دستگیر و تیر باران شده و یا بر اثر نداشتن افق نظری مایوس گشتند. با این وجود همین تلاش ازجانب محافل مستقل کارگری نیز صورت می‌گرفت. محافل که پیک انترناسیونالیستی از آنان بدرستی نیز تحت

عنوان «جریان انتقادی درون جنبش کارگری» یاد می‌کند. شکل‌گیری پیک انتر ناسیونالیستی را می‌توان مرحله‌ای از تکامل این حرکت تاریخی محافل کارگری، و بدین اعتبار یک پیروزی برای جنبش کارگری ایران در سازمانیابی سیاسی خود تلقی کرد. . .

۱۸- نه فقط چپ پروروسی و فدایی، بلکه «پیکار» نیزخیمینی را آیت الله ناآگاه که گویا فریب لیبرال‌ها را خورده معرفی می‌کردند. اتحاد مبارزان کمونیست تلاش کرد تا همین موضع را در جزوه خود «دو جناح در ضد انقلاب امپریالیستی» تئوریزه کند. با این تفاوت که در آنجا آیت‌الله خرده بورژوا فریب حزب جمهوری اسلامی را خورده بود. نگرش بنیادی جزوه مزبور به جدال جناح‌های حکومتی این بود که گویا هر دو جناح حزب و لیبرال‌ها می‌بایست تا شکل‌گیری آلترناتیو مطلوب امپریالیسم به جدال خود در ایران ادامه می‌دادند. آلترناتیو مطلوب هم نمی‌توانست یک حکومت تئوکراتیک باشد. دو سال بعد از آن هم حزب جمهوری اسلامی و هم لیبرال‌ها از صحنه حذف شدند. حکومت تئوکراتیک اما بجای ماند.

چرخش‌های این جریان در مقابل قدرت سیاسی خود می‌تواند موضوع یک بحث مستقل باشد. این چرخش‌ها همچنان ادامه دارد. آخرین آن خریدن از موضع اولیه حککا درقبال پیروزی بزرگ انتخابات دوم خرداد و مطرح نمودن بحث «سه جنبش و سه آینده» است. درابتدا قرار بود تا تاکتیک انتخاباتی مردم به سرنگونی فوری رژیم بیانجامد. امروز اما سرنگونی موکول به گسترش «جبهه سوم» شده است. جالب اینکه در مقاله یاد شده اخیر حککا مجدداً به چپ چرخیده است. جنبش چپ ایسران، از جمله ماتوئیست‌ها و فدایی و راه کارگر، ناگهان جریان‌هایی که از ابتدا ضدانقلاب بوده‌اند معرفی کرده است. حزب توده و اکثریت را جزو جنبش اسلامی قلمداد کرده و خود را تنها آلترناتیو کارگری البته برای کسب قدرت نامیده است. این چرخش اخیر دو بُعد دارد. یکی جنبه نظری، یا به بیان صحیح بی‌پرنسیبی نظری این جریان و احساس خطر از ناحیه رشد جنبش سیاسی پرولتری، به این مسئله در ادامه این بحث خواهیم پرداخت. این حزب دیدگاه منسجمی از روند تحولات در عرصه جهانی و ملی ندارد. در مقاله «سه جنبش و سه آینده» حزب توده تازه اخیراً به صف جنبش اسلامی پیوسته است. گویا کسی بیاد ندارد که حزب توده سرسخت‌ترین حامی کمپین انتخاباتی خلخال جلا داد بود. آنچه حزب توده و چپ را به خمینی نزدیک می‌ساخت، مبانی نظری آن و مشخصاً دفاع این حزب از سرمایه‌داری دولتی به عنوان نظامی انقلابی و نگرش این‌ها به مقوله سرمایه‌داری و امپریالیسم است که پایه اصلی جهان بینی چپ پرو روسی ایران می‌باشد. حککا اما سرنا را از دهانه گشاد آن گرفته. در این باره و نقش سرمایه‌داری دولتی نابینا است. مبانی نظری چپ و خود را رها کرده و بسوی جبهه ملی رفته و اعلام می‌کند که جبهه ملی ایران بدلیل فروپاشی شوروی سابق مبانی نظری خود را از دست داده است. این‌ها هذیان سیاسی است. این تحلیل‌های آبدکی در جدی‌ترین حالت خود نشانگر آن هستند که اینان مواضع پلاتفرمی خود را همانند جوراب‌هایشان عوض می‌کنند. چرخش به چپ اخیر اما بعد دیگری نیز دارد. از لحاظ سیاسی این چرخش واکنش این حزب به ضربات وارده ناشی از بحران نیز می‌باشد. مانور جدید می‌خواهد به طیف وسیع جدا شدگان از حککا نشان دهد که چرخش به راستی در کار نبوده است و در مقابل تمایلات سوسیال دموکراتیک مستعفیون، ژست چپ بگیرد. مسئله نزدیکی با محافل امپریالیستی و دولت‌ها را که همچون سبک کار مدرن معرفی می‌شد، خنثی سازد. تداوم دلسردی‌های کنونی درون این حزب را متوقف ساخته و بخشی از مستعفیون را جلب صفوف مضمحل شده خود نماید. یعنی یک مانور سیاسی با هدف رونق بخشیدن به کسب و کار سیاسی. از همین رو باید در آینده شاهد «برگشت به جای خود» حککا بود. ضرورت نقد مبانی این جریان و دیگر جناح‌های چپ ایران اما یک گام مهم در راستای تشکیل یابی کارگران کمونیست است. از همین رو نباید این چرخش‌های موسمی و ابن الوقتی رایج در چپ ایران را فاکتور مهمی در نقد بنیادهای فکری آنان بشمار آورد.

۱۹- جزوه «نقش پرولتاریا در انقلاب ایران (خطوط عمده) اولین بار در پائیز ۵۷ و سپس در سال ۵۸ تجدید چاپ شد. چاپ اول این جزوه به همراه بیانیه و پیام «سازمان مجاهدین مارکسیست-لنینیست» صورت گرفت.

۲۰- در باره این قسمت از بحث یادآوری چند نکته ضروری است. اول اینکه مفاهیم اقتصادی در نزد مارکس، مفاهیمی مجرد و انتزاعی جهت توضیح قانونمندی‌های عینی مناسبات اقتصادی هستند. نه نرخ استعمار و نه ارزش اضافه وجود قابل رویتی ندارند. آنچه

ما می‌بینیم سود و قیمت و بهای کار یعنی دستمزد است. دوم آنکه برای این مفاهیم انتزاعی باید از واقعیت مجسم، از محیط و جنبه خاصی از واقعیت به سطح عام‌تر حرکت کرد. کار اجتماعاً لازم در نزد مارکس محدود به یک یا دو کشور سرمایه‌داری نیست. اجتماع در اینجا کل جامعه سرمایه‌داری به مثابه یک سیستم است. هر یک از مفاهیم اقتصادی مورد بحث این نوشته خود موضوع یک بحث مفصل است. اما بحث حول این مقولات قبلاً نیز در میان برخی از محافل و نیروهای چپ نیز صورت گرفته است.

«جریان انقلاب سوسیالیستی» در سال‌های پس از اختناق حول نظرات اقتصادی سهند جزوه‌ای منتشر ساخت. سازمان وحدت کمونیستی نیز در نشریات اندیشه‌رهایی حول نظرات حزب کمونیست ایران و دیدگاه اقتصادی آن مباحثی ارائه داد. نظریات ارائه شده این نیروها و محافل درباره مباحث مائوئیستی «اتحاد مبارزان کمونیست» در عرصه اقتصادی از نقطه نظر آکادمیستی غالباً دارای مبانی درستی بودند. از لحاظ سیاسی و استنتاجات عملی اما این مباحثات کماکان در چارچوب سیستم فکری چپ ایران صورت می‌گرفت. وحدت کمونیستی که از لحاظ سنن سیاسی و متد کار نظری تا حدود زیادی از سنن حاکم بر چپ ایران فاصله گرفته بود، استراتژی خود را بر شکستن اتحاد کومله و سهند قرار داده بود و غالباً «رفقای کومله» را از «امک» جدا می‌کرد. از «جریان اصیل و مبارز جنبش ملی یعنی کومله» دفاع آتشین کرده و جهت‌گیری راست داشت.

جریان انقلاب سوسیالیستی اما جهت‌گیری چپ داشت و همین امر این جریان را بدانجا سوق داد تا بدرستی نیز مبانی اولیه حرکت خود را با اعلام اینکه جنبش کمونیستی در ایران وجود نداشته نفی کند. جزوات نقد محافلی چون «کارگران آگاه» و «کارگران مبارز» که به صورت دستنویس در میان محافل در بین سالهای ۶۳ تا ۶۷ پخش گردید نیز پژوهشی نداشتند و نتوانستند با دست‌یابی به چشم‌اندازی اترناسیونالیستی حرکت خود را تداوم دهند. با این وجود جا دارد تا در اینجا یادآور شوم که در این قسمت از بحث از منابع کلیه جریان‌ها یاد شده سود جسته‌ام.

۲۱- جورج مارشال، وزیر امور خارجه آمریکا در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم. او اولین مرحله از اقدامات اقتصادی آمریکا جهت سرمایه‌گذاری آتی در بازسازی ویرانی‌های اروپای پس از جنگ را تنظیم کرد. کمک‌های مارشال، در میان ۱۶ کشور اروپایی، به جز کشورهای تحت نفوذ شوروی سابق تقسیم شد. کشورهای پیرامونی که در آستانه جهانی شدن بحران سرمایه‌داری (جنگ جهانی اول) مراکز اصلی سرمایه‌گذاری متروپل بودند، خود بتدریج و با عمق‌یابی بحران مبدل به کانون‌های بحران و بی‌ثباتی شدند. از سوی دیگر صدور سرمایه جهت خود را به سوی کشورهای صنعتی متمرکز کرد.

۲۲- قطعاً اگر نقطه عزیمت ما یک پلیمیک سیاسی با این جریان بود، به منظور رفع «اشتباهات» و اغناء اینان به آمار و ارقام نیز مراجعه می‌کردیم. هدف ما اما افشا ماهیت ضد انقلابی نظریات این جریان است. زمانی وحدت کمونیستی به منظور سر عقل آوردن «رفقای کومله‌ای خود» با ارائه آمار و ارقام بی‌پایه بودن ادعای تئوری ساز حکا را بر ملا کرد. ایرادات آکادمیستی وحدت کمونیستی اما شانس چندانی در مقابل آژیتاسیون هیستریک «استالینسم تازه نفس» نیافت.

۲۳- بیژن جزنی در کتاب خود «تاریخ سی ساله ایران، بخش دوم» چگونگی تشکیل یابی مائوئیست‌ها را چنین توضیح می‌دهد: «... با علنی شدن اختلاف‌های چین و شوروی کشاورز سفری به چین کرد و در اروپای غربی با همکاری مهدی خان‌بابا تهرانی، کوروش لاشائی و محسن رضوانی و بیژن حکمت سازمان انقلابی را پایه‌گذاری کرد. سپس پرویز نیکخواه از حزب توده جدا شده و نقطه نظرات چین را پذیرفت... پس از آنکه قاسمی، فروتن و سخائی از حزب توده جدا شدند، مذاکراتی را با سازمان انقلابی آغاز کردند... اینان نتوانستند با سازمان انقلابی وحدت کنند و برسر ارزیابی از حزب توده اختلاف داشتند. این عده سازمان مارکسیست لنینیستی طوفان را به وجود آوردند و نشریه‌ای بنام طوفان را منتشر ساختند... تا سال ۱۳۴۴ نقطه نظرهای سازمان انقلابی مخلوطی از نظریات حزب کمونیست چین و نظرات کاسترو بود. بعدها به کوبا سفر کردند و مشی چین را پذیرفتند. با رسمیت یافتن مشی چین، عناصر کاستروئیست تغییر نظر دادند، از این پس ایدئولوژی رسمی سازمان مارکسیسم-لنینیسم و مائوتسه دون اندیشه بود. بدین سان اختلاف نظر بین سازمان انقلابی و سازمان طوفان از لحاظ جهانی مرتفع شده بود.» نگاه کنید به: بیژن جزنی، «طرح جامعه‌شناسی و مبانی

استراتژی جنبش خلق ایران»، بخش دوم، تاریخ سی ساله ایران، انتشار ۱۳۵۷، صفحات ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰